دفتر حضرت آیة الله العظمی وحید خراسانی
www.vahid-khorasani.ir

آشنایی با
اصول دین

مقدمه توضیح المسائل

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
ـ مدظلّه العالی ـ

تذکّر :

- ترجمه آیات و روایات ذکر شده در پاورقی و همچنین مشخصات کتب توسط ناشر انجام گرفته است .
- در مواردی که بخشی از آیه و یا روایت در متن وجود دارد ، شماره آیه و نشانی روایت و ترجمه همان بخش در پاورقی آورده شده است .
- سعی شده است مأخذ اوّل مطابق با متن بوده و دیگر مآخذ قریب به مضمون و یا مشتمل بر بعضی از فقرات باشد .

ناشر

فهرست مطالب

پیش گفتار ...۹
مقدمات ورود به اصول دین ...۱۱
۱ ـ لزوم تحصیل معرفت ...۱۱
۲ ـ نیاز انسان به دین حقّ ...۱۱
۳ ـ اثر دین در زندگی شخصی ...۱۲
۴ ـ اثر دین در زندگی اجتماعی...۱۳
۵ ـ شرف علم به اصول دین ...۱۴
۶ ـ شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال ...۱۶
راه رسیدن به ایمان به خدا ...۱۷

توحید ...۳۳
عـدل ...۴۱
نبوّت ...۴۵
نبوّت عامّه ...۴۵
خصایص پیغمبر ...۵۱
الف . عصمت ...۵۱
ب . معجزه ...۵۲
نبوّت خاصّه...۵۶
۱ ـ عجز بشر از آوردن همانند قرآن...۵۶
۲ ـ هدایت قرآن ...۵۸
برخی از اعتقادات یهودیان ...۶۰
برخی از اعتقادات اختصاصی مسیحیان ...۶۴
۳ ـ خبرهای غیبی قرآن ...۷۰
۴ ـ احاطه به اسرار خلقت ...۷۲
۵ ـ جاذبه قرآن...۷۳
۶ ـ عدم اختلاف در قرآن ...۷۴
۷ ـ تربیت عینی و عملی قرآن ...۷۴

اشعه ای از آفتاب حیات آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ...۸۴

معاد ...۹۷

دلیل عقلی ...۹۷

دلیل نقلی ...۹۹

امامت ...۱۰۱

الف: حکومت عقل ...۱۰۱

ب: حکومت قرآن ...۱۰۳

آیه اوّل ...۱۰۳

آیه دوم ...۱۰۴

آیه سوم ...۱۰۵

ج: حکومت سنّت ...۱۰۶

حدیث اوّل ...۱۱۳

حدیث دوم ...۱۱۴

شدت ازر ...۱۱۸

اصلاح امر ...۱۱۹

شرکت در امر ...۱۲۰

خلافت ...۱۲۱

حدیث سوم ...۱۲۶

حدیث چهارم ...۱۳۴

حدیث پنجم ...۱۳۶

حدیث ششم ...۱۴۰

ائمّه اثناعشر (علیهم السلام) ...۱۴۷

امام زمان (علیه السلام) ...۱۶۵

دلیل عقلی ...۱۶۵

دلیل نقلی ...۱۶۷

خصوصیات حضرت مهدی (علیه السلام) ...۱۷۱

طول عمر آن حضرت (علیه السلام) ...۱۷۸

معجزاتی از حضرت مهدی (علیه السلام) ...۱۷۹
راه بهره مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت ...۱۸۲

فروع دین ...۱۸۵
الف : نماز ...۱۸۵
ب : زکات ...۱۹۳
الف : تعبّد در دین ...۲۰۶
ب : لزوم تقلید از علمای دین ...۲۰۷

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمّد وآله الطاهرین

ولا سیّما بقیّة الله فی الأرضین

پیش گفتار

این رساله در فروع دین است، ولی این مختصر به ملاحظه آشنایی با اصول دین نوشته شده است ; و چنان که نور مراتبی دارد و نور آفتاب و شمع هر دو از مراتب حقیقتِ نور است، معرفت به اصول دینِ مبین اسلام هم مراتبی دارد، و این مختصر شمعی است برای پویندگان این راه در حدّ آشنایی با اصول دین، نه در حدّ تحقیق عمیق.

در این مختصر از نظر عقلی ، به وجوهی استدلال شده است که مبتنی بر مقدّمات سهل تر باشد، و از نظر نقلی ، به منقولاتی استناد شده که در کتب حدیث عامّه و خاصّه و تواریخِ معروف آمده است، و اخبار به آنها ـ هر چند ناقل ثقه یا آنچه که نقل شده مورد وثوق بوده ـ مستند به مأخذِ نقل است .

و استضائه از انوار آیات و روایات در مبانی دین به این جهت است که کتاب و سنّت ، بیدار کننده فطرت و مشتمل بر دقیق ترین قواعد حکمت است.

و در ترجمه روایات، خلاصه و مضمون قریب به مدلول حدیث آورده شده است، و به جهت مراعات جنبه عمومی ، از بیان بعضی نکات فنّی صرف نظر شده، و به ملاحظه اختصار ، تمام جهات مربوط به مطالب طرح نشده است.

مقدمات ورود به اصول دین

قبل از شروع در بیان این اصول ، توجّه به چند مطلب لازم است .

۱ ـ لزوم تحصیل معرفت

احتمال وجود مبدأ و معاد ، مستلزم لزوم جستجو و تحصیل معرفت دینی است، زیرا اگر جهان خالقی علیم و حکیم داشته باشد، و مرگ پایان زندگی انسان نباشد، و خالق انسان از خلقت او هدفی داشته و برای او برنامه ای مقرّر کرده، و تخلّف از آن موجب شقاوت ابدی باشد، جبلّت و فطرت آدمی ایجاب می کند که به این احتمال ـ هر چند ضعیف باشد ـ به حساب عظمت و اهمیّت مورد احتمال ترتیب اثر بدهد، تا کار را به وسیله تحقیق به نفی یا اثبات یکسره کند ; چنان که اگر احتمال بدهد سیم برق اتصالی پیدا کرده، که بر فرض اتصال، زندگی او طعمه حریق می شود ، آرام نمی گیرد تا یقین به زوال خطر پیدا کند.

۲ ـ نیاز انسان به دین حقّ

انسان موجودی است مرکّب از تن و روان، و عقل و هوی، و در اثر این ترکیب، فطرت او در جستجوی سعادت مادّی و معنوی و رسیدن به کمال مقصود از هستی خویش است.

از سوی دیگر ، حیات هر فردی از افراد انسان دو بُعد دارد : فردی و اجتماعی ; مانند هر عضوی از اعضای بدن که غیر از زندگانی خاص به خود، تأثیر و تأثّر متقابل با بقیّه اعضا دارد.

از این رو انسان نیازمند برنامه ای است که تضمین کننده سعادت مادّی و معنوی و حیات طیّبه فردی و اجتماعی او باشد، و چنین برنامه ای دین حقّ است که احتیاج به آن ، ضرورت فطرت انسان است : (**فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا**).[1]

و برای هر موجودی کمالی است که رسیدن به آن کمال ، از طریقی جز تبعیّت از سنّت و آیینی که برای تکامل و تربیت او معیّن شده میسّر نیست، و انسان هم از این قاعده عمومی مستثنا نیست : (**قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی**).[2]

۳ ـ اثر دین در زندگی شخصی

زندگی انسان متن ، حاشیه ، اصل و فرعی دارد ; اصل و متن خود اوست، و حواشی و فروع، آنچه به او تعلّق دارد، مانند مال، مقام، همسر، فرزند و بستگان.

---

۱ . سوره روم، آیه ۳۰ (پس به پا دار روی خود را برای دین در حالی که مستقیم در آن باشی به توحید، این فطرت خداست که مردم را بر آن آفریده است)

۲ . سوره طه، آیه ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد ، پس هدایت کرد)

حبّ ذات و علایق ذات، زندگی آدمی را با دو آفت غم و اندوه، و نگرانی و ترس به هم آمیخته است; غم و غصّه برای آنچه که ندارد تا به آن برسد، و ترس و نگرانی از این که مبادا حوادث روزگار آنچه را که دارد از او بگیرد.

ایمان به خدا هر دو آفت را ریشه کن می کند، چون ایمان به خداوندِ عالِمِ قادرِ حکیم و رحیم، او را وادار به انجام وظایفی می کند که برای او مقرّر شده است، و با انجام وظایف بندگی ، می داند که خداوند به عنایت حکمت و رحمت، او را به آنچه خیر و سعادت اوست می رساند، و از آنچه مایه شرّ و شقاوت اوست باز می دارد.

بلکه با یافتن حقیقتی که حقایق دیگر در برابر او مجاز است، و هر چه غیر اوست سرابی است که نمایش آب است، دیگر گمشده ای ندارد ; و با ایمان به : (**مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللهِ بَاق**)[۳] آنچه فانی و ناپایدار است برای او جاذبه ای ندارد که از نداشتنش غمگین و از باختنش نگران باشد : (**أَلاَ إِنَّ أَوْلِيَآءَ اللهِ لاَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَهُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الاخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَـتِ اللهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**).[۴]

آنچه اعصاب آدمی را در این زندگی فرسوده می کند اضطرابها و هیجانهایی است که از شادمانیِ ظفر به علایق مادّی ، و افسردگی از نرسیدن به آنها حاصل می شود ; و لنگر ایمان است که در طوفان این امواج به مؤمن آرامش و اطمینان می دهد : (**لِكَيْلاَ تَأْسَوْاْ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لاَ تَفْرَحُواْ بِمَا ءَاتَـكُمْ**)[۵]، (**اَلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**).[۶]

۴ ـ اثر دین در زندگی اجتماعی

انسان دارای شهوت و غضبی است که با غریزه افزون طلبی ، به هیچ حدّی محدود نیست، اگر شهوت مال بر او غلبه کند گنجینه های زمین او را قانع نمی کند، و اگر شهوت مقام بر او چیره شود حکومت زمین او را کفایت نمی کند، و می خواهد که پرچم قدرت خود را بر کرات دیگر نیز برافرازد : (**وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَـهَـمَـنُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الاسْبَـبَ * أَسْبَـبَ السَّمَـوَتِ**).[۷]

هوای سرکش انسان با شهوت شکم ، دامن ، مال و مقام ، و استخدام قوّه غضب ، برای إقناع هوسِ پایان ناپذیر خود هیچ مرزی نمی شناسد، و از پایمال کردن هیچ حقّی صرف نظر نمی کند ; و نتیجه حیات انسان با چنین شهوتی جز فساد، و با چنان غضبی جز خونریزی و خانمان سوزی نخواهد بود، زیرا قدرت فکر آدمی با شکستن

---

۳ . سوره نحل، آیه ۹۶ (آنچه نزد شماست پایان یابد ، و آنچه نزد خداست پاینده است)

٤ . سوره یونس، آیه ۶۲، ۶۳، ۶۴ (همانا اولیاء الله نه ترسی بر آنان است و نه محزون می شوند، آنها کسانی هستند که ایمان آوردند و پرهیزکارند، برای آنهاست بشارت در زندگی دنیا و آخرت . تبدیلی برای کلمات خدا نیست، آن همان رستگاری عظیم است)

٥ . سوره حدید، آیه ۲۳ (تا دریغ نخورید (اندوهگین نشوید) بر آنچه از شما فوت شده و نه شاد شوید بدانچه شما را آمده است) .

٦ . سوره رعد، آیه ۲۸ (آنان که ایمان آوردند و دلهای آنان به ذکر خدا مطمئن می شود ; آگاه باشید که دلها به یاد خدا مطمئن می شود) .

۷ . سوره غافر، آیه ۳۶، ۳۷ (و گفت فرعون : یا هامان بنیاد کن برای من برجی شاید برسم به اسباب ; اسباب آسمانها) .

طلسم اسرار طبیعت و استخدام قوای آن برای رسیدن به آمال نفسانی نامحدود خود، زندگی انسان بلکه کره زمین را که مهد حیات بشر است به نابودی می کشاند : (**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ**).[۸]

قدرتی که نفس سرکش را مهار ، و شهوت و غضب انسان را تعدیل ، و حقوق فرد و جامعه را تضمین و تأمین می کند، ایمان به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب است ; و انسان با اعتقاد به خداوندی که : (**وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنْتُمْ**)[۹] و مجازاتی که : (**فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ**)[۱۰] به هر خیری وادار و از هر شرّی برکنار خواهد بود ; و جامعه ای بر مبنای تصالح در بقا ، و برکنار از تنازع در بقا به وجود خواهد آمد.

۵ ـ شرف علم به اصول دین

فطرت انسان عاشق علم است، زیرا آنچه انسان به او انسان است عقل است، و میوه عقل علم است، از این رو اگر به جاهل بگویند جاهل هستی ، با این که می داند جاهل است غمگین می شود، و اگر به او نسبت علم بدهند مسرور می گردد.

اسلام که دین فطرت است نسبت علم را به جهل نسبت نور به ظلمت و حیات به موت قرار داده است : « **إنّما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی أن یهدیه** »[۱۱]، « **العالم بین الجهّال کالحی بین الأموات** ».[۱۲]

ولی باید دانست هر چند هر علمی بالذّات شریف است، لیکن مراتب شرافت علوم به اموری مختلف می شود، مثلا شرف هر علمی ، به شرف موضوع و نتیجه و روش استدلال در آن علم تفاوت پیدا می کند، چنان که انسان شناسی از گیاه شناسی اشرف است به نسبت شرف انسان بر گیاه ; و علمی که سلامت زندگی انسان را بیمه می کند اشرف است از علمی که سلامت مال او را تأمین می کند، به نسبت شرف زندگی انسان بر مال ; و علمی که بر مبنای برهان نظر می دهد اشرف است از علمی که بر مبنای فرضیّه نتیجه می گیرد، به نسبت شرف یقین بر گمان.

---

۸ . سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا ، بدانچه دستهای مردم فراهم کرد)

۹ . سوره حدید، آیه ۴ (و او با شماست هر جا که باشید)

۱۰ . سوره زلزلهٔ، آیه ۷، ۸ (پس هر کس به مقدار سنگینی ذرّه ای کار خوب کند، می بیند آن را ; و هر کس به اندازه سنگینی ذرّه ای کار بد کند، می بیند آن را)

۱۱ . بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۵، (این است و جز این نیست که آن « علم » نوری است که واقع می شود در قلب آن کس که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت نماید)

۱۲ . بحارالانوار جلد ۱، صفحه ۱۷۲ (دانا میان نادانان مانند زنده است میان مردگان)

بنابراین اشرف علوم ، علمی است که موضوع آن خداست، ولی با این ملاحظه که نسبت شرف خداوند متعال به غیر او نسبت اقیانوس به قطره، و نسبت خورشید به ذرّه نیست، بلکه نسبت غیرمتناهی به متناهی است ; و به نظر دقیق لاشیء و فقیرِ بالذّات طرف نسبت با غنیّ بالذّات نیست : (**وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ**).[۱۳]

و ثمره و نتیجه آن ، ایمان و عمل صالح است که وسیله سعادت انسان در دنیا و آخرت و تأمین حقوق فرد و جامعه است : (**مَنْ عَمِلَ صَـلِحًا مِّن ذَكَر أَوْ أُنثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً**)[۱۴] و مبنای آن بر علم و برهان و پیروی نکردن از ظن و گمان است : (**أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ**)[۱۵]، (**وَلاَتَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**)[۱۶]، (**إِنَّ الظَّنَّ لاَيُغْنِى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً**).[۱۷]

با ملاحظه آنچه گذشت مدلول این حدیث شریف روشن می شود « **إن أفضل الفرائض و أوجبها على الإنسان معرفة الرب و الإقرار له بالعبودية** ».[۱۸]

۶ ـ شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال

انسان در مقابل هر پدیده ای در جستجوی پدیدآورنده آن است، و فطرت آدمی تشنه پیدا کردن سرچشمه وجود است.

ولی باید دانست که گوهر ایمان و معرفتِ خداوند متعال که ارزشمندترین جواهر گنجینه علم و معرفت است به مقتضای قاعده عدل و حکمت ، نصیب کسی که آلوده به ظلم به ایمان و معرفت خداوند است نخواهد شد ; زیرا حکمت را به نااهل دادن ظلم به حکمت ، و از اهل دریغ کردن ظلم به اهل حکمت است.

و باید دانست که اعتقاد به نبود مبدأ و معاد ممکن نیست مگر آن که انسان به تمام هستی و سلسله علل و معلولات احاطه پیدا کند، و مبدأ و معاد را نیابد ; و تا چنین ادراک محیطی محقّق نشود، یقین به نبود مبدأ و معاد محال است، بلکه آنچه ممکن است ندانستن مبدأ و معاد است.

بنابراین مقتضای عدل و انصاف این است : کسی که شک در وجود خداوند دارد، قولا و عملا به مقتضای شک عمل کند، مثلا اگر کسی احتمال وجودی را می دهد که در صورت وجدان او سعادت جاوید ، و در صورت فقدان او شقاوت ابدی نصیبش می شود، وظیفه عقلی او آن است که به قلب و زبان آن را انکار نکند، و در مقام عمل ، به قدری که توان دارد در جستجوی او کوشش کند، و در مقام وظایف عملی رعایت احتیاط نماید، که مبادا خداوندی

---

۱۳ . سوره طه، آیه ۱۱۱ (و خوار شدند چهره ها برای حیّ قیّوم)

۱٤ . سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کس که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد ، هر آینه زنده می کنیم او را به حیات پاکیزه)

۱۵ . سوره نحل، آیه ۱۲۵ (دعوت کن به راه پروردگار خودت ، به حکمت)

۱٦ . سوره اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن از آنچه که علمی به آن ، برای تو نیست) .

۱۷ . سوره یونس، آیه ۳۶ (و هر آینه گمان ، بی نیاز نکند از حقّ چیزی را)

۱۸ . بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۵۵ (همانا برترین فرائض و واجب ترین آنها بر انسان ، معرفت پروردگار و اقرار برای او به بندگی است)

باشد و تخلّف از فرمان او شقاوت ابدی را در پی داشته باشد ; همچنان که اگر کسی احتمال وجود سمّی در لذیذترین غذا را بدهد، به وظیفه عقلی خود ، از خوردن آن غذا باید امساک نماید.

هر شک کننده در وجود خدا اگر به این عدل که واجب عقلی اوست عمل کند، بی شکّ به معرفت و ایمان خواهد رسید : (**وَ الَّذِينَ جَـهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**)[۱۹] و گرنه با آلودگی به ظلمِ به این حقیقت ، معرفت آن قدّوس متعال میسّر نخواهد شد : (**يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا**)[۲۰]، (**وَ يُضِلُّ اللّهُ الظَّـلِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَآءُ**).[۲۱]

بعد از توجّه به این امور به بیان اصول دین می پردازیم.

راه رسیدن به ایمان به خدا

راههای رسیدن به ایمان به خداوند متعال متعدّد است:

برای اهل الله دلیل بر او و وسیله معرفت او خودِ اوست : (**أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ**)[۲۲]، « **يا مَنْ دَلَّ عَلى ذاتِهِ بِذاتِهِ** »[۲۳]، « **بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنى عَلَيْكَ** ».[۲۴]

و برای غیر آنان ـ از جهت اختصار ـ به چند راه اشاره می کنیم:

الف: هرگاه انسان به خود و آنچه در حیطه ادراک اوست بنگرد، و هر جزئی از آن را ملاحظه کند، می یابد که نبودن آن ذرّه محال نیست، و بود و نبود آن ممکن است ; و ذات آن نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم دارد ; و هر چیزی که بود و نبودش ممکن است محتاج به سببی است که او را موجود کند، مانند دو کفّه ترازوی همسنگ ، که ترجیح یک کفّه بر دیگری بدون عامل خارجی ممکن نیست، با این تفاوت که وجودِ ممکن وابسته به سبب وجود، و عدم آن به نبود سبب وجود است ; و چون وجودِ هر جزئی از اجزای جهان محتاج به دهنده وجود است، آن دهنده وجود یا خود اوست و یا همانند او از سایر موجودات ; امّا خود او با آن که دارنده وجود نیست چگونه می تواند آنچه را ندارد، بدهد ; و امّا همانند او که همچون او نمی تواند به خود هستی دهد، چگونه می تواند به غیر خود هستی ببخشد ; و این حکم که بر هر جزئی از جهان جاری است، برکلّ جهان هم جاری است.

---

۱۹ . سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما ، هر آینه و البته آنان را به راه های خودمان هدایت می کنیم) .

۲۰ . سوره بقرهٔ، آیه ۲۶۹ (خدا می دهد حکمت را به هر کس که می خواهد ، و به هر کس حکمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

۲۱ . سوره ابراهیم، آیه ۲۷ (و گمراه می کند خدا ظالمان را و می کند خدا هرچه خواهد)

۲۲ . سوره فصلت، آیه ۵۳ (آیا کفایت نمی کند به پروردگار تو که او بر همه چیز گواه است)

۲۳ . بحار الانوار، جلد ۸۴، صفحه ۳۳۹، بیان مولی الموحّدین (علیه السلام) (ای کسی که بر ذات خودت ، به ذات خود دلالت کردی)

۲٤ . بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۸۲ بیان زین العابدین(علیه السلام) (به تو شناختم تو را، و تو دلالت کردی مرا بر خودت)

چنان که وجودِ فضایی روشن که از خود روشنی ندارد، دلیل وجود منبعی نورانی برای این روشنایی است که به خود روشن باشد نه به غیر ; چه اگر چنین منبعی نباشد ، ممکن نیست فضایی روشن شود، زیرا آنچه در ذات خود تاریک است محال است که بتواند به خود روشنی بخشد ، تا چه رسد به غیر.

به این جهت وجود کائنات و کمالات وجود ، مانند حیات و علم و قدرت ، دلیل بر وجودِ حقیقتی است که وجود ، حیات ، علم و قدرت او به خودِ اوست و وابسته به غیر نیست : (**أَمْ خُلِقُواْ مِن غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَـلِقُونَ**)[۲۵]،

عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) **أنه دخل علیه رجل فقال له: یا ابن رسول الله ما الدلیل علی حدوث العالم؟ فقال: « أنت لم تکن ثم کنت و قد علمت أنک لم تکوّن نفسک و لا کوّنک من هو مثلک ».**[۲۶]

ابوشاکر دیصانی از امام ششم (علیه السلام) پرسید: دلیل آن که برای تو خالق و صانعی وجود دارد چیست؟ فـرمـود:

« وجدت نفسی لا تخلو من احدی الجهتین، اما ان أکون صنعتها أنا أو صنعتها غیری، فإن کنت صنعتها أنا فلا أخلو من أحد المعنیین، إمّا أن أکون صنعتها و کانت موجودۀ، او صنعتها و کانت معدومۀ، فان کنت صنعتها و کانت موجودۀ فقد إستغنیت بوجودها عن صنعتها، و ان کانت معدومۀ فانک تعلم ان المعدوم لا یحدث شیئاً، فقد ثبت المعنی الثالث ان لی صانعاً و هو الله رب العالمین. »[۲۷]

چیزی که نبود و موجود شده است ، یا خود او، خود را موجود کرده، یا غیر او; اگر خودش، خود را موجود کرده باشد ، یا هنگامی که موجود بوده سبب وجود خود شده است ، یا هنگامی که نبوده ; در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و آن محال است ; و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود، و آن هم محال است . و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر آن غیر مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حکم او، حکم همان چیز است.

---

۲۵ . سوره طور، آیه ۳۵ (آیا آفریده شدند از غیر چیزی ، یا ایشانند آفرینندگان)

۲۶ . بحارالانوار جلد ۳، صفحه ۳۶ (مردی بر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شد، پس گفت : یابن رسول الله دلیل بر حدوث عالم چیست؟ حضرت فرمود: تو نبودی ، بعد بود شدی، و هر آینه دانستی که همانا خودت خود را به وجود نیاوردی ، و نه آن کس که مثل تو است تو را به وجود آورده است)

۲۷ . التوحید، صفحه ۲۹۰.

پس به ضرورت عقل، هر چه نبوده و موجود شده است، باید وجود آوردنده و سازنده ای داشته باشد که عدم و نیستی در ذات او راه ندارد.

از این رو تمام تطوّرات و پدیده های جهان، دلیل وجودِ پدید آورنده ای است که پدید آورنده ندارد ; و مصنوعات و مخلوقاتِ خالقی است که مصنوع و مخلوق نیست.

ب : اگر در بیابانی ورقی پیدا شود که حروف الفبا بر آن به ترتیب از الف تا یاء نوشته شده باشد، ضمیر هر انسانی شهادت می دهد که نقش حروف و ترتیب آنها ، اثرِ ادراک و فهم است ; و اگر تألیف کلمه را از آن حروف، و تألیف کلام را از کلمات ببیند ، به نسبت دقّتِ تألیف و ترکیب ، به دانش و بینش نویسنده ایمان می آورد، و از نظم و دقّت گفته و نوشته بر علم و حکمت گوینده و نویسنده استدلال می کند . آیا ترکیب یک گیاه از عناصر اوّلیّه آن ، از جمله بندی یک سطر کتاب که دلیل غیر قابل انکار بر علم نویسنده است کمتر است؟!

این چه علم و حکمتی است که در آب و خاک مایه پوسیدن و مرگ پوست دانه را فراهم کرده ، و مغز آن را به حیات گیاهی زنده می کند؟!

ریشه را قدرتی می دهد که زمین را بشکافد و در ظلمت خاک قُوت و غذای گیاه را جذب کند، و در هر قسمت از سفره خاک قوت درختان مختلف را مهیّا کرده است ، تا که هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد ; و ریشه هر درختی را طوری قرار داده که جز قوت مخصوص خود ، که میوه مخصوص آن درخت را می دهد جذب نکند، و با قوّه جاذبه زمین مبارزه کند، و آب و غذا را به ساقه و شاخه بفرستد، و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاک برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیّه نور و هوا شروع شود : « **کلّ میسّر لما خلق له** »[۲۸] و هر چند کوشش شود تا ریشه ای را که برای فرورفتن در اعماق خاک ساخته شده، و ساقه ای را که برای سر کشیدن به فضا پرداخته شده است ، از آن سنّت حکیمانه باز دارند، و بر عکس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاک ببرند، آن دو با قانون شکنی مبارزه می کنند، و مسیر طبیعی خود را می پیمایند : (**وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً**).[۲۹]

تنها تأمّل در آفرینش یک درخت و عروقی که از ریشه آن به هزاران برگ با نظامی بهت انگیز کشیده شده، و قدرتی که به هر سلّولی از سلّولهای برگ داده شده است که آب و غذای خود را به وسیله ریشه از اعماق زمین جذب کند، کافی است که انسان به علم و حکمت نامتناهی ایمان بیاورد : (**أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَـوَتِ وَ الارْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنْبِتُواْ شَجَرَهَآ أَءِلهٌ مَّعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ**)[۳۰]، (**ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ**)[۳۱]، (**وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُون**).[۳۲]

---

۲۸ . بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۸۲ (هر چیزی میسّر است برای آنچه آفریده شده برای آن)

۲۹ . سوره احزاب، آیه ۶۲ (و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی)

۳۰ . سوره نمل، آیه ۶۰ (آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را و نازل کرد برای شما از آسمان آبی، پس رویانیدیم به آن باغهایی را که دارای خرّمی است ; نبود برای شما که برویانید درخت آنها را، آیا الهی است با الله ؟ بلکه آنها قومی هستند که عدول می کنند از حقّ)

به هر گیاهی و درختی که بنگرید ، از ریشه تا میوه اش آیت علم و قدرت و حکمت حقّ است، و سر سپرده آیینی است که برای پرورش آن مقرّر شده است : (**وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ**).[۳۳] همچنان که تأمّل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی به خداست.

ابوشاکر دیصانی بر امام ششم (علیه السلام) وارد شد، و گفت: یا جعفر بن محمّد، مرا بر معبود من دلالت کن; طفل صغیری با تخم مرغی بازی می کرد، امام (علیه السلام) آن تخم مرغ را گرفت و فرمود: « ای دیصانی این حصاری است مکنون، پوستی غلیظ دارد، زیر پوست غلیظ پوست رقیقی است، و زیر آن پوست رقیق طلای مایع و نقره روانی است که هیچ یک به دیگری مخلوط نمی شود ; نه از اندرون این حصار محکم مُصلحی بیرون آمده تا خبر از اصلاح آن بدهد و نه از بیرون مُفسدی در آن داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد ; نه کسی می داند این تخم مرغ برای نر یا برای ماده آفریده شده است. »[۳۴]

آیا آن حصار محکم از ماده آهکیِ تصفیه شده را که در آن اسراری نهفته ، کدام تدبیر ساخته است ، و آن را از دانه هایی که مرغ می خورد جدا کرده، و در تخم دان او همچون مأمنی برای پرورش جوجه فراهم کرده، و در آن نطفه را مانند گوهری در صدف جا داده است ; و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی ، رحمی نیست که از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار کنار او آماده کرده است ; و بین جدار آهکی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را که از غلظت آن حصار آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود قرار داده ; و در آن عرصه تاریک و ظلمانی اعضا و قوای جوجه از استخوانها و عضلات و عروق و اعصاب و حواسّ ـ که تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان ، محیّرالعقول است ـ هر یک را به جای خود به وجود آورده است ; و چون برای ارتزاق، باید دانه ها را از لابلای سنگ و خاک تهیّه کند، دهان او را به منقاری از جنس شاخ مجهّز می کند که از برخورد با سنگ های زمین آسیب نبیند ; و برای این که رزق او فوت نشود، چینه دانی به او می دهد تا هر دانه را که پیدا می کند از دست ندهد و در آن محفظه نگهداری کند و به تدریج به هاضمه تحویل دهد ; و پوست او را به بال و پر می پوشاند و به این وسیله از سرما و گرما و آسیبها و آزار جانوران آن پوست لطیف را حفظ می کند . گذشته از ضروریات و واجبات زندگی حیوان ،از مستحبات هم که آرایش ظاهر اوست غفلت نمی کند، و آن بال و پر را به رنگهای دل پذیر ، رنگ آمیزی می کند، که امام (علیه السلام) فرمود: « **تنفلق عن مثل ألوان الطواويس** ».[۳۵]

---

۳۱ . سوره واقعه، آیه ۷۲ (آیا شما پدید آوردید درختش را ، یا ماییم پدیدآورندگان)

۳۲ . سوره حجر، آیه ۱۹ (و رویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

۳۳ . سوره الرّحمن، آیه ۶ (و گیاه و درخت سجده می کنند)

۳٤ . بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۱

۳۵ . بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (شکافته می شود و همانند رنگهای طاووسها نمایان می گردد)

و چون برای این تکامل ، حرارت موزون سینه مرغ لازم است، حیوانی که فقط تاریکی شب او را از حرکت و تلاش باز می دارد، ناگهان حالتی پیدا می کند که از تکاپو می افتد، و تا زمانی که تخم به آن حرارت احتیاج دارد بر روی آن می خوابد.

آیا کدام حکمت است که این خمودی را بر مرغ مسلّط می کند تا جنبش حیات را در جوجه بهوجود آورد؟! و کدام استاد است که به او می آموزد که تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد ; سپس هنگامی که خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمایی می کند که با منقار خود حصار محکم را بشکند، و پا به عرصه جهانی بگذارد که برای زندگی در آن جهان ، آن اعضا و قوا به او داده شده است ; و مرغی که به غریزه حیوانی جز جلب ملایمات و دفع ناملایماتِ حیات خود، عامل دیگری در او مؤثّر نبود، ناگهان انقلابی در او بهوجود می آید، که برای حفظ جوجه سینه خود را سپر بلا می کند، و تا وقتی که جوجه احتیاج به نگهبانی دارد این عاطفه در او باقی می ماند .

آیا مطالعه در یک تخم مرغ کافی نیست که ما را راهنمایی کند به آن کس که : (**خَلَقَ فَسَوَّى * وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**).[۳۶]

به این جهت امام (علیه السلام) فرمود:

« أترى لها مدبراً؟ قال: فأطرق ملياً، ثم قال: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أنک امام و حجة من الله على خلقه و انا تائب مما كنت فيه ».[۳۷]

آری همان علم و قدرت و حکمتی که در ظلمت خاک ، دانه را ، و در تاریکی پوستِ تخم ، جوجه را برای هدف و غرضی می پروراند، در ظلمات شکم و رحمِ مادر نطفه آدمی را که در ابتدا حیوانی است ذرّه بینی، فاقد جمیع اعضا و قوای انسانی، برای زندگی در خارج رحم به جهازهای مختلف مجهّز می کند.

به طور نمونه استخوانها را با اشکال و اندازه های مختلف ، و به تناسب وظایف آنها، و عضلات را برای حرکات گوناگون ، در جنین بهوجود می آورد ; همچنین به وسیله تشکیلات حیرت انگیز مغز مشعل ادراک را روشن می نماید ; و به فعالیت قلب که در خواب و بیداری ، در هر سال میلیونها بار می زند، حرارت حیات را در این کانون زندگی حفظ می کند.

---

۳۶ . سوره اعلی، آیه ۲ و ۳ (آن کس که آفرید ، پس راست و برابر کرد ، و آن که تقدیر کرد پس هدایت کرد)

۳۷ . بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲ (امام فرمود آیا مدّبری برای آن می بینی؟ پس مدتی طولانی سکوت کرد و سپس شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود)

تأمّل در ساده ترین ترکیب بدن آدمی ، برای ایمان به تقدیر عزیز علیم کافی است ; مثلا سه قسم دندان در دهان کار گذاشته : ثنایا جلو ، انیاب بعد از آن ، طواحن کوچک بعد از آن و طواحن بزرگ در آخر دهان ;[۳۸] اگر طواحن جلو و ثنایا و انیاب به جای طواحن می رویید، آیا در بریدن و جویدن غذا ، و همچنین نقش این ترتیب در زشتی و زیبایی چهره چه اثری به جا می گذاشت؟!

اگر ابرو به جای آن که بالای چشم است زیر چشم می بود، یا سوراخهای بینی به جای این که رو به پایین است رو به بالا می بود ، چه می شد؟!

عمران و آبادی زمین از زراعت گرفته تا محکم ترین بنا و ظریف ترین صنعت ، به سر انگشت انسان و روییدن ناخن از آن بستگی دارد.

آیا چه حکمتی است که ماده ناخن را در غذای آدمی فراهم، و با تشکیلات حیرت انگیزِ هضم و جذب در عروق وارد می کند ، و آن را به سر انگشت انسان می رساند، و برای تأمین غرض از خلقت آن، پیوند و ارتباطی بین ناخن و گوشت برقرار می کند، که جدا کردن آن دو از هم طاقت فرساست ; و پس از تحصیل غرض دوباره آن دو را از هم جدا می کند، که ناخن به آسانی چیده شود؟!

عجب آن است که در همان غذایی که ماده ناخن با آن صلابت برای پویایی تهّیه شده، ماده شفّافی هم در کمال لطافت برای بینایی آماده شده، که بعد از طیّ مراحل هضم و جذب به چشم برسد.

اگر در تقسیمِ رزقِ معلومِ این دو، کار بر عکس می شد، و ناخن از درون چشم می رویید و آن مادّه شفاف به سر انگشت می رسید، چه اختلالی در نظام حیات بشر پیش می آمد؟!

اینها نمونه ای از ساده ترین آثار علم و حکمت است که محتاج به دقت نظر نیست : (**وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ**)[۳۹] تا چه رسد به عمیق ترین اسراری که محتاج به تخصّص در تشریح و وظایف الاعضاء و موشکافی ها به وسیله ذرّه بین ها و افکار است : (**أَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُواْ فِی أَنْفُسِهِمْ**).[۴۰]

آری، این موجودی که حکمتِ پوست آن ، بعد از آن همه کاوشهای علمی هنوز مستور است، باید دید که در باطن و مغز او چه غوغایی است ; از شهوتی که برای جلب ملایمات ، و غضبی که برای حفظ آنها و دفع ناملایمات به او عنایت شده، تا عقلی که برای تعدیل این دو از جهت عملی و هدایت حواس از جهت نظری به او افاضه شده است : (**وَ إِنْ تَعُدُّواْ نِعْمَةَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَآ**).[۴۱]

---

۳۸ . ثنایا = دندانهای پیش، انیاب = دندانهای نیش، طواحن = دندانهای آسیا.

۳۹ . سوره ذاریات، آیه ۲۱ (و در خودتان آیا نمی بینید)

۴۰ . سوره روم، آیه ۸ (آیا تفکّر نکردند در خودشان)

۴۱ . سوره نحل، آیه ۱۸ (و اگر بشمارید نعمتهای خدا را ، نمی شود که آنها را به حساب در آورید) .

چنین کتاب حکمتی با چه قلم علم و قدرتی بر قطره آبی نوشته شده است؟! (**فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَـنُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّآء دَافِق**)[۴۲]، (**يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَـتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَّعْدِ خَلْق فِى ظُلُمَـت ثَلَـث**).[۴۳]

این چه علم و قدرت و حکمتی است که از حیوان ذرّه بینیِ شناور در آن ماء مَهین ، بشری آفرید که مشعل ادراکش اعماق آفاق و أنفس را کاوش کند : (**إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الاکْرَمُ * الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الإِنْسَـنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**)[۴۴] و زمین و آسمان را میدان جولان اندیشه و قدرت خود قرار دهد؟! (**أَلَمْ تَرَوْاْ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى السَّمَـوَتِ وَ مَا فِى الارْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَـدِلُ فِى اللهِ بِغَيْرِ عِلْم وَ لاَهُدًى وَ لاَ كِتَـب مُّنِير**).[۴۵]

آیا در مقابل عظمت این علم و قدرت و رحمت و حکمت، آدمی چه می تواند بگوید بجز آنچه خود او فرمود: (**فَتَبَارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَـلِقِينَ**)[۴۶] و چه می تواند بکند جز آن که به خاک بیفتد و سر بر آن آستان جلال بساید و بگوید : « **سُبْحَـنَ رَبِّىَ الاعْلى وَ بِحَمْدِهِ** ».

به مقتضای آیه کریمه : (**سَنُرِيهِمْ ءَأَيَـتِنَا فِى الافَاقِ وَ فِى أَنْفُسِهِمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**)[۴۷] باید نظری هم به آفاق جهان دوخت، که میلیون ها خورشید و ماه و ستارگان که نور بعضی از آنها بعد از هزاران سال نوری ـ که سیر نور در هر ثانیه تقریباً سیصد هزار کیلومتر استـ به زمین می رسد، و حجم بعضی از آنها میلیونها برابر کره زمین است، چنان فاصله آنها با یکدیگر حساب شده است، و هر یک در مدار معینّی قرار گرفته، و به جاذبه و دافعه عمومی ، تعادلی میان آنها برقرار شده که راه هر گونه تصادم و تزاحمی بین این کرات بسته شده است : (**لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِى لَهَآ أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ الَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِى فَلَک يَسْبَحُونَ**).[۴۸]

زمین را که کانون زندگی انسان است به وسیله جوّ محیطِ بر آن ، از برخورد هزاران شهاب پراکنده در فضا در روز و شب ، که با برخورد به آن بخار می شوند، مصونیّت بخشیده است.

فاصله خورشید را با زمین طوری قرار داده که از نظر نور و حرارت ، شرایط تربیت معادن و نباتات و حیوان و انسان به بهترین وجهی مهیّا شود.

---

۴۲ . سوره طارق، آیه ۵، ۶ (پس باید نظر کند انسان که از چه آفریده شده است ; آفریده شد از آبی جهنده) .

۴۳ . سوره زمر، آیه ۶ (می آفریند شما را در شکمهای مادرانتان ، آفرینشی بعد از آفرینش در تاریکی های سه گانه) .

۴۴ . سوره علق، آیه ۳، ۴، ۵ (بخوان و پروردگارت بزرگوارتر است، همان کسی که به وسیله قلم آموخت، و تعلیم کرد به انسان آنچه را نمی دانست)

۴۵ . سوره لقمان، آیه ۲۰ (آیا نمی بینید که خدا مسخّر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و فراوان کرد بر شما نعمتهای خویش را آشکار و نهان ، و بعضی از مردمانند که مجادله می کند در خدا به غیر علم و نه هدایت و نه کتاب نور بخش) .

۴۶ . سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (پس بلند مرتبه است خداوندی که بهترین آفرینندگان است) .

۴۷ . سوره فصّلت، آیه ۵۳ (زود است که بنمایانیم به آنها آیات خویش را در سراسر گیتی و در خود ایشان ، تا این که روشن شود برای آنها که به درستی اوست حق) .

۴۸ . سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد ، و نه شب بر روز سبقت می گیرد، و هر یک در فلکی شناورند) .

حرکت وضعی و انتقالی زمین به گونه ای حساب شده است که هر لحظه ای در قسمت عمده کره زمین، طلوع و غروب و روز و شب موجود باشد، و به طلوع آفتاب از نور و حرارت خورشید ، کانون زندگی گرم و روشن، و فعالیت برای معاش شروع شود ; و به غروب آفتاب ظلمت شب که مایه آرامش و سکونی که لازمه ادامه حیات و تجدید نشاط است خیمه زند، تا از تداوم تابش خورشید و انقطاع کلّی آن نظام ، حیات مختلّ نشود : (**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ یَذَّکَّرَ**)[۴۹]، (**وَ مِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْکُنُواْ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُواْ مِنْ فَضْلِهِ**)[۵۰]، (**قُلْ أَرَءَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّهُ عَلَیْکُمُ الَّیْلَ سَرْمَدًا إِلَی یَوْمِ الْقِیَـمَةِ مَنْ إِلَـهٌ غَیْرُ اللهِ یَأْتِیکُمْ بِضِیآء أَفَلاَ تَسْمَعُونَ**).[۵۱]

نور و ظلمت و روز و شب بانهایت تضاد و تعاند ، دست به دست یکدیگر داده و برای انجام یک هدف کار می کنند، و از طرفی به وسیله روز آنچه در زمین است و بهوسیله شب آنچه در آسمان است در برابر دید آدمی گذاشته می شود تا در شبانه روز ملک و ملکوت آسمان و زمین در معرض دیدِ بصر و بصیرت آدمی باشد.

و شب و روز کتاب وجود را برای انسان ورق می زند تا آیات خدا را در صفحه زمین و آسمان بخواند : (**أَوَ لَمْ یَنْظُرُواْ فِی مَلَکُوتِ السَّمَـوَتِ وَ الارْضِ وَ مَا خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْء**)[۵۲]، (**وَ کَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَـوَتِ وَ الارْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ**).[۵۳]

انسانی که انعکاس قوانین و اسرار کائنات را در ذهن بشر مِلاک علم و حکمت می داند، چگونه ممکن است سازنده مغز و ذهن و فکر دانشمندان ، و قانون گذار قوانین حاکم بر جهان و پدیدآورنده اسرار نظام هستی را فاقد علم و حکمت بداند، با آن که نسبت آنچه از قوانین جهان در ذهن تمام دانشمندان منعکس شده با آنچه برای آنان مجهول مانده است نسبت قطره به دریا است : (**وَ مَآ أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلا**)[۵۴]

چگونه می توان باور داشت نسخه بردار خطوطی از کتاب هستی، عالم و حکیم باشد، ولی نویسنده کتاب وجود و سازنده نسخه بردار و دستگاه استنساخ ، بی شعور و بی ادراک باشد؟! به این جهت فطرتِ منکرِ خالقِ دانا و توانا هم شهادت به وجود او می دهد : (**وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الارْضَ وَ سَخَّرَ الْشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللهُ فَأَنَّی یؤْفَکُونَ**)[۵۵]، (**وَ لئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الارْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ**).[۵۶]

---

۴۹ . سوره فرقان، آیه ۶۲ (و اوست آن که گردانید شب و روز را جایگزین همدیگر برای آن کس که بخواهد متذکر شود)

۵۰ . سوره قصص، آیه۷۳ (واز رحمتش قرار داد برای شما شب و روز را ، برای این که آرامش بگیرید و از فضل او طلب کنید) .

۵۱ . سوره قصص، آیه ۷۱ (بگو آیا دیده اید اگر بگرداند خدا بر شما شب را همیشگی تا روزقیامت، کیست خدایی غیر از الله که روشنایی بیاورد برای شما، آیا پس چرا نمی شنوید؟)

۵۲ . سوره اعراف، آیه ۱۸۵ (آیا نظر نمی کنند در ملکوت آسمانها و زمین و آنچه که خدا از هر چیز خلق کرده) .

۵۳ . سوره انعام، آیه ۷۵ (و همچنان نشان می دهیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را ، برای این که از یقین کنندگان باشد) .

۵۴ . سوره إسراء، آیه ۸۵ (و داده نشدید از علم مگر کمی را) .

۵۵ . سوره عنکبوت، آیه ۶۱ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی : کیست که آفریده است آسمان و زمین را ، و مسخّر کرده است خورشید و ماه را، هر آینه می گویند : البته الله، پس به کجا به دروغ رانده می شوند) .

مردی از منکرین خدا بر امام هشتم (علیه السلام) وارد شد، امام به او فرمود: اگر گفته شما درست باشد و حال آن که چنین نیست، ما از نماز و روزه و زکات و اقرارمان ضرری نکردیم (زیرا وظایف دینی که ایمان و عمل صالح و ترک منکرات است، موجب آرامش روح و اصلاح جامعه است ; و بر فرض که عبث و بیهوده باشد، تحمل این اعمال، در مقابل احتمال وجود مبدأ و معاد، رنج و ضرر قلیلی است که برای دفع شر ، و جلب خیر کثیرِ محتملی که حدّی برای آن نیست، لازم است.)

آن مرد گفت: آن خدایی که می گویی چگونه است و کجاست؟

امام (علیه السلام) فرمود: او به اَیْنْ ، اَیْنیّت ، و به کَیْفْ ، کَیفیّت داده است. (او آفریننده اَیْنْ و مکان، و کَیْفْ و چگونگی است ; و مخلوق، از اوصاف و احوال خالق نمی شود، و نتیجه اتصاف خالق به اوصاف خلق، احتیاج خالق به خلق است، و به این جهت خداوند متعال به کَیْف و مکانی محدود ، و به حسّی محسوس ، و به چیزی سنجیده نمی شود.)

آن مرد گفت: هرگاه به یکی از حواس احساس نمی شود، پس نیست.

امام (علیه السلام) فرمود: چون حسّ تو از ادراک او عاجز شد، منکر او شدی و ما چون حواس را از ادراک او عاجز یافتیم، یقین کردیم که او پروردگار ماست. (کسی که موجودات را به محسوسات منحصر می کند، غافل از آن است که حسّ موجود است، ولی محسوس نیست ; بینایی و شنوایی هست، ولی دیدنی و شنیدنی نیست ; انسان ادراک می کند غیر متناهی محدود نیست، با این که هر محسوسی محدود و متناهی است; و چه بسیار موجودات ذهنی و خارجی هستند که ماوراء حس و محسوساتند، ولی آن شخص به پندارِ انحصار موجود به محسوس ، منکر خالق حسّ و محسوس شد، و امام (علیه السلام) او را به این حقیقت هدایت کرد که : خالق حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول، در حس و وهم و عقل نمی گنجد، زیرا قوه مدرکه فقط بر آنچه ادراک می کند احاطه دارد، و آن قوه مخلوق خداست، و خالق بر خلق احاطه دارد، پس ممکن نیست خالق حس و وهم و عقل که محیط بر آنها است، در حیطه ادراک آنها قرار گیرد، و محیط، محاط بشود; و اگر خداوند متعال، محسوس یا موهوم یا معقول شود، با آنچه به این قُوا ادراک می شوند شبیه و شریک خواهد بود، و جهت اشتراک، مستلزم جهت اختصاص است، و ترکیب ، خاصیت مخلوق است، پس اگر خداوند متعال، در حس و وهم و عقل بگنجد، مخلوق است نه خالق.)

آن مرد پرسید: خدا از کی بوده؟

امام (علیه السلام) فرمود: تو بگو، از کی نبوده. (خداوندی که قیوم زمان و زمانیات و مجردات و مادیات است، عدم و نیستی و زمان و مکان در ساحت قدس او راه ندارد.)

---

٥٦ . سوره زخرف، آیه ۹ (و هر آینه اگر از آنها سؤال کنی : کیست که آفریده است آسمان و زمین را، هر آینه البته می گویند آفرید آنها را عزیز علیم) .

از امام (علیه السلام) پرسید: پس دلیل بر او چیست؟

آن حضرت او را به آیات خداوند در انفس و آفاق هدایت کرد، و به تأمّل در بنیانِ بدن تذکّر داد، که از وجود این بنا و دقایق صنع و لطایف حکمتی که در ساختمان آن به کار رفته است، به وجودِ علم و حکمتِ بانی این بنا، پی ببرد ; و او را به دقت نظر در ابر و باد و حرکت خورشید و ماه و ستارگان وا داشت، که به تفکر در عجایب قدرت و غرایب حکمت در اجرام آسمانی به تقدیر عزیز علیم برسد، و از حرکت متحرکات عِلوی به محرکی منزه از حرکت و تغییر، ایمان بیاورد.[۵۷]

ج : تطوّرات مادّه و طبیعت دلیل قدرتی برتر از مادّه و طبیعت است، زیرا تأثیر مادّه و مادّی محتاج به وضع و محاذات است : مثلا آتشی که در حرارت جسمی تأثیر می کند یا چراغی که شعاع آن فضایی را روشن می کند، تا نسبت خاصّی به آن جسم و فضا پیدا نکند ممکن نیست آن جسم به حرارت آن آتش گرم، و یا آن فضا به نور آن چراغ روشن شود ; و چون وضع و نسبت با معدوم محال است، پس تأثیر مادّه و طبیعت در پدیده های مختلفی که در مادّه و طبیعت نبوده و به وجود آمده و می آید ممکن نیست ; و هر معدومی که در آسمان و زمین موجود می شود، دلیل وجود قدرتی است که تأثیر آن ، محتاج به وضع و محاذات نیست و ماوراء جسم و جسمانیات است : (**إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ**) .[۵۸]

د : ایمان به خدا در سرشت آدمی است، زیرا انسان به حسب فطرت، خود را موجودی وابسته و محتاج به نقطه اتّکایی می یابد، ولی اشتغال به اسباب و تعلّق به علایق ، مانع از وجدان آن نقطه اتّکا است.

هنگامی که بیچارگی از هر جهت ، و ناامیدی از هر چاره سازی حاصل شود، و هر چراغ فکری را خاموش و هر دست قدرتی را عاجز ببیند، وجدان خفته او بیدار می شود و بی اختیار از آن غنّی بالذّات که بالفطره به او متّکی است، استمداد می طلبد : (**قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَينَا مِنْ هَـذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّـكِرِينَ**)[۵۹]، (**وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَـنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُواْ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ**)[۶۰]، (**هُوَ الَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى**

---

۵۷ . التوحید، صفحه ۲۵۰.

۵۸ . سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست ، امر او هر گاه اراده کند چیزی را ، که بگوید برای او باش ، پس می باشد) .

۵۹ . سوره انعام، آیه ۶۳ (بگو کیست که شما را نجات می دهد از تاریکی های بیابان و دریا، می خوانید او را به زاری و نهان ، که اگر نجات بدهد ما را از این تاریکی ها ، هر آینه خواهیم بود البته از شکرگزاران)

۶۰ . سوره زمر، آیه ۸ (و هرگاه برسد انسان را شدّتی ، پروردگار خود را بخواند زاری کنان، بعد از آن چون عطا کند به او نعمتی، فراموش کند آنچه را که از قبل می خواند و برای خدا همتایانی قرار دهد تا گمراه کند از راهش) .

إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُواْ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُاْ اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَـذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّـكِرِينَ).[۶۱]

مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد:

« یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو، فقد أکثر علی المجادلون و حیرونی. فقال له: یا عبدالله، هل رکبت سفینهٔ قط؟ قال: نعم. قال: فهل کسر بک حیث لا سفینهٔ تنجیک و لا سباحهٔ تغنیک؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق قلبک هنالک أن شیئاً من الأشیاء قادر علی أن یخلصک من ورطتک؟ قال: نعم، قال الصّادِقُ (علیه السلام): **فذلک الشیئ هو الله القادر علی الإنجاء حیث لا منجی و علی الإغاثهٔ حیث لا مغیث ».**[۶۲]

این معرفت و ارتباط فطری با خداوند، چنان که هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق ، از غیر او وجدان می شود، می توان در حال اختیار ، به دو بال علم و عمل به آن رسید:

اوّل : آن که انسان به نور عقل ، حجاب جهل و غفلت را بر طرف کند و ببیند که وجود و کمالات هر موجود ، از خود و به خود او نیست، و بیابد که همه منتهی می شود به ذات قدّوسی که : (**هُوَ الاوَّلُ وَ الاخِرُ وَ الظَّـهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**)[۶۳]، (**هُوَ اللّهُ الْخَـلِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الاسْمَآءُ الْحُسْنَى**).[۶۴]

دوم : آن که به وسیله طهارت و تقوی کدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزداید، زیرا بین خدا و بنده او جز حجاب جهل و غفلت و کدورت گناه ، حاجب و مانعی نیست، و این حجاب باید با جهاد علمی و عملی برطرف شود : (**وَ الَّذِينَ جَـهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**).[۶۵]

امام ششم (علیه السلام) به ابن ابی العوجاء فرمود:

---

۶۱ . سوره یونس، آیه ۲۲ (اوست که سیر می دهد شما را در بیابان و دریا ، حتی زمانی که در کشتی باشید و روان شود آن کشتی با ایشان به بادی خوش و خوشنود شوند به آن، [هنگامی که] بیایدشان بادی تند و بیایدشان موج از هر سو ، و گمان برند که به بلا احاطه شده اند بخوانند خدا را با اخلاص در دین ، اگر نجات دهی ما را از این ، هر آینه خواهیم بود البته از شکرگزاران) .

۶۲ . بحار الانوار جلد ۳، صفحه ۴۱ (یابن رسول الله مرا دلالت کن بر الله که او چیست؟ که بسیار شدند بر من کسانی که مجادله می کنند و مرا به حیرت انداختند. حضرت فرمود: یا عبدالله آیا هرگز کشتی سوار شدی؟ گفت: بلی، فرمود: آیا کشتی شکسته شدی ، در جایی که نه کشتی است که تو را نجات دهد، و نه شنایی است که تو را بی نیاز کند؟ گفت: بلی، فرمود: آیا در آن جا تعلّق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا کردی که تو را از آن ورطه خلاص کند؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: پس همان الله است که قادر است بر نجات دادن ، آن جا که نجات دهنده ای نیست ، و بر کمک کردن ، آن جا که کمک کننده ای نیست) .

۶۳ . سوره حدید، آیه ۳ (اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن ، و او به هر چیزی داناست) .

۶۴ . سوره حشر، آیه ۲۴ (اوست خداوند آفریننده پدید آرنده صورت ساز، برای اوست اسماء حسنی)

۶۵ . سوره عنکبوت، آیه ۶۹ (و آنان که جهاد کردند در ما هر آینه هدایت می کنیم البته آنان را به راه های خودمان)

« ویلک و کیف احتجب عنک من اراک قدرته فی نفسک؟ نشؤک و لم تکن، و کبرک بعد صغرک و قوّتک بعد ضعفک، و ضعفک بعد قوّتک، و سقمک بعد صحتک، و صحتک بعد سقمک، و رضاک بعد غضبک، و غضبک بعد رضاک، و حزنک بعد فرحک، و فرحک بعد حزنک، و حبک بعد بغضک، و بغضک بعد حبک، و عزمک بعد إبائک، و إباؤک بعد عزمک، و شهوتک بعد کراهتک، و کراهتک بعد شهوتک، و رغبتک بعد رهبتک، و رهبتک بعد رغبتک، و رجائک بعد یأسک، و یأسک بعد رجائک، و خاطرک بما لم یکن فی وهمک، و عزوب ما انت معتقده عن ذهنک، و ما زال یعد علی قدرته التی فی نفسی التی لا أدفعها حتّی ظننت انه سیظهر فیما بینی و بینه ».[۶۶]

---

٦٦ . بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۴۳ (فرمود: وای بر تو، و چگونه از تو پنهان شده است کسی که قدرتش را در نفست به تو نشان داده است : پدیدار شدنت و حال آن که نبودی، و بزرگی تو را بعد از کوچکیت، و قوّت تو را بعد از ناتوانیت، و ناتوانی تو را بعد از قوّتت، و مرض تو را بعد از صحّتت، و صحّت تو را بعد از مرضت، و رضایت تو را بعد از غضبت، و غضب تو را بعد از رضایتت، و حزن تو را بعد از شادیت، و شادی تو را بعد از حزنت، و دوستی تو را بعد از دشمنیت، و دشمنی تو را بعد از دوستیت، و عزم و تصمیم تو را بعد از اباء و امتناعت، و اباء و امتناع تو را بعد از عزمت، و شهوت و میل تو را بعد از کراهتت، و کراهت تو را بعد از شهوتت، و رغبت تو را بعد از بیم و ترست، و بیم و ترس تو را بعد از رغبتت، و امید تو را بعد از ناامیدیت، و ناامیدی تو را بعد از امیدواریت، و به خاطر آوردنت آنچه که در وهم تو نبود، و پنهان شدن از ذهنت آنچه به او معتقد بودی، و همچنان آثار قدرت او را در خودم بر می شمرد که نمی توانستم سر از آن باز بزنم و نادیده بگیرم، تا به جایی رسید که گمان کردم به زودی بین من و او نمایان می شود)

توحید

توحید عبارت است از اعتقاد به آن که خداوندِ عالَم : یگانه ای است که ترکیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد ، زیرا وجود هر مرکّبی محتاج به اجزا و ترکیب کننده آن اجزا است، و وجودِ محتاج ، محال است بخشنده وجود به خود و به غیر باشد ; و در خداوندی و صفات هم شریک ندارد.[۶۷]

---

۶۷ . **توحید مراتبی دارد:**

توحید ذات: هر موجودی مرکّب است، به جز ذات قدّوسِ خداوند متعال که واحدی است که احدیت عین ذات اوست.

و هر چیز جز او قابل قسمت است در وجود، مانند انقسام جسم به مادّه و صورت; و در وهم، مانند انقسام زمان به آنات; و در عقل، مانند انقسام انسان به انسانیّت و وجود، و انقسام هر موجود متناهی به محدود و حدّ.

در هنگامه جنگ جمل شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا می گویی: همانا خدا یکی است؟ مردم بر او حمله کردند که در چنین موقعیّتی که برای امیرالمؤمنین پیش آمده، چه جای این سؤال است!

حضرت فرمود: او را وابگذارید، آنچه او از ما می خواهد، ما هم از این قوم همان را می خواهیم ; مراد ما توحید خداست.

سپس فرمود: همانا این گفتار که خدا واحد است بر چهار قسم است که دو وجه آن بر خدا روا نیست، و دو وجه در او ثابت است. امّا آن دو که بر او جایز نیست:

۱) واحدی است که در اعداد است ; وحدانیّت او وحدانیّت عددی نیست، زیرا هر واحدی که ثانی دارد، بر واحدی که ثانی ندارد گفته نمی شود : (**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ**) (سوره مائده، آیه ۷۳ . هر آینه البته کافر شدند کسانی که گفتند: خدا سومینِ سه تا است) .

۲) واحدی است که از آن ، نوعی از جنس اراده می شود ; چنان که گفته می شود: « او واحدی از مردمان است » اطلاق واحد به این معنی که فردی از صنف و نوع است بر خداوند روا نیست، چون در این اطلاق تشبیه است، و خداوند شبیه ندارد.

و امّا دو وجهی که بر خدا جایز است:

۱) او واحدی است که چیزی شبیه او نیست.

۲) خداوند عزوجل احدی است که در وجود و عقل و وهم قسمت پذیر نیست (بحارالانوار جلد ۳، صفحه ۲۰۶) .

توحید ذات و صفات: یعنی صفات ذاتیّه خداوند متعال مانند حیات و علم و قدرت ، عین ذات خداست، وگرنه، تعدّد ذات و صفت مستلزم ترکیب و تجزیه است، و ترکیب از اجزاء مستلزم احتیاج به اجزاء و ترکیب کننده آن اجزاء است; و همچنین لازمه زیاده صفات بر ذات، آن است که در مرتبه ذات، فاقد صفات کمال باشد، لکن در او جهت امکانِ وجود آن صفات باشد، بلکه گذشته از امکانِ صفات، امکان ذات لازم می آید ; چون فاقد صفات کمال و حامل امکان صفات، محتاج است به غنّی بالذات.

امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود: « **اول عبادة الله معرفته، و اصل معرفة الله توحیده، و نظام توحید الله نفی الصفات عنه، بشهادة العقول ان کل صفة و موصوف مخلوق، و شهادة کل مخلوق ان له خالقاً لیس بصفة و لا موصوف.** »

(بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۴۳ . اوّل عبادت خدا معرفت اوست، و اصل معرفت خداوند توحید اوست، و نظام توحید خدا نفی صفات از اوست ; زیرا به شهادت عقلها ، هر صفت و موصوفی مخلوق است ; و هر مخلوقی شهادت می دهد که برای او خالقی است که صفت و موصوف نیست.)

توحید در الوهیّت: (**وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ**) (سوره بقره، آیه ۱۶۳. و خدای شما خدای یکتا است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان).

اکنون به بعضی از ادلّه آن اشاره می شود:

توحید در ربوبیّت: (**قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ**) (سوره انعام، آیه ۱۶۴. بگو آیا غیر از الله پروردگاری بجویم، و حال آن که او پروردگار همه چیز است) ; (**أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**)(سوره یوسف، آیه ۳۹. آیا پروردگارانِ پراکنده بهتر است یا خداوند یگانه قهّار) .

توحید در خلق: (**قُل اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**) (سوره رعد، آیه ۱۶ . بگو الله است آفریننده همه چیز، و او یکتای قهار است) ; (**وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ**) (سوره نحل، آیه ۲۰. و آنان را که بجز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند، و خود آنها آفریده می شوند) .

توحید در عبادت: که بندگی منحصر به او باشد. (**قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لاَ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً**)(سوره مائده، آیه ۷۶. بگو: آیا عبادت می کنید از غیر خدا آنچه را که مالک نیست برای شما ضرر و نفعی را!) .

توحید در امر و حکم: (**أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالامْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**) (سوره اعراف، آیه ۵۴. همانا برای اوست خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند که پرورش دهنده عالمیان است) ; (**اِنِ الْحُكْمُ اِلاّ لِلّهِ**) (سوره یوسف، آیه ۴۰ . نیست حکم مگر برای خدا) .

توحید در خوف و خشیت: (**فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**) (سوره آل عمران، آیه ۱۷۵ . پس نترسید از ایشان، و بترسید از من اگر مؤمن هستید) ; (**فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَونِ**) (سوره مائده، آیه ۴۴ . پس نترسید از مردم و بترسید از من) .

توحید در ملک: (**وَقُلْ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ**) (سوره اسرا، آیه ۱۱۱. و بگو: حمد برای خدایی است که نگرفته است فرزندی و نه می باشد برای او شریکی در ملک).

توحید در ملک نفع و ضرر: (**قُلْ لاَ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً إِلاَّ مَاشَاءَ اللهُ**) (سوره اعراف، آیه ۱۸۸. بگو: مالک نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را که خدا بخواهد) ; (**قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِن اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً**) (سوره فتح، ۱۱. بگو: پس کیست که مالک باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده کند،یا برای شما نفعی را اراده نماید).

توحید در رزق: (**قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِن السَّمَوَاتِ وَالارْضِ قُلِ اللهُ**) (سوره سبأ، آیه ۲۴ . بگو: کیست که از آسمانها و زمین به شما روزی می دهد، بگو: الله است) ; (**أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ**) (سوره ملک، آیه ۲۱ . آیا کیست که روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را) .

توحید در توکّل: (**وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلا**) (سوره احزاب، آیه ۳ . و توکل کن بر خدا، و بس است خداوند که وکیل باشد) ; (**اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**) (سوره تغابن، آیه ۱۳ . نیست خدایی مگر او، پس باید مومنان بر خداوند توکل کنند) .

توحید در عمل: (**وَمَا لاَحَد عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلاَّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الاعْلَى**) (سوره لیل، آیه ۲۰ ـ ۱۹ . و حال آنکه برای احدی در نزد او نعمتی نبود که جزا داده شود، مگر در طلب رضای وجه پروردگار اعلای خود).

توحید در توجّه: (**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالارْضَ**) (سوره انعام، آیه ۷۹ . همانا برگرداندم روی خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را).

و این مقام کسانی است که به هلاک ذاتی و فنای کائنات پی برده اند، و یافته اند که : (**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ**). (سوره قصص، آیه ۸۸ . هر چیزی هلاک و نابود است مگر وجه او) ; (**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ وَالاِكْرَامِ**) (سوره رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷. هر که بر روی زمین است فانی شود. و باقی می ماند وجه پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است) . و توحید در توجّهِ فطری به خداوند متعال را : (**وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ**)(سوره طه، آیه۱۱۱. و روی ها خوار و ذلیل باشد برای خدای زنده پاینده) به توحیدِ در توجّهِ ارادی متجلّی کرده است.

۱ ـ تعدّدِ إله اشتراک در خداوندی را می طلبد، چون هر دو اله هستند ; و همچنین تعدّد امتیاز را می طلبد تا دو گانگی محقّق شود ; و وجود مرکّب ، از آنچه به او اشتراک و از آنچه به او امتیاز است، ممکن و محتاج است.

۲ ـ تعدّد اله بدون امتیاز محال است، و امتیاز موجب فقدان کمال، و فاقدِ کمال ، محتاج است ; و باید سلسله احتیاج ، به غنیّ با لذّات از جمیع جهات ختم شود، و گرنه محال است نیازمند به وجود، بخشنده وجود باشد.

۳ ـ خداوند متعال موجودی است که برای او حدّی نیست ، زیرا که هر محدودی مرکّب از وجود و حدّ آن وجود است، و حدّ وجود ، فقدان و نبودِ کمالِ زاید بر آن وجود است ، و چنین ترکیبی بدترین اقسام ترکیب است ـ زیرا در سایر اقسام ترکیب : یا ترکیب از دو « بود »، و یا ترکیب از « بود » و « نمود » است ; و در این قسم ، ترکیب از بود و نبود است، و هر گونه ترکیبی بر خداوند محال است ; و چنین موجودی ، واحدی است که ثانی برای او متصوّر نیست ; زیرا تصوّرِ ثانی ، حکم به محدودیّت و تناهی اوست ; پس او یکتایی است که ثانی برای او نه قابل تحقّق و نه قابل تصوّر است.

۴ ـ از وحدت نظم در جزء و کلِّ جهان ، وحدت ناظم ثابت می شود، زیرا نظر تفصیلی در نظم و ترکیب هر جزئی از اجزای هر یک از جزئیاتِ انواع کائنات و ارتباط کل کائنات به یکدیگر ، روشن می کند که جزء و کل ، مخلوق یک خالق علیم و قدیر و حکیم است، آن چنان که ترکیب اجزای یک درخت ، و اعضا و قوای یک حیوان و ارتباط آنها به یکدیگر ، و زمین و آفتاب و ارتباط منظومه شمسی به سایر منظومه ها و کهکشانها حکایت از وحدت خالق آنها می کند ; و ترکیب اتم از هسته مرکزی و آنچه بر آن مدار می گردد، تا خورشید و سیارات منظومه شمسی، تا کهکشانها نشان می دهد که خالق ذرّه و آفتاب و کهکشانها یکی است : (**وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَـهٌ وَ فِی الارْضِ إِلَـهٌ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ**)[۶۸]، (**یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ * الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الارْضَ فِرَشًا وَ السَّمَآءَ بِنَآءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَتِ رِزْقًا لَّکُمْ فَلاَ تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**).[۶۹]

۵ ـ از امام ششم (علیه السلام) سؤال شد: چرا جایز نیست که صانع عالم بیش از یکی باشد؟

فرمود: اگر ادعا کنی که دو تاست، باید بین آن دو فُرجه ای باشد تا دو تا بشوند، پس آن فُرجه ثالث شد ; و اگر سه شدند، باز بین آن سه ، دو فُرجه لازم است تا سه تحقق پیدا کند ; پس آن سه پنج می شود، و همچنین عدد تا بی نهایت افزایش پیدا می کند، در نتیجه اگر خدا بیش از یکی باشد، باید خدایان نامتناهی در عدد موجود باشند.[۷۰]

---

۶۸ . سوره زخرف، آیه ۸۴ (و اوست آن که در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست حکیم دانا)

۶۹ . سوره بقره، آیه ۲۱، ۲۲ (ای مردم پرستش کنید پروردگار خویش را آن که بیافرید شما و پیشینیان از شما را ، شاید که شما پرهیزکاری کنید ; آن خدایی که برای شما زمین را بساط گسترده کرد، و آسمان را سقف افراشته نمود، و نازل کرد از آسمان آبی را ، پس بیرون آورد به آن آب از میوه ها رزقی برای شما، پس برای خدا همتایان قرار ندهید و حال آن که می دانید) .

۷۰ . بحارالانوار ، جلد ۳، صفحه ۲۳۰ .

۶ ـ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش فرمود:

« و اعلم یا بنی أنه لو کان لربک شریک لأتتک رسله، و لرأیت آثار ملکه و سلطانه، و لعرفت أفعاله و صفاته ».[۷۱]

نتیجه ایمان به وحدانیّتِ پروردگار ، توحید در عبادت است ، که جز او کسی سزاوار پرستش نیست، چون غیر او هر کس که باشد عبد و بنده است : (**إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَـوَتِ وَالارْضِ إلاَّ ءَاتِی الرَّحْمَـنِ عَبْداً**) .[۷۲] و عبودیّت و عبادت برای غیر خدا ذلّت کشیدن از ذلیل، و گدایی کردن از گدا، بلکه ذلّت کشیدن از ذلّت و گدایی کردن از گدایی است : (**یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ إِلَی اللهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ**).[۷۳]

ایمان به وحدانیّت خداوند متعال و این که هر چه هست از او و به او، و بازگشتش به سوی اوست، در سه جمله خلاصه می شود: « **لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ** »، « **لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ** »، (**وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ**).[۷۴]

سعادتمند کسی است که این سه کلمه طیّبه ذکر مستمر او باشد، و به این سه کلمه بیدار شود و بخوابد، و زندگی کند و بمیرد، و به حقیقتِ (**إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَیْهِ رَجِعُونَ**)[۷۵] نایل شود.

و اثر ایمان به توحید ، تمرکزِ اشعّه فکر و اراده فرد و جامعه به یک هدف است که بالاتر از او و بلکه به جز او هدفی نیست : (**قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی وَ فُرادی**) .[۷۶] با توجّه به این که تمرکز اشعّه نفس انسانی ، به او قدرتی می دهد که با تمرینِ تمرکز در نقطه موهوم ، می تواند توانایی های حیرت انگیز از خود نشان دهد، آیا اگر اشعّه فکر و اراده انسان به حقیقتی که مبدأ و منتهای وجود و (**نُورُ السَّمَـوَتِ وَ الارْضِ**)[۷۷] است متمرکز شود، به چه مقامی خواهد رسید؟!

---

۷۱ . نهج البلاغه، رسائل امیرالمؤمنین(علیه السلام) شماره ۳۱، از وصایای آن حضرت به امام حسن مجتبی(علیه السلام) : (بدان ای پسر من، اگر برای پروردگار تو شریکی بود هر آینه فرستادگان او برایت می آمدند و آثار ملک و سلطنت او را می دیدی و کارها و صفات او را می شناختی) .

۷۲ . سوره مریم، آیه ۹۳ (نیست آن که در آسمان و زمین است مگر این که می آید خدای رحمان را به عبودّیت و بندگی)

۷۳ . سوره فاطر، آیه ۱۵ (ای مردمان شمایید محتاجان به پروردگار ، و خداوند بی نیاز است و ستوده) .

۷٤ . سوره آل عمران، آیه ۱۰۹ (و به سوی خدا بازگردانیده می شود أمور)

۷۵ . سوره بقره، آیه ۱۵۶ (همانا برای خداییم و همانا ما به سوی او باز می گردیم)

۷٦ . سوره سبأ، آیه ۴۶ (بگو این است و جز این نیست ، شما را به یک چیز موعظه می کنم که قیام کنید برای خدا دو نفر دو نفر ، و به تنهایی) .

۷۷ . اشاره به سوره نور، آیه ۳۵ (خداست نور آسمانها و زمین)

فرد و جامعه ای که به مقام : (**إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَـوَتِ وَ الارْضَ حَنِیفًا وَ مَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ**)[۷۸] نایل شود، کانون خیر و سعادت و کمالی خواهد شد که ما فوق تقریر و بیان است.

عن ابی حمزة عن ابی جعفر (علیه السلام):

« قال سمعته یقول: ما من شیئ اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الاّ الله، لان الله عزوجل لا یعدله شیئ و لا یشرکه فی الامر احد. »[۷۹]

از این روایت استفاده می شود : همچنان که چیزی عدیلِ خداوند متعال نیست، و احدی شریک در امر آن ذاتِ قدّوس نیست، شهادت به این حقیقت که مدلول کلمه طیّبه « لا اله الا الله » است، عدیلی در اعمال ندارد ; و به تناسب جزا با عمل ، شریکی در ثواب ندارد.

شهادت لسانی به « لا اله الا الله » موجب صیانت جان و مال در دنیا ; و شهادت قلبی به آن، موجب نجات از عذاب نار ; و جزای آن ، بهشت برین است ; و این کلمه طیّبه مظهرِ رحمتِ رحمانیّه و رحیمیّه است.

از امام ششم (علیه السلام) **روایت شده: همانا خداوند تبارک و تعالی به عزّت و جلال خود قسم یاد کرده که اهل توحیدِ خود را هرگز به آتش عذاب نکند**[۸۰].

و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است:

« ماجزاء من انعم الله عزّ وجلّ علیه بالتوحید الا الجنة »[۸۱].

کسی که این کلمه طیّبه ذکر مداوم او باشد، در مقابل امواج سهمگینِ حوادث و وساوس و هوسها، کشتی دل را به لنگر « لا اله الا الله » از گرداب مهالک نجات می دهد : (**الَّذِینَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللهِ أَلاَ بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**)[۸۲].

---

۷۸ . سوره انعام، آیه ۷۹ (همانا برگرداندم روی خود را به آن کس که آفرید آسمانها و زمین را، در حالی که با استقامتم به توحید ، و نیستم من از مشرکین)

۷۹ . التوحید، صفحه ۱۹.

۸۰ . التوحید، صفحه ۲۰.

۸۱ . التوحید، صفحه ۲۲، (جزای کسی که خدا نعمت توحید را به او عنایت کرده به جز بهشت نیست.)

۸۲ . سوره رعد، آیه ۲۸. (کسانی که ایمان آوردند، و آرام می گیرد دلهای ایشان به ذکر خدا، همانا به ذکر خدا دلها آرام می گیرد)

و حروف آن به جهر و اخفات ادا می شود، که جامع ذکر جلیّ و خفیّ است، و مشتمل بر اسم مقدس « الله » است، که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: **که الله بزرگترین اسم از اسماء خداست، و اسمی است که مخلوقی به آن مسمّی نشده، و تفسیرش آن است : که اوست کسی که هر مخلوقی در انقطاع امید از غیر خدا، او را می خواند .** (**قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ**)[۸۳].

ابوسعید خدری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که خداوند جلّ جلاله به موسی فرمود:

یا موسی اگر آسمانها و آبادکننده های آنها (که مدبّرات امرند) و زمینهای هفتگانه ، در یک کفه گذاشته شود، و « لا اله الا الله » در یک کفه، آن کفه فزونی می گیرد[۸۴]. (یعنی تمام مادیات و مجردات در مقابل این کلمه سبک وزن است.)

---

۸۳ . سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱ (بگو آیا چه می بینید شما کفار، اگر عذاب خدا، شما را بیاید، یا قیامت شما را دریابد، آیا غیر خدا را می خوانید، اگر راستگو هستید ; بلکه او را می خوانید ، پس بر می دارد از شما آنچه را که خواندید به سوی او ، اگر بخواهد، و فراموش می کنید آنچه را شرک می‌ورزیدید) .

۸٤ . التوحید، صفحه ۳۰.

عــدل

برای اثبات عدل خداوند متعال ادلّه متعدّدی است که برخی از آنها ذکر می شود:

۱ ــ هر انسانی هر چند که به دین و آیینی هم مقیّد نباشد، به حسب فطرت خود ، حُسن و خوبیِ عدل ، و زشتی و بدیِ ظلم را درک می کند ; حتی اگر به ظالم نسبت ظلم بدهند از این نسبت متنفّر، و اگر او را عادل بخوانند شاد و مسرور می شود .

شخصِ ستم کاری که تحت تأثیر شهوت و غضب، تمام همتّش رسیدن به هوسهای نفسانی است، اگر سرو کارش به محکمه بیفتد و قاضی به ملاحظه زور و زر او حقّ صاحب حقّی را که خصم آن ظالم است پایمال کند و به نفع آن ستم کار حکم کند، هر چند حکم قاضی موجب خشنودی اوست، ولی عقل و فطرت وی زشتی حکم و پستی حاکم را می یابد ; و بر عکس اگر قاضی تحت تأثیر آن زور و زر قرار نگیرد، و حقّ و عدالت را مراعات کند، ستم کار از او ناراضی است، ولی فطرت او شخص قاضی و قضاوت او را به دیده احترام و تحسین می نگرد.

پس چگونه ممکن است خداوندی که بدی ظلم و خوبی عدل را در فطرت انسان نهاده است، آن گونه که او را به زیور عدل آراسته و از آلودگی به ظلم وارسته کند، و به مقتضای : (**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِحْسَـــنِ**)[۸۵] و (**قُلْ أَمَرَ رَبِّى بِالْقِسْطِ**)[۸۶] و (**يَـــدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَـــكَ خَلِيفَةً فِى الارْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لاَتَتَّبِعِ الْهَوَى**)[۸۷] به عدل فرمان بدهد ولی خود ظالم در ملک و حکمش باشد؟!

۲ ــ منشأ ظلم ، یا جهل به قُبحِ ظلم ، یا عجز از رسیدن به هدف ، و یا لغو و عبث در کار است ; و خداوند متعال از جهل و عجز و سفاهت منزّه است.

بنابراین علم و قدرت و حکمتِ لایتناهی ایجاب می کند، که خداوند متعال عادل و از هر ظلم و قبحی منزّه باشد.

۳ ــ ظلم نقص است، و اگر خداوند ظالم باشد ، لازم می آید ترکیب او از کمال و نقصان، و وجدان و فقدان ; و گذشته از این که این ترکیب بدترینِ اقسام ترکیب است، مرکّب از کمال و نقص ، محتاج و محدود است ; و این دو خاصیّت مخلوق است نه خالق.

---

۸۵ . سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند أمر می کند به عدل و احسان)

۸۶ . سوره اعراف، آیه ۲۹ (بگو أمر کرده است پروردگار من به قسط)

۸۷ . سوره ص، آیه ۲۶ (ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم ، پس حکم کن بین مردمان به حقّ ، و پیروی مکن هوی را) .

نتیجه آن که خداوند عادل است در آفرینش کائنات : (**شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلَـئِكَةُ وَ أُولُواْ الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**)[۸۸] ، و در قوانین و احکام : (**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَـبَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**)[۸۹] و همچنین در حساب رسی بندگانش در روز جزا (**وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ**).[۹۰]

عن الصادق (علیه السلام):

« انه سأله رجل فقال له: إن اساس الدین التوحید و العدل، و علمه کثیر، و لا بد لعاقل منه، فأذکر ما یسهل الوقوف علیه و یتهیأ حفظه، فقال: أما التوحید فأن لاتجوّز علی ربک ما جاز علیک، و اما العدل فأن لا تنسب الی خالقک ما لامک علیه »[۹۱]

و به هشام بن حکم فرمود:

« الا اعطیک جملهٔ فی العدل و التوحید؟ قال: بلی جعلت فداک، قال: من العدل ان لا تتّهمه و من التوحید ان لا تتوهّمه ».[۹۲]

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

« کل ما استغفرت الله منه فهو منک، و کل ما حمدت الله علیه فهو منه ».[۹۳]

---

۸۸ . سوره آل عمران، آیه ۱۸ (شهادت داده است خدا که هر آینه به جز او خدایی نیست ، و ملائکه و صاحبان علم، در حالی که قیام کننده به قسط است، نیست خدایی به جز او که عزیز است و حکیم)

۸۹ . سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیامبران خویش را با دلایل و حجتها ، و فرستادیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

۹۰ . سوره یونس، آیه ۵۴ (و قضاوت شد بین آنها به قسط، و آنها ستم نمی شوند)

۹۱ . بحارالانوار، جلد ۴، صفحه ۲۶۴ (حضرت صادق(علیه السلام) فرمود: به تحقیق اساس دین توحید و عدل است، و علم آن بسیار است، و چاره ای نیست برای هر عاقلی که بهره مند از آن باشد، پس ذکر می کنم آنچه را که وقوف بر آن آسان و آمادگی حفظ آن باشد، پس فرمود: امّا توحید این است که آنچه بر تو ممکن و رواست بر پروردگار خود ممکن و روا ندانی، و امّا عدل این است که نسبت ندهی به خالق خود آنچه را که تو را بر آن ملامت و سرزنش کرده است) .

۹۲ . بحارالانوار ، جلد ۵، صفحه ۵۸ (آیا عطا کنم به تو جمله ای در عدل و توحید؟ گفت: بلی فدایت شوم. فرمود: از عدل است که او را متهم نکنی ، و از توحید است که او را توّهم ننمایی)

۹۳ . بحارالانوار ، جلد ۵، صفحه ۵۹ (هر چیزی را که از آن استغفار می کنی از تو است، و هر چه خدا را بر آن حمد و ثنا می گویی از اوست)

نبوّت

نبوّت عامّه

بعد از آن که وجود خالقِ حکیم ثابت شد، ضرورت وجود نبوّت و نبیّ ثابت می شود.

نخست ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی بیان می گردد:

برای درک احتیاج بشر به هدایت انبیا ، باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و بازدارنده از آن هدف را شناخت ; رسیدگی به عمق این مباحث ـ چنان که از عنوان بحث پیداست ـ در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

اوّل : انسان موجودی است دارای غرایز مختلف، و حیات آدمی از حیات نباتی که ضعیف ترین مرتبه حیات است شروع می شود تا می رسد به حیات عقلانی.

آدمی مخلوقی است مرکّب از طبع و عقل، و جسمی با حوایج محدود ، و جانی با خواسته های نامحدود ; در ترقّی و تعالی از ملائک بالاتر ، و در انحطاط و تنزّل از بهائم پست تر.

عن عبدالله بن سنان، قال سألت ابا عبدالله جعفر بن محمّد الصّادق (علیهما السلام)، **فقلت: الملائکة افضل ام بنو آدم؟ فقال: قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب** (علیه السلام)**: ان الله عزّ و جلّ رکب فی الملائکة عقلا بلا شهوة، و رکب فی البهائم شهوة بلا عقل، و رکب فی بنی آدم کلیهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة، و من غلبت شهوته عقله فهو شرّ من البهائم.**[۹۴]

و این آفرینش آن چنان بدیع است که بعد از تسویه پیکر او و دمیدن روح مضاف به حقّ سبحانه و تعالی در او[۹۵]، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا کرد، که عظمت آن از جمله : (**ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقِینَ**)[۹۶] پیداست.

آدمی درک می کند که برای زندگی محدود مادّی ساخته نشده است، زیرا حکمت اقتضا می کند که ابزار متناسب با کار ، و کیفیّت خلقت متناسب با هدف باشد.

---

۹٤ . علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۵ باب ۶ ح ۱ (عبدالله بن سنان گفت: از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(علیه السلام)پرسیدم، آیا ملائکه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام(علیه السلام) فرمود که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمود: هر آینه خداوند عزّ و جلّ در ملائکه عقل بدون شهوت، و در بهائم شهوت بدون عقل، و در بنی آدم هر دو را ترکیب کرد، پس کسی که عقل او بر شهوتش غلبه کند از ملائکه بهتر است، و کسی که شهوت او بر عقلش غالب شود از بهائم بدتر است)

۹۵ . اشاره به آیه کریمه ۲۹ از سوره حجر: **فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَجِدِینَ** (پس آنگاه که آراستمش و دمیدم در او از روح خویش ، پس بیفتید برایش سجده کنان)

۹٦ . سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (بعد انشاء کردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است.)

اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراک حیوانی و شهوت و غضبی که جلب ملایمات و دفع منافرات این حیات را بنماید کافی بود، و اعطاءِ عقلی که عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور کمالات اخلاقی و عملی است، و فطرتی که هر مقام و منزلتی پیدا کند تشنه مرتبه بالاتر است، دلیل آن است که برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان که در حدیث نبوی است: « **ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار** ».[۹۷]

از طرفی حکمت حکیم علی الاطلاق ایجاب می کند که هر استعدادی که در نهاد انواع کائنات قرار داده است، عوامل فعلیّت آن قابلیّت را هم مهیّا نماید ; زیرا افاضه قوّه ای که هرگز به فعلیّت نرسد و طلبی که به مطلب نایل نشود لغو است.

علم و قدرت نامحدودی که اگر استعداد ثمر به دانه داده است، آب و خاک و هوایی را هم که عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست آفریده است ; و اگر به نطفه انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده است، رحم مادر را برای فعلیّت آن استعداد خلق کرده است . آیا چگونه ممکن است بذر عقل را که ثمرش علم و عمل است ، و لطیفه روح را که استعداد رسیدن به کمال علمی و خُلقی و عملی و معرفهٔ الله بالله را دارد، بیآفریند ، ولی وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل ، و فعلیّت استعداد روح انسان را مهّیا نکند، و او را به مقصود از خلقتش هدایت ننماید؟!

مگر ممکن است قانون : (**اَعْطَی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی**)[۹۸] در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می شود.

دوم : انسان به مقتضای فطرت خود ، در جستجوی سازنده و آفریننده خویش است و می خواهد بداند کیست که بعد از عدم او را به وجود آورده، و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده، و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده است ، تا وظیفه عقلیِ خود را که شکر آن منعم حقیقی است انجام دهد.

از طرفی ساحت قدسِ او را اجلّ و اعلا می بیند که خود با آن که سرا پا جهل است و خطا، و هوس است و هوی، با خداوندی که خالق حسّ و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و کمال او لایتناهی است و سبّوح و قدّوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطه سؤال و جواب برای حلّ مشکل خود برقرار کند; به این جهت وجود واسطه ای لازم است که با داشتن صورت انسانی ـ که لازمه ارتباط با خلق است ـ دارای عقلی منزّه از خطا و نفسی مقدّس از هوی و سیرتی الهی ـ که به قانون تناسب فاعل و قابل لازمه ارتباط با خالق است ـ باشد ، تا شایسته آن گردد که به نور وحی منوّر شود، و ابواب معارف الهیّه را به روی بشر بگشاید ; و انسان را از تفریطِ تعطیلِ عقل از معرفت حقّ سبحانه و تعالی ، و افراطِ تشبیهِ[۹۹] حقّ به خلق دور گرداند و به صراط مستقیمِ دینِ قیّم هدایت

---

۹۷ . بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۴۹ (برای فنا آفریده نشدید، بلکه برای بقا آفریده شدید، واین است و جز این نیست که از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید)

۹۸ . سوره طه، آیه ۵۰ (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

۹۹ . افراط تشبیه: یعنی این که خدا را همانند خلق بپندارند.

کند : (**وَ أَنَّ هَـذَا صِراطِی مُسْتَقیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَ لِکُمْ وَصَّیکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ**).[۱۰۰]

سوم : انسان دارای قدرت فکری است که می تواند نوامیس و اسرار طبیعت را استکشاف و استخدام کند، و همچنین هوی و هوس و شهوت و غضبی دارد که در اثر حدّتشکنی و افزون طلبی ـ که خاصیت طبیعت آدمی است ـ قناعت پذیر نیست ; با این خصوصیت، صلاح وفساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است : (**ظَهَرَالْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ**)[۱۰۱] ، بلکه به مقتضای : (**وَسَخَّرَ لَکُمْ مَّا فِی السَّمَـوَتِ وَمَا فِی الارْضِ جَمِیعًا مِّنْهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لاَیَـت لِّقَوْم یَتَفَکَّرُونَ**)[۱۰۲] ; صلاح و فساد کرات دیگر نیز به صلاح و فساد او بستگی دارد، و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می کند تنها هدایت الهی است، که اعتدال فکری او را به عقاید حقّه ، و اعتدال روحی او را به اخلاق فاضله و اعمال صالحه تأمین می نماید.

چهارم : زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع است، و این وابستگی تأثیر و تأثّر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را ایجاب می کند، و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست ; و تأمین آن حقوق هم میسّر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا، و مبرّا بودن مقام وضع و اجرا از تأثّر از مصالح شخصی و انحراف از حقّ و عدالت ; و این مهمّ محقّق نمی شود مگر به وسیله قوانین و مقرّرات و مجریان الهی : (**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَـتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتَـبَ وَ الْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**).[۱۰۳]

اکنون که به این جهات، ضرورتِ هدایت انسان به مبدأ ومعاد وهدف از آفرینش ثابت شد، و لزوم رسیدن آدمی به کمالِ نظری و عملی ، و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست که این مقاصد جز از طریق وحی و نبوّت میسّر نیست، و کفایت این مهمّات از عهده مغز آلوده به خطا، و دستِ بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست; و با چراغ اندیشه و فکر، نقاط ابهامی که در فطرت اوست روشن نمی شود.

انسانی که با مشعل افکارِ نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، ناگهان آنچه در ترکیب بدن از عناصر اربعه ، و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد ; و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاک و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق والتیام بافته بود، پنبه شد ; و روشن گردید : که از نزدیکترین موجودات به خود که ترکیب بدن خویش است، و علل صحت و مرضش خبر نداشته، و آنچه درباره نزدیکترین کرات

---

۱۰۰ . سوره انعام، آیه ۱۵۳ (و همانا این است راه من که مستقیم است، پس پیرویش کنید ، و پیروی نکنید راهها را که پراکنده تان کند از راه او، بدین توصیه کرده است شما را شاید تقوی پیشه کنید)

۱۰۱ . سوره روم، آیه ۴۱ (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه فراهم کرد دستهای مردم)

۱۰۲ . سوره جاثیه، آیه ۱۳ (و مسخّر کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همگی از اوست ، همانا در آن است نشانه هایی برای گروهی که اندیشه کنند)

۱۰۳ . سوره حدید، آیه ۲۵ (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلائل و حجتها و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

سماوی که ماه است می پنداشته ، خطا بوده است، آیا می تواند چراغ فکرِ این انسان او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت کند؟!

دانش انسانی که از ادراک اسرار نهفته در دل ذرّه ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان ، و مشگل گشای وی در معرفت مبدأ و معاد ، و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد :

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدرة .[۱۰۴]

۱۰٤ . نهج البلاغه خطبه اوّل: (پس برانگیخت خدا در آنان فرستادگان خود را، و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را که خداوند با فطرت آنان بسته بود از آنها بطلبند، و آنان را متذکر به نعمت فراموش شده بنمایند ـ **وَ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَـقَهُ الَّذِى واثَقَكُمْ بِهِ،** سوره مائده ، آیه ۷ ـ و به تبلیغ وحی خدا حجّت را بر آنان تمام کنند، و دفینه ها و گنجهای عقول آنان را بر افشانند، و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند)

خصایص پیغمبر

پیغمبر دارای خصایصی است که به ذکر دو خصوصیت اکتفا می نماییم :

الف . عصمت

برای اثبات عصمت انبیا دلایلی است که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ ــ برای رسیدن هر موجودی به کمالی که برای آن آفریده شده ، سنّت و آیینی است، و از مباحث گذشته روشن شد که سنّت و آیینِ رسیدن انسان به کمالِ مقصودِ از خلقت او ، هدایت الهی و دین حقّ است.

و تحقّق آن کمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنّت و آیین است، و پیغمبر عهده دار تعلیم و تربیت انسان براساس این سنّت است ; و اگر تخلّفی در تبلیغ و اجرای این سنّت رخ دهد نقض غرض است، و تخلّفِ مبلّغ وحی و مربّی به تربیت الهی ، یا در اثر خطا و یا در اثر هوی است، و هر کدام که باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد.

نیتجه آن که کمال هدایت الهی کمال هادی را می طلبد، و عصمت سنّت و آیین خداوند که : (**لاَ یَأْتیهِ الْبَـطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاَ مِنْ خَلْفِه**)[۱۰۵] مستلزم عصمت معلّم و مجری سنّت و آیین است.

۲ ــ دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده که انسان را به حیات طیّبه زنده کند : (**مَنْ عَمِلَ صالِحًا مِنْ ذَکَر أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ**)[۱۰۶] . آب حیات طیّبه انسان ایمان و عمل صالح است که مجموعه دین را تشکیل می دهد، ومسیر این آب حیات وجود پیغمبر است، و اگر مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می شود،و از آب آلوده حیات طیّبه به ثمر نمی رسد.

۳ ــ چون حصول غرض از بعثت ، به اطاعتِ امر و نهی پیغمبر است، و از طرفی اطاعتِ خطا کار و گنهکار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجه بعثت است.

۴ ــ اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد برای امت به صدق و صحّت گفتار او در تبلیغ وحی ، یقین حاصل نخواهد شد ; و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می شود، و گفتار عالم بی عمل و واعظ غیر متّعظ مؤثّر در نفوس نیست، لذا غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

۵ ــ منشأ خطا و گناه ، ضعف عقل و اراده است ; عقل کاملی که با اتصال به وحی به حقّ الیقین رسیده و هر چیز را چنان که هست می بیند، و اراده ای که جز به اراده خداوند متعال متأثّر نمی شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر نمی گذارد.

ب . معجزه

---

۱۰۵ . سوره فصلت، آیه ۴۲ (نمی آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن)

۱۰۶ . سوره نحل، آیه ۹۷ (آن کسی که کردار شایسته کند از مرد یا زن و حال آن که مؤمن باشد ، هر آینه زنده می کنیم البته او را به حیات پاکیزه، و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را ، به بهتر از آنچه که می کردند)

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است، و رابطه بین دلیل و مدعا باید به گونه ای باشد که یقین به حقّانیّتِ دعوا قابل انفکاک از دلیل نباشد.

مدّعای پیغمبر سفارت از ناحیه خداوند متعال است، و این مدّعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیه خداوند ثابت نمی شود ; معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای پیغمبر است، زیرا حقیقتِ معجزه امری است که ـ بدون وساطت سبب عادی ـ به اراده محیط بر اسباب و مسبّبات، و تأثیر سبب در مسبّب، و تأثّر مسبّب از سبب موجود می شود.

کسی که ادّعای نبوّت کند و از نظر عقلی صدق او ممکن باشد ، و همراه این دعوا خارق عادتی از او ظاهر شود گواه قطعی حقّانیّت اوست ; زیرا اگر بر حقّ نباشد خرق عادت به وسیله او تصدیق کاذب و موجب گمراهی خلق است، و ساحت قدس ربوبیّت منزّه از آن است.

بحث نبوّت عامّه را به دو حدیث شریف ختم می نماییم:

انّا لما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالیاً عنا و عن جمیع ما خلق و کان ذلک الصانع حکیماً متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه، و یحاجهم و یحاجوه، ثبت ان له سفراء فی خلقه، یعبرون عنه الی خلقه و عباده، و یدلونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناءهم، فثبت الامرون و الناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه و المعبرون عنه جلّ و عزّ، و هم الأنبیاء (علیهم السلام) **و صفوته من خلقه، حکماء مؤدبین بالحکمة، مبعوثین بها، غیر مشارکین للناس ـ علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب ـ فی شیئ من احوالهم، مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمة، ثم ثبت ذلک فی کل دهر و زمان مما أتت به الرسل و الأنبیاء من الدلائل و البراهین، لکیلا تخلو أرض الله من حجّة یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالته.**[۱۰۷]

امام ششم (علیه السلام) در این حدیث شریف ، نسبت به نبوّت مباحثی را طرح فرموده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا ، در جمله : « **و کان ذلک الصانع حکیماً متعالیاً** » تا جمله « **یَدُلُّونَهُمْ** » ذکر شده است، زیرا هر حرکت ، سکون ، فعل و تَرکی که از آدمی سر می زند، یا برای دنیا و آخرت او نافع است و یا مضّر، و یا

---

۱۰۷ . اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۸

نه نافع است و نه مضّر ; و در هر حال انسان محتاج است که نفع و ضرر و مصلحت و مفسده دنیا و آخرت خود را بداند، و این معرفت میسّر نیست مگر از ناحیه ذات محیط به نقش تمامِ حرکات ، سکنات ، افعال و تروک آدمی در حیات دنیوی و اخروی او، که آفریننده انسان و دنیا و آخرت است ; و حکمت خالق هدایت را ایجاب می کند ، و چون دلالت و هدایت او بدون واسطه ـ به جهت تعالی او ـ ممکن نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است که : « **یدلّونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناءهم** ».

و به عنایتی که به عموم مصالح و منافع انسان در تمام عوالم وجود او شده است، امتیاز این برهان از برهان حکما در نبوت ـ که نظر به مدنی بودن انسان و عدل در معاملات و روابط اجتماعی دارد ـ روشن می شود.

و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراک با خلق و امتیاز از خلق ، و آنچه بدان اشتراک و اختصاص دارند در جمله : « **غیر مشارکین للناس ـ علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب ـ فی شیْئ من احوالهم** » اشاره شده است.

و در جمله « **صفوته من خلقه** » به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجّه شده است، که به آن خلقتِ تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نایل شود، و رابط بین عالی و دانی باشد.

و به لطف عبارت « تعبیر از خدا » در جمله : « **یعبرون عنه** » منزلت پیغمبر را روشن می کند، که او همچون زبان ـ که بیانگر ما فی الضمیر است ـ مقاصد خداوند متعال را به خلق منتقل می نماید، و این منزلت لازمِ قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

در جمله « **یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالته** » دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوّت بیان فرموده است، و چون منشأ نبوّت ، حکمت حکیم علی الاطلاق و ثمره آن هم حکمت است ـ همانطور که در قرآن می فرماید : (**قَالَ قَدْ جِئْتُکُم بِالْحِکْمَةِ**)[۱۰۸]، (**أُدْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ**)[۱۰۹] ـ به امتیازِ حکمتِ نظری و عملی انبیا عنایت شده است، که آن مبتنی بر فکر، و این به مقتضای : « **یعبرون عنه** » و « **و من عند الحکیم العلیم** » سراج منیری است که بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری ، با ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است : (**یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ**).[۱۱۰]

و با آن که فرمود : « **حکماء مؤدبین بالحکمة** » به فاصله کوتاهی فرمود : « **مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمة** » ; در جمله اوّل تأدیب به حکمت، و در جمله دوم تأیید به حکمت است; و ارتباط حکمت انبیا و مکتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عندیّت حکیم علیم، امتیاز آن حکمت را از اندیشه بشری در حدّ امتیاز ما عند الله و ما عند الناس روشن می کند.

---

۱۰۸ . سوره زخرف، آیه ۶۳(گفت هر آینه آمدم شما را به حکمت)

۱۰۹ . سوره نحل، آیه ۱۲۵(دعوت کن به راه پروردگار خود به حکمت)

۱۱۰ . سوره نور، آیه ۳۵ (نزدیک است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی)

و جمله : « **و کان ذلک الصانع حکیماً** » و وصف انبیا به : « **حکماء مؤدبین بالحکمهٔ، مبعوثین بها** » مبیّن این است که علّت فاعلی و علّت غایی نبوّت، حکمت، و حدّ وسط بین مبدأ و منتها هم حکمت است : (**يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَـوَتِ وَ مَا فِى الارْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الأُمِّيِّنَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَـتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَـبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَال مُّبِين**).[۱۱۱]

همچنین مباحث گرانبهای دیگری در اشارات و لطایف کلام امام (علیه السلام) وجود دارد ، که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می شود.

امام هشتم (علیه السلام) در بحث نبوّت فرمود:

فان قال: فلم وجب علیهم معرفهٔ الرسل و الإقرار بهم و الاذعان لهم بالطاعهٔ؟ قیل: لانه لما لم یکن فی خلقهم و قولهم و قواهم ما یکملون لمصالحهم و کان الصانع متعالیاً عن ان یری، و کان ضعفهم و عجزهم عن ادراکه ظاهراً لم یکن بدّ من رسول بینه و بینهم معصوم یؤدّی الیهم امره و نهیه و ادبه و یقفهم علی ما یکون به احراز منافعهم و دفع مضارهم اذ لم یکن فی خلقهم ما یعرفون به ما یحتاجون الیه من منافعهم و مضارهم.[۱۱۲]

نبوّت خاصّه

چون رسالت پیغمبر خاتم ، رسالتی است برای هر زمان ، و آن حضرت خاتمِ پیغمبران است، معجزه آن حضرت باید معجزه ای ماندگار باشد.

از طرفی محیط بعثت آن حضرت ، محیط مسابقه در سخن از جهت فصاحت و بلاغت بوده و مراتب و منازل نخبگان جامعه در آن زمان ، به مراتبِ فصاحت و بلاغت در نثر و نظم معیّن می شد.

این دو خصوصیّت ایجاب کرده است که قرآن مجید از جهات مختلف در لفظ و معنی ، دلیل بر نبوّت و سفارت آن جناب باشد، که به بعضی از آنها اشاره می شود:

---

۱۱۱ . سوره جمعه، آیه ۱، ۲ (تسبیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوندی که مَلِک است و قدوس و عزیز و حکیم، اوست آن کسی که برانگیخت در مردمی اُمّی و بی سواد پیغمبری از خودشان که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند، و آنها را پاکیزه کند، و به آنها کتاب و حکمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی آشکار بودند)

۱۱۲ . بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۵۹ (امام در این حدیث در علّت وجوب معرفت فرستادگان خدا و اقرار به آنان و اذعان به طاعت برای ایشان چنین فرمود: چون که در خلقت خلق و قوای آنان وسیله رسیدن به مصالحشان نبود و آفریدگار آنان هم متعالی از این بود که دیده شود، و ضعف و عجز آنان از ادراک خداوند ظاهر بود، چاره ای نبود جز این که بین او و بین آنان رسول معصومی باشد که امر و نهی و ادب خداوند متعال را به آنان برساند، و آنان را بر آنچه به آن منافعشان احراز و مضارّشان دفع می شود واقف نماید، چون در آفرینششان وسیله معرفت منافعی که مورد حاجت آنان است، و آنچه به ضرر آنها است نبود)

۱ ـ عجز بشر از آوردن همانند قرآن

ظهور پیغمبر اسلام در زمان و مکانی بود که ملّت هایی متفرّق با عقایدی متشتّت زندگی می کردند، عده ای مادّی و منکر مبدأ متعال بودند، و آنان هم که به ماورای طبیعت و مادّه معتقد بودند، گروهی به پرستش اصنام و بتها و گروهی به پرستش اجرام آسمانی سرگرم بودند، و کسانی هم که از پرستش بت و اجرام آسمانی بر کنار بودند به مجوسیّت و یهودیّت و نصرانیّت گرویده بودند.

از طرفی شاهنشاه ایران و هرقل روم به استعمار و استثمار ملل ضعیف یا به جنگ و کشتار مشغول بودند.

در چنین روزگاری پیغمبر اسلام ، پرچم ایمان به غیب و توحید را بر افراشت و جهانیان را به عبودیّت خدا و گسستن زنجیرهای کفر و ظلم دعوت نمود، و سلاطین متکبّر و متجبّر از پادشاه ایران و امپراطور روم تا ملوک غسان وحیره را به عبودیّت خدا وپذیرفتن اسلام ، و تسلیم در مقابل آیین خدا و سر سپردن به حقّ و عدالت فرا خواند.

و با ثنویّت مجوس و تثلیث نصاری و نسبتهای ناروای یهود به خدا و انبیا ، و رسوم و عادات جاهلیت که به توارث از آباء واجداد ریشه در عمق وجود مردم جزیرهٔ العرب داشت در افتاد، و یک تنه با همه ملل و امم به مقابله برخاست ; و گذشته از سایر معجزات ، برهان نبوّت خود را قرآن قرار داد، و با تحدّی به این کتاب قدرتهای ملوک و سلاطین و احبار یهود و قسّیسین نصاری و عموم بت پرستان را به مقابله طلب کرد : (**وَ إِنْ كُنْتُمْ فى رَيْب مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِه وَ ادْعُوا شُهَدَآءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَـدِقِينَ**).[۱۱۳]

بدیهی است که با تعصّبات عامّه مردم نسبت به عقایدشان ، و با تصلّب روحانیّین مذاهب بر حفظ پیروانشان ، و با احساس خطر سلاطین از بیداری رعایاشان، اگر قدرت داشتند، در مقابله با قرآن درنگ نمی کردند.

با وجود دانشمندان و شاعران و سخنورانی که أعلام فصاحت و بلاغت بودند و بازار عکّاظ را میدان مسابقه قرار می دادند، و شعر برنده مسابقه را به افتخار او بر خانه کعبه می آویختند، اگر قدرت معارضه داشتند آیا در این مسابقه که بُرد و باخت دنیا و دین آنها در کار بود چه می کردند؟

سرانجام چاره ای ندیدند جز آن که گفتار او را به سحر تعبیر کنند : (**اِنْ هذَآ إِلاَّ سِحْـرٌ مُّبِينٌ**).[۱۱۴]

و به این جهت ابوجهل به نزد ولید بن مغیره که مرجع و ملجأ فصحای عرب بود رفت و از او درخواست کرد که نظر خودت را نسبت به قرآن بگو، گفت: فما اقول فیه فوالله ما منکم رجل اعلم بالاشعار منّی، و لا اعلم برجزه منّی و لا بقصیده و لا باشعار الجنّ، و الله ما یشبه الذی یقول شیئاً من هذا، و والله ان لقوله لحلاوهٔ و انّه لیحطم ما تحته و

---

۱۱۳ . سوره بقره، آیه ۲۳ (و اگر در تردید هستید در قرآنی که نازل کردیم بر بنده ما ، پس سوره ای مثل آن بیاورید و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند، اگر راستگو هستید)

۱۱٤ . سوره مائده، آیه ۱۱۰ (نیست این جز سحری آشکار)

انّه لیعلو و لا یعلی. قال ابوجهل: و الله لا یرضی قومک حتی تقول فیه. قال: فدعنی حتّی افکّر فیه، فلمّا فکّر، قال: هذا سحر یأثره عن غیره.[۱۱۵]

خودِ این ، دلیل بر تسلیم در مقابل اعجاز قرآن است، زیرا سحر منتهی به اسباب عادی است، و از حیطه قدرت بشر خارج نیست، و ساحران و کاهنانِ زبر دست در جزیرهٔ العرب و ممالک همجوار آن فراوان بودند، که به شهادت تاریخ ، کمال مهارت را در فنون سحر و کهانت داشتند ; با این حال تحدّی پیغمبر به قرآن ، و عجز تمام آنان از مقابله با این کتاب در تاریخ ثبت شد، و به جای معارضه با قرآن ، به تطمیع آن حضرت به مال و مقام متوّسل شدند، و چون اثر نکرد به قصد جان او برخاستند.

۲ ـ هدایت قرآن

در زمانی که گروهی به ماورای طبیعت معتقد نبودند، و روزگارِ بی شعور و ادراک را متصرّف در نظام بهت انگیز وجود می پنداشتند، و آنها که معتقد به ماورای طبیعت بودند معبودهایی به صورت بتهای گوناگون می پرستیدند، و کسانی هم که دین آسمانی داشتند به استناد کتب تحریف شده خالق را به اوصاف خلق متصّف می پنداشتند، و در محیطی که تاریخ گواه نهایت انحطاط فکری و اخلاقی و عملی مردم آن محیط است، درس نخوانده و استاد ندیده ای برخاست، و در مقابل هر پرتگاهی از ضلالت، شاهراهی از هدایت ترسیم نمود ; بشر را به پرستش خداوندی دعوت کرد که از هر نقصی منزّه است ، و هر کمال و جمالی از او، و هر حمد و ثنایی برای اوست، و جز او هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست ; و او بزرگتر از آن است که بتوان او را به حدّی تحدید و به وصفی وصف نمود : « **سُبْحَنَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لاَ اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** ».[۱۱۶]

در روزگاری که خالقِ معدود و عدد ، و منزّه از همسر و فرزند را به ترکیب و تثلیث و احتیاج و تولید نسبت دادند ، و برای او همتا تصور می نمودند، قرآنْ خداوند را از تمام این اوهام تقدیس کرد، و به احدیّت ستود که او از ترکیب عقلی و وهمی و حسّی منزّه است، و او بی نیاز از هر کس و هر چیز است، بلکه هر چه و هر کس جز او نیازمند به اوست ; تولید به تمام معنای کلمه ـ چه عقلی و چه حسّی ـ در ساحت قدس او راه ندارد، بلکه موجودات به قدرت او موجود و به مشیّت او مخلوقند، و برای او همتایی در ذات و صفات و افعال نیست.

---

۱۱۵ . تفسیر الطبری، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۶، ذیل آیه ۲۴، سوره مدثر (گفت : چه بگویم در آن؟ پس به خدا قسم کسی از شما در اشعار عالم تر از من نیست، و نیز کسی از شما عالم تر از من به رجز و قصاید و اشعار جن نیست، به خدا قسم آنچه را او می گوید همانند هیچ یک از اینها نیست، به خدا قسم همانا برای گفتار او شیرینی و حلاوتی است و همانا هر سخنی را پایمال می کند، و همانا او برتر است ، و چیزی بر او برتر نمی شود، ابوجهل گفت: به خدا قسم قوم تو راضی نمی شوند ، تا سخنی در طعن آن بگویی. ولید بن مغیره گفت: واگذار مرا تا بیندیشم در این امر ; پس وقتی اندیشه نمود، گفت : این سحری است که از غیرش مطّلع می شود.)

۱۱۶ . منزّه است خداوند از هر نقصی و وصفی از اوصاف مخلوقات ، و هر ثنایی برای خداست ، و معبود به حقّی نیست الاّ الله ، و خدا بزرگتر است از این که به وصفی وصف شود.

در قرآن مجید هر چند متجاوز از هزار آیه در معرفت الله و صفات علیا و اسمای حُسنی وجود دارد، ولی تدبّر یک سطر آن، عظمت این هدایت را روشن می کند : (**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ**).

کلمات اهل بیت رسالت ، مفاتیح خزاین معرفت است و به دو حدیث اکتفا می شود:

ـ امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« ان الله تبارک و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه، و کل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله عزّ و جلّ فهو مخلوق، و الله خالق کل شیء تبارک الذی لیس کمثله شیء ».[۱۱۷]

ـ امام پنجم (علیه السلام) فرمود :

«کلّما میّزتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود إلیکم».[۱۱۸]

عظمت هدایت قرآن به معارف الهیّه ، با مراجعه به عهد عتیق و جدید (کتب آسمانی یهود و نصاری) که مبنای اعتقاد صدها میلیون یهود و نصاری است آشکار می گردد، و در این جا چند نمونه ذکر می شود .

برخی از اعتقادات یهودیان

سفر تکوین (پیدایش) باب دوم: « و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد، و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت، پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.... و خداوند خدا آدم را أمر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، امّا از درخت معرفت نیک و بد ، زنهار نخوری ، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مُرد. »

سفر تکوین (پیدایش) باب سوم: « و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هشیارتر بود، و به زن گفت : آیا خدا حقیقةً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می خوریم

---

۱۱۷ . بحارالانوار، جلد ۴، صفحه ۱۴۹ (همانا خداوند تبارک و تعالی خالی از خلق ، و خلق از او خالی است [یعنی بین خدا و خلق در ذات و صفات بینونت است، و به هیچ وجه ، اشتراک و شباهتی بین خالق و خلق نیست] و هر چه ـ جز خدا ـ به او شیء گفته شود مخلوق است، و خداوند خالق هر چیزی است، و همانند او چیزی نیست) .

۱۱۸ . بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳ (هر چه را به اوهام خود در دقیق ترین معانیش تمیز دهید، مخلوق و مصنوعی است مثل شما، مردود به شما)

لکن از میوه درختی که در وسط باغ است ، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مکنید مبادا بمیرید. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا ، پس از میوه اش گرفته بخورد، و به شوهر خود نیز داد، و او خورد . آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند، و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند، و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت : چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت : که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری ، خوردی ... » .

در آیه ۲۲ از همین باب آمده است : « و خداوند خدا گفت : همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده ، اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته ، بخورد و تا به أبد زنده ماند. »

در باب ششم، آیه ۶ و ۷ آمده است : « و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت، و خداوند گفت : انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسّف شدم از ساختن ایشان. »

اکنون به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

الف : خداوند متعال بشر را خلق کرده و به او عقلی داده است که خوب و بد را بشناسد ، و او را برای علم و معرفت آفریده است، چگونه او را از معرفت خوب و بد نهی می کند؟!

و هدایت قرآن این است: (**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الالْبَـبِ**)[۱۱۹]، (**إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ**).[۱۲۰]

آیات قرآن در ترغیب به علم ، معرفت ، تعقّل ، تفکّر و تدبّر بیش از آن است که در این مختصر ذکر شود.

ب : کسی که می گوید اگر از درخت نیک و بد بخوری خواهی مُرد، و آدم و همسرش می خورند و نمی میرند، یا می داند که نمی میرند پس دروغگوست، و یا نمی داند پس نادان است ; و دروغگو و نادان چگونه سزاوار نام خداوند است؟!

عجب تر آن که مار آدم و زنش را به استفاده از درخت معرفتِ نیک و بد هدایت می نماید، و دروغ خدا را بر آن دو آشکار و حیله و نیرنگ خدای ساختگی را بر آنها نمایان می کند؟!

---

۱۱۹ . سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذکّر می شوند)

۱۲۰ . سوره انفال، آیه ۲۲ (همانا بدترین جنبندگان نزد خدا ، کران و گنگانی اند که تعقل نمی کنند)

ولی نمونه هدایت قرآن نسبت به علم خداوند این است: (**يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَآءَ**)[۱۲۱]، (**لاَ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ**)[۱۲۲]، (**إِنَّمَآ إِلَـهُكُمُ اللَّهُ الَّذِى لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا**)[۱۲۳]، (**قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِى يَعْلَمُ السِّرَّ فِى السَّمَـوَتِ وَ الارْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا**)[۱۲۴]، (**لاَجَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ**)[۱۲۵]، (**هُوَ اللَّهُ الَّذِى لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَـلِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَـدَةِ هُوَ الرَّحْمَـنُ الرَّحِيمُ**).[۱۲۶]

ج : موجود محدودی که آدم را در میان درختان باغ گم می کند، و می گوید: کجا هستی؟ تا به آواز آدم او را پیدا کند، و درختان باغ مانع دید او می شوند، چگونه می تواند ربّ العالمین و عالم السّر و الخفّیات و خالق کون و مکان و محیط بر زمین و آسمان باشد؟!

و نمونه هدایت قرآن این است: (**وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَآ إِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ اِلاَّ يَعْلَمُهَا وَ لاَحَبَّةٍ فى ظُلُمَـتِ الارْضِ وَ لاَ رَطْبٍ وَ لاَيَابِسٍ اِلاَّ فِى كِتَـبٍ مُّبِينٍ**).[۱۲۷]

د : به جای هدایت به توحید و تنزیه خداوندی که : (**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**)[۱۲۸] به شرک و تشبیه دلالت می کند و می گوید : « ... خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده... » .

هـ : به خداوند نسبت پشیمانی از آفرینش آدم می دهد ، که جاهل از عاقبت کار خویش بوده است، آیا نسبت جهل به خداوند متعال که مستلزم محدودیت ذات و مخلوقیّت خالق و ترکّب حقّ متعال از نور علم و ظلمت جهل است، با کتاب آسمانی راهنمای بشر به خدا چگونه سازگار است؟!

و هدایت قرآن این است: (**أَلاَ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**)[۱۲۹]، (**وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـئِكَةِ إِنِّى جَاعِلٌ فِى الارْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّى أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ**).[۱۳۰]

---

۱۲۱ . سوره بقره، آیه ۲۵۵ (می داند آنچه را پیش روی ایشان و آنچه را پشت سر ایشان است، و فرا نگیرند چیزی را از دانش او جز آنچه او بخواهد)

۱۲۲ . سوره سبأ، آیه ۳ (پنهان نمی شود از او سنگینی ذرّه ای)

۱۲۳ . سوره طه، آیه ۹۸ (اله شما نیست بجز الله ، آن که الهی بجز او نیست ، همه چیز را به دانش فرا گرفته)

۱۲۴ . سوره فرقان، آیه ۶ (بگو نازل کرد آن را ، آن که می داند نهان را در آسمانها و زمین، همانا اوست آمرزنده مهربان) .

۱۲۵ . سوره نحل، آیه ۲۳ (لاجرم خدا می داند آنچه را نهان کنند و آنچه را آشکار کنند) .

۱۲۶ . سوره حشر، آیه ۲۲ (اوست خدایی که نیست خدایی جز او ، دانای نهان و هویدا، اوست رحمان رحیم) .

۱۲۷ . سوره انعام، آیه ۵۹ (و نزد اوست کلیدهای غیب که نمی داند آنها را مگر او، و می داند آنچه را در بیابان و دریا است، و نمی افتد برگی مگر این که می داند خدا آن را، و نه دانه ای در تاریکی های زمین و نه تری و نه خشکی مگر این که در کتابی است مبین) .

۱۲۸ . سوره شوری، آیه ۱۱ (نیست همانند او چیزی و اوست شنوای بینا).

۱۲۹ . سوره مُلک، آیه ۱۴ (آیا کسی که خلق کرده عالم نیست در حالی که او لطیف خبیر است)

و : به خداوند نسبت حزن و اندوه و تأسّف داده که از لوازم جسمیّت و جهل و عجز است ; و هدایت قرآن این است: (**سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَـوَتِ وَ الارْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * لَهُ مُلْکُ السَّمَـوَتِ وَالارْضِ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * هُوَ الاوَّلُ وَ الاخِرُ وَ الظَّـهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ**).[۱۳۱]

برخی از اعتقادات اختصاصی مسیحیان

رساله اوّل یوحنّای رسول باب پنجم : « هر که ایمان دارد که عیسی مسیح است، از خدا مولود شده است، و هر که والد را محبّت می نماید مولود او را نیز محبّت می نماید.... کیست آن که بر دنیا غلبه یابد جز آن که ایمان دارد که عیسی پسر خداست، همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آن که شهادت می دهد زیرا که روح حقّ است، زیرا سه هستند که شهادت می دهند، یعنی روح و آب و خون، و این سه یک هستند » .

انجیل یوحنّا باب اوّل، از آیه اوّل : « در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه او آفریده شد، و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت، در او حیات بود، و حیات نور انسان بود، و نور در تاریکی می درخشد، و تاریکی آن را در نیافت، شخصی از جانب خدا فرستاده شد، که اسمش یحیی بود، او برای شهادت آمد، تا بر نور شهادت دهد، تا همه به وسیله او ایمان آورند، او آن نور نبود، بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد، آن نور حقیقی بود که هر انسان را منوّر می گرداند، و در جهان آمدنی بود، او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد، و جهان او را نشناخت، به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند، و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد ، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند، و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. »

انجیل یوحنّا باب ششم از آیه ۵۱ : « من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد، اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند، و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می بخشم، پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می گفتند : چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم، عیسی بدیشان گفت : آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید، و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد، و من در روز آخر او را خواهم

---

۱۳۰ . سوره بقره، آیه ۳۰ (و هنگامی که گفت پروردگار تو به فرشتگان که در زمین خلیفه قرار خواهم داد گفتند : آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خونها را ریزد در حالی که ما به حمد تو تسبیح می کنیم و برای تو تقدیس می کنیم ، گفت : همانا من می دانم آنچه را که شما نمی دانید) .

۱۳۱ . سوره حدید، آیه ۱، ۲، ۳ (تسبیح گوید برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست عزیز حکیم ، برای اوست ملک آسمانها و زمین، زنده می کند و می میراند و او بر هر چیز تواناست، او اوّل است و آخر و ظاهر است و باطن ، و او به هر چیزی داناست) .

بر خیزانید، زیرا که جسد من خوردنیِ حقیقی و خون من آشامیدنیِ حقیقی است، پس هر که جسد مرا می خورد و خون مرا می نوشد در من می ماند و من در او، چنان که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود. »

انجیل یوحنّا باب دوم از آیه ۳ : « و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت : شراب ندارند، عیسی به وی گفت : ای زن مرا با تو چه کار است، ساعت من هنوز نرسیده است، مادرش به نوکران گفت : هر چه به شما گوید بکنید ، و در آن جا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند، که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت، عیسی بدیشان گفت : قدحها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند، پس بدیشان گفت : الآن بردارید، و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند، و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید، و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت : هر کسی شراب خوب را اوّل می آورد و چون مست شدند بدتر از آن ، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی، و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند » .

اکنون به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

الف: از اصول عقاید نصاری که مورد اتفّاق است اعتقاد به تثلیث است، و از طرفی در انجیل یوحنّا باب هفدهم آیه سه، می گوید: « و حیات جاودانی ایـن است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستـادی بشناسند. »

از این رو که اصل مسلّم نزد آنان اعتقاد به اقانیم ثلاثهٔ است، و چون در انجیل یوحنّا خدا به وحدت حقیقی وصف شده، ـ آنچنان که در رساله اوّل یوحنّا ذکر شده است « که هر سه یک هستند » ـ چاره ندیدند بین توحید و تثلیث جمع کنند، و بگویند : ممتازند حقیقةً و متحدند حقیقةً.

و این عقیده به دلایلی باطل است که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ ـ مراتب اعداد ـ مانند یک و سه ـ ضدّین هستند، و اجتماع ضدّین محال است، چگونه ممکن است که یک ، سه باشد و در عین حال هر سه ، یک باشند.

۲ ـ عقیده به تثلیث مستلزم اعتقاد به پنج خداست و همچنین تا غیر متناهی بر عدد افزوده می شود ـ چنان که در بحث توحید گذشت ـ و بنابراین مسیحیان چاره ندارند به خدایان غیر متناهی ایمان بیاورند.

۳ ـ تثلیث مستلزم ترکیب است وترکیب مستلزم احتیاج به اجزا و ترکیب کننده اجزاست.

۴ ـ عقیده به تثلیث مستلزم اتصاف خالق عدد به مخلوق است، زیرا عدد و معدود هر دو مخلوقند، و خداوند از معدود بودن حتی از وحدت عددیه منزّه است : (**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَـهٍ إِلاَّ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَ إِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**).[۱۳۲]

و آنان به صراحت عیسی را فرزند خدا خواندند، ولی قرآن فرمود : (**مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الايَـتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ**)[۱۳۳]، و جمله « **كَانَا يَأْ كُلاَنِ الطَّعَامَ** » اشاره به این است که موجودِ محتاج به طعامی که مجذوب و مدفوع است شایسته عبادت نیست.

ب : اعتقاد به این که عیسی کلمه بود، و کلمه خدا بود و آن کلمه که خدا بود در این جهان آمد و جسم شد، و نان شد، و با گوشت و خون پیروان خود متحد شد، و نخستین معجزه ای که از او سر زد، آن بود که آب را شراب کرد، و کسی که برای تکمیل عقول آمده، اعجاز او موجب مستی و زوال عقل شد ; آیا با کدام عقل و منطق سازگار است؟!

ج : از طرفی عیسی را خدا دانستند، و از طرفی در کتاب دوم سموئیل باب یازدهم نسبت زنا با زن شوهردار به داوود پیغمبر دادند، که داوود با آن زن زنا کرد و زن از او آبستن شد، سپس شوهر او را به جنگ فرستاد و به فرمانده سپاه نوشت که شوهرِ آن زن را در پیشاپیش جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید، تا زده شده و بمیرد، و به این وسیله زنِ او را به خانه خود آورد ; و نسب عیسی را در انجیل متی باب اوّل به این ازدواج رساندند، و داوود پیغمبر و صاحب کتاب زبور را به چنین جنایتی متهّم کردند.

هدایت قرآن بود که خداوند عالم را از این اوهام تنزیه، و اعتقاد به عیسی بن مریم را از تفریط کسانی که او را فرزند زنا دانستند، و افراط کسانی که او را فرزند خدا دانستند تقدیس کرد، و فرمود: (**وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَـبِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا**)[۱۳۴]، تا آن جا که فرمود: (**قَالَ إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَـنِيَ الْكِتَـبَ وَ جَعَلَنِى نَبِيًّا**)[۱۳۵] و قداست داوود را به آن جا رساند که فرمود: (**يَـدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَـكَ خَلِيفَةً فِى الارْضِ**)[۱۳۶] و به پیغمبر خاتم فرمود: (**إِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الايْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ**).[۱۳۷]

---

۱۳۲ . سوره مائده، آیه ۷۳ (همانا کفر ورزیدند آنان که گفتند : خدا سومین از سه تا است ، حال آن که نیست خداوندی جز خدای یکتا، و اگر دست بر ندارند از آنچه گویند هر آینه برسد البته آنان را که کفر ورزیدند از ایشان عذابی درد ناک) .

۱۳۳ . سوره مائده، آیه ۷۵ (نیست مسیح پسر مریم ، جز پیغمبری که بگذشتند پیش از او پیغمبرانی، و مادرش زنی است راستگو، هستند آن دو که طعام می خوردند، بنگر چگونه آیات را برای ایشان بیان کنیم، سپس بنگر چگونه از حقّ برگردانده می شوند) .

۱۳٤ . سوره مریم، آیه ۱۶ (و یاد کن در کتاب ، مریم را آنگاه که مکانی دور از اهل خود در ناحیه شرقی برگرفت) .

۱۳۵ . سوره مریم، آیه ۳۰ (گفت همانا من بنده خدا هستم ، داد مرا کتاب ، و قرار داد مرا پیغمبر)

۱۳٦ . سوره ص، آیه ۲۶ (ای داوود همانا ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم)

۱۳۷ . سوره ص، آیه ۱۷ (صبر کن بر آنچه می گویند و یاد کن بنده ما داوود صاحب قدرت را، که همانا او بسیار رجوع کننده به ما بود) .

این نمونه ای از هدایت قرآن در معرفت خدا بود.

نمونه تعلیمات قرآن مجید در سعادت انسان نیز از این قرار است:

در مقابل امتیاز به زور ، زر ، نژاد ، قبیله و رنگ پوست، کمالات انسانی را ملاک فضیلت قرار داد و فرمود: (**یَـأَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـکُم مِّنْ ذَکَر وَ أُنْثَی وَجَعَلْنَـکُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَیکُمْ إِنّ اللَّهَ عَلـِیمٌ خَبِیرٌ**).[۱۳۸]

افکار فاسد به شرب مسکرات و اقتصاد بیمار به شیوع قمار و ربا را به این آیات اصلاح و معالجه کرد: (**یَـأَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الانْصَابُ وَ الازْلَـمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَـنِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ**)[۱۳۹]، (**وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَواْ**)[۱۴۰]، (**وَ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَلَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَـطِلِ**).[۱۴۱]

جان آدمی را به این آیات بیمه نمود : (**وَ لاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ**)[۱۴۲]، (**وَ مَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَآ أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا**).[۱۴۳]

باب ظلم و تعدّیِ زبر دستان را به زیر دستان سدّ نمود، و درِ عدل و احسان را به روی مردم گشود و فرمود: (**فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ**)[۱۴۴]، (**وَ أَحْسِن کَمَآ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لاَتَبْغِ الْفَسَادَ فِی الارْضِ**)[۱۴۵]، (**إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِحْسَانِ**).[۱۴۶]

و در زمانی که با زنان معامله حیوان می کردند، فرمود: (**وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**)[۱۴۷]، (**وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ**).[۱۴۸]

و از هر گونه خیانتی جلوگیری کرد و فرمود: (**إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّواْ الامَـنَـتِ إِلَی أَهْلِهَا وَ إِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعَدْلِ**).[۱۴۹]

---

۱۳۸ . سوره حجرات، آیه ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از مردی و زنی ، و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا که گرامی ترِ شما نزد خدا پرهیزکارترِ شماست، همانا خداوند علیم خبیر است) .

۱۳۹ . سوره مائده، آیه ۹۰ (ای کسانی که ایمان آوردید، این است و جز این نیست که شراب و قمار و بتها و قمار به تیرها (نوعی قمار در جاهلیت) پلیدی است از کار شیطان ، از آن دوری کنید، شاید رستگار شوید) .

۱۴۰ . سوره بقره، آیه ۲۷۵ (و حال آن که خدا حلال کرده بیع را و حرام کرده ربا را)

۱۴۱ . سوره بقره، آیه ۱۸۸ (مال یکدیگر را به باطل مخورید)

۱۴۲ . سوره انعام، آیه ۱۵۱ (و نکشید نفسی را که خدا حرام کرده مگر به حق)

۱۴۳ . سوره مائده، آیه ۳۲ (و هر کس نفسی را احیا کند چنان است که جمیع مردم را زنده کرده است)

۱۴۴ . سوره بقره، آیه ۱۹۴ (پس کسی که تعدّی کرده بر شما، به مثل آنچه تعدّی کرده ، شما بر او تعدّی کنید)

۱۴۵ . سوره قصص، آیه ۷۷ (احسان کن همچنان که خدا به تو احسان کرده، و در زمین فساد را طلب نکن)

۱۴۶ . سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خدا امر می کند به عدل و احسان)

۱۴۷ . سوره نساء، آیه ۱۹ (و معاشرت کنید با آنها به خوبی)

۱۴۸ . سوره بقره، آیه ۲۲۸ (و برای آنان ـ زنان ـ است مثل آنچه که بر آنان است به معروف)

و وفا به عهد و پیمان را از علایم ایمان شمرد و فرمود: (**وَ الَّذِينَ هُمْ لاَمَـنَـتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَعُونَ**)[۱۵۰]، (**وَ أَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُلاً**).[۱۵۱]

وامّت را به (**يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْأُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا**)[۱۵۲]آنچنان از ذلّت جهل و سفاهت نجات داد که مشعل داران علم و حکمت در جهان شدند.

پیروان خود را به هر خوبی امر و از هر بدی نهی کرد، و طیّبات و پاکیزه ها را بر آنان حلال و خبائث را بر آنها حرام نمود، و آنان را از هر قید و بندی که برخلاف فطرت خود را به آن گرفتار کرده بودند آزاد کرد (**اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الاُمِّيَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى التَّوْرَيةِ وَ الاِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَيهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَـتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَـئِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الاغْلَـلَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِـكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**)[۱۵۳].

با وسعت دایره معروف نسبت به عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه ، و دایره منکر نسبت به عقاید باطله و اخلاق رذیله و اعمال فاسده، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه تمام مؤمنین و مؤمنات قرار داد، و فرمود: (**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَـتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**)[۱۵۴] و از طرفی فرمود: (**يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لاَ تَفْعَلُونَ**)[۱۵۵] و به این دو آیه راه رسیدن هر فردی را به حکمت و عفّت و شجاعت و عدالت در جمیع امور ، و تشکیل مدینه فاضله به تمام فضایل انسانیّت نشان داد.

---

۱۴۹ . سوره نساء، آیه ۵۸ (همانا خدا شما را امر می کند امانتها را به اهل آنها ردّ کنید، و هرگاه بین مردم حکم کردید، به عدل حکم کنید)

۱۵۰ . سوره مؤمنون، آیه ۸ (مؤمنان کسانی هستند که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند)

۱۵۱ . سوره اسراء، آیه ۳۴ (و وفا کنید به عهد همانا عهد مورد باز خواست است)

۱۵۲ . سوره بقره، آیه ۲۶۹ (خدا حکمت را به هر کس که می خواهد می دهد، و هر کس به او حکمت داده شود خیر بسیار به او داده شده است)

۱۵۳ . سوره اعراف، آیه ۱۵۷ (آنان که پیروی می کنند رسول نبیّ امّی را، همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می یابند، امر می کند آنها را به معروف و نهی می کند آنها را از منکر، و حلال می کند بر آنها پاکیزه ها را، و حرام می کند بر آنها پلیدها را، و بر می دارد از آنها بار گران و غلهایی که بر ایشان بوده است، پس آنان که ایمان آوردند به او و بزرگ شمردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند نوری را که با او نازل شده آنها هستند رستگاران)

۱۵۴ . سوره توبه، آیه ۷۱ (مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی از آنها اولیای بعضی دیگرند، امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر، و به پا می دارند نماز را، و می دهند زکات را، و اطاعت می کنند خدا و رسول خدا را، آنها هستند که به زودی خدا آنها را رحمت می کند، همانا که خداوند عزیز است و حکیم) .

۱۵۵ . سوره صفّ، آیه ۲ و ۳ (ای کسانی که ایمان آوردید، چرا می گویید آنچه را که نمی کنید؟بزرگ است نزد خدا غضب بر این که بگویید آنچه را که نمی کنید)

این نمونه ها شعاعی از آفتاب هدایت قرآن بود، و هدایت این کتاب در جمیع معارف الهیّه و ارشاد انسان به سعادت دنیا و آخرت، نیازمند به مطالعه اسرار آیات قرآن در عقاید ، اخلاق ، عبادات ، معاملات و سیاسات است که محتاج به تحریر کتابهای مفصّل است.

۳ ـ خبرهای غیبی قرآن

کسی که از جانب خداوند ادعای رسالت برای هدایت بشر تا قیامت را دارد، دشوارترین امر برای او اخبار از آینده است، که یک در میلیارد هم اگر احتمال تخلّف بدهد، از جهت عظمت محتمل که موجب انهدام بنیان آیین او می شود باید جانب احتیاط را رعایت کند، ولب فرو بندد، و اگر دیدیم که او با یقین و نهایت اعتماد و اطمینان خاطر به وقوع امری در آینده خبر می دهد، و آنچه را خبر داده محقّق می شود، اخبار او کاشف از اتصال او به علم محیط به زمان و زمانیّات است.

بعضی از اخبار غیبیّه قرآن از این قرار است:

الف : اخبار به غلبه روم بعد از مغلوب شدن آنان : (**الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِی أدْنَی الارْضِ وَ هُم مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ**)[۱۵۶] و این اخبار در زمانی بود که کسی شکست ایران و پیروزی روم را تصوّر نمی کرد، چنان که در کتب تاریخ مسطور است.

ب : اخبار به باز گشت آن حضرت به مکّه : (**إنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ لَرَآدُّکَ إِلَی مَعَاد**).[۱۵۷]

ج : تمهید و توطئه منافقین برای سوء قصد به جان او، و اخبار به حفظ و نگهداری او : (**یَـأیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مآ أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ**).[۱۵۸]

د : اخبار به فتح مکّه و دخول مسلمین در مسجدالحرام با اخبار از خصوصیّت روحی و جسمی آنان : (**لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُءُوسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لاَ تَخَافُونَ**).[۱۵۹]

هـ : بعد از مراجعه از غزوه تبوک در مورد منافقین این آیه نازل شد : (**فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِیَ أَبَداً وَ لَن تُقَاتِلُواْ مَعِیَ عَدُوًّا**)[۱۶۰] و آن چنان شد که آیه خبر داده بود.

و : در جنگ بدر که کفّار به جمعیّت خود مغرور بودند و نصرت خود را مسلّم می پنداشتند، این آیه نازل شد : (**أَمْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُّنتَصِرٌ * سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ**).[۱۶۱]

---

۱۵۶ . سوره روم، آیه ۱ و ۲ و ۳ (شکست خوردند روم در نزدیکترین سرزمین ، و ایشان پس از شکستشان زود است پیروز شوند) .

۱۵۷ . سوره قصص، آیه ۸۵ (همانا آن که قرآن را بر تو فرض کرد ، باز گرداننده است تو را به بازگشتگاه) .

۱۵۸ . سوره مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر ابلاغ کن آنچه را فرود آمد بر تو از پروردگارت ، و اگر نکنی نرسانده باشی پیام او را ، و خدا نگه می دارد تو را از مردم) .

۱۵۹ . سوره فتح، آیه ۲۷ (هر آینه البته داخل می شوید در مسجد الحرام اگر خدا خواهد آسودگان (ایمنان) ، تراشندگان سرهای خویش و کوتاه کنندگان ناخن و موی ، در حالی که نمی ترسید) .

۱۶۰ . سوره توبه، آیه ۸۳ (پس بگو هرگز با من خارج نمی شوید، و هرگز با من با دشمنی قتال نمی کنید)

ز : قبل از فتح خیبر و دستیابی مسلمین به غنایم و در روزگاری که در خاطره آنان تسلّط بر خزاین ایران و ممالک دیگر خطور نمی کرد، این آیات نازل شد : (**لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَ أَثَـبَهُمْ فَتْحًا قَرِیبًا * وَ مَغَانِمَ کَثِیرَةً یَأْخُذُونَهَا وَ کَانَ اللَّهُ عَزِیزًا حَکِیمًا * وَعَدَکُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَکُمْ هَـذِهِ وَکَفَّ أَیْدِیَ النَّاسِ عَنکُمْ وَ لِتَکُونَ ءَایَةً لِّلْمُؤْمِنِینَ وَ یَهْدِیَکُمْ صِرَطًا مُّسْتَقِیمًا * وَ أُخْرَی لَمْ تَقْدِرُواْ عَلَیْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ کَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرًا**).[۱۶۲]

ح : هنگامی که فرزندش از دنیا رفت عاص بن وائل گفت: همانا محمّد ابتر است پسری ندارد که قائم مقام او باشد و وقتی مُرد ، یاد او منقطع خواهد شد، پس این سوره نازل گردید : (**إِنَّآ أَعْطَیْنَـکَ الْکَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ * إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الابْتَرُ**)[۱۶۳] ، و بدین وسیله خبر داد کسی که آن حضرت را ابتر خواند نسلش منقرض خواهد شد ، ولی نسل آن حضرت باقی خواهد ماند .[۱۶۴]

۴ ـ احاطه به اسرار خلقت

در روزگاری که دانش بشر اجرام آسمانی را بسیط می پنداشت و حرکت در آنها را تصوّر نمی کرد، قرآن مجید از حرکت کواکب در مدارها خبر داد : (**لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهآ أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لاَ الَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَک یَسْبَحُونَ**).[۱۶۵]

در زمانی که از عموم قانون زوجیّت نسبت به اشیا خبری نبود، فرمود: (**وِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ**).[۱۶۶]

و در آن زمان که احتمال وجود جنبنده ای در کرات دیگر نبود، فرمود: (**وَ مَا بَثَّ فِیهِمَا مِن دَآبَّةٍ**).[۱۶۷]

---

۱۶۱ . سوره قمر، آیه ۴۴، ۴۵ (یا می گویند ما جماعتی هستیم که نصرت و پیروزی نصیب ما است، به زودی شکست می خورند و پشت به میدان جنگ می کنند)

۱۶۲ . سوره فتح، آیه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ (هر آینه خدا راضی شد از مؤمنین هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند، پس دانست آنچه در دلهای آنهاست، پس آرامش را بر آنها نازل کرد، و ثواب داد به آنها فتح نزدیکی و غنیمتهای بسیاری را که بگیرند، و خداوند عزیز و حکیم است، وعده داد خدا به شما غنیمتهای بسیاری را که بگیرید، پس نزدیک کرد برای شما این غنایم را و دست مردمان را از شما کوتاه کرد، و برای این که آیه ای باشد برای اهل ایمان، و هدایت می کند شما را به راه راست، و غنیمتهای دیگری که توانایی بر آنها ندارید و خداوند بر آنها محیط است، و خدا بر هر چیزی تواناست)

۱۶۳ . سوره کوثر (ما به تو خیر بسیار دادیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، همانا آن کس که تو را سرزنش می کند همان دنباله بریده است)

۱۶۴ . التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۴ ; تفسیر مجمع البیان ، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۹ .

۱۶۵ . سوره یس، آیه ۴۰ (نه خورشید را سزاوار است که ماه را دریابد، و نه شب بر روز سبقت می گیرد، و هر یک در فلکی شناورند) .

۱۶۶ . سوره ذاریات، آیه ۴۹ (و از هر چیزی آفریدیم دو جفت ، شاید متذکّر شوید) .

۱۶۷ . سوره شوری، آیه ۲۹ (و آنچه گسترانید در آن دو ـ آسمانها و زمینـ از جنبنده)

همچنین از تلقیح نباتات ماده به نطفه نر ، به وسیله وزش باد خبر داد : (**وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَوَاقِحَ**).[۱۶۸]

و در زمانی که اجرام آسمانی را بسایط ، و خلقت آنها را جداگانه از اجرام زمینی می دانستند و از رتق و فتق عالم خبری نداشتند، فرمود: (**أَوَ لَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّ السَّمَـوَتِ وَ الارْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَـهُمَا**).[۱۶۹]

و در عصری که بشر از گسترش جهان خبر نداشت فرمود: (**وَالسَّمَآءَ بَنَيْنَـهَا بِأَيْيْد وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ**).[۱۷۰]

و در زمانی که پندار دانشمندان بر عدم خرق و التیام اجسام فلکی بود، و کسی تصوّر نفوذ انسان را در آنها نمی کرد، این آیه نازل شد : (**يَـمَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الاِنْسِ إِنِ اِسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّموَاتِ وَ الارْضِ فَانْفُذُوا لاَتَنْفُذُونَ اِلاَّ بِسُلْطَـن**).[۱۷۱]

وجود آیاتی در اسرار کائنات که قسمتی از آن ذکر شد، حکایت از نزول این کتاب از نزد خالق متعال می کند.

۵ ـ جاذبه قرآن

هر انسان منصفی که با زبان قرآن آشنا باشد، اعتراف می کند که در قرآن روح و جاذبه ای است که هر سخنی هر چند تمام معیارهای بلاغت از لطایف معانی و بیان و بدیع در آن اعمال شده باشد، باز هم نسبتش به قرآن نسبت گُل مصنوعی به گُل طبیعی ، و نسبت مجسمه انسان به انسان جاندار است.

۶ ـ عدم اختلاف در قرآن

تردیدی نیست که انسان در اثر تکامل فکری، اعمال و اقوالش یکنواخت نخواهد بود، و هر دانشمندی آثار علمی او در مراحل مختلف زندگیش اختلاف پیدا می کند، هر چند متخصص در یک فنّ بوده ، و وسایل تمرکز افکار هم برای او فراهم باشد، زیرا با تحوّل فکر، آثار آن هم متحوّل می شود.

قرآن کتابی است مشتمل بر فنونی ـ از معرفت مبدأ و معاد ، آیات آفاق و أنفس ، روابط انسان با خالق و خلق، وظایف فردی و اجتماعی ، قصص امم گذشته و احوال انبیا ـ که با وجود جمیع وسایل پریشانی فکر از ناحیه ابتلا به مشرکین در مکّه، و از ناحیه جنگ با کفّار و کید و مکر منافقین در مدینه ، از زبان درس نخوانده و استاد ندیده ای تلاوت شده است.

با در نظر گرفتن تمام این عوامل، طبیعی است که چنین کتابی از بیان چنین کسی ، می بایست مشتمل بر اختلافات زیادی باشد ; به این جهت عدم اختلاف، کاشف از نزول آن از افق برتر از فکر انسان است، که مقام وحی

---

۱۶۸ . سوره حجر، آیه ۲۲ (و فرستادیم بادها را آبستن کنندگان)

۱۶۹ . سوره انبیا، آیه ۳۰ (آیا ندیدند آنان که کافر شدند که آسمانها و زمین بسته بودند ، پس شکافتیم آنها را) .

۱۷۰ . سوره ذاریات، آیه ۴۷ (و آسمان را بنا کردیم به قوّت ، و هر آینه ما وسعت دهندگانیم) .

۱۷۱ . سوره رحمن، آیه ۳۳ (ای گروه جن وانس، اگر می توانید که نفوذ کنید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید، نفوذ نخواهید کرد مگر به سلطنتی) .

مقدّسِ از جهالت و غفلت است : (**أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فيهِ اخْتِلَـفًا كَثيراً**).[۱۷۲]

۷ ـ تربیت عینی و عملی قرآن

اگر کسی ادعا کند که من سر آمد طبیبان جهان هستم، برای اثبات این دعوی دو راه وجود دارد:

یکی این که کتابی در طبّ ارائه دهد که علل امراض و دارو و درمان آنها را به گونه ای بنگارد که مانندش در کتب طبّ یافت نشود.

دیگر آن که مریضی را که مرض تمام قوا و اعضای او را فرا گرفته و در آستانه مرگ است و طبیبان از علاج او عاجز شده اند به او بسپارند، و او بر آن تن لباس صحّت و عافیت بپوشاند.

پیغمبران طبیبان فکر و جان و معالجان امراض انسانیّت انسان می باشند، و پیغمبر اسلام سر آمد این طبیبان است.

دلیل علمی او قرآنی است که مانندش را در بیان علل امراض فکری و اخلاقی و عملی انسان و درمان آنها نمی توان یافت ـ که نمونه مختصری از آن در مبحث هدایت قرآن ذکر شد ـ و دلیل عملی آن نیز این است که او در جامعه ای مبتلا به بدترین امراضِ آدمیّت ظهور کرد ; جامعه ای که از جهت فکری به حدّی تنزّل کرده بودند که هر قبیله ای برای خود بتی داشت، بلکه خانواده ها از خرما و حلوا برای خود معبودی می ساختند که صبحگاه او را سجده می کردند و هنگام گرسنگی اله خود را می خوردند.

آفتِ افکارِ آنان را به مرهم معرفت و ایمان ، چنان معالجه نمود که خالق جهان را این گونه ستایش کردند : (**اَللَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَـوَتِ وَ مَا فِي الارْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنَدَه إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لاَ يُحِيطُونَ بِشَىْء مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَـوَتِ وَ الارْضَ وَ لاَ يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**)[۱۷۳] و در مقابل او به خاک افتاده و گفتند: **« سبحان ربّی الاعلی و بحمده »**.

و از جهت عاطفی از حیوانات پست تر بودند، که پدر با دست خود، دختر خود را با قساوت، زنده به گور می کرد .[۱۷۴] پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عاطفه انسانی را در آن قوم آن چنان زنده کرد که در فتح مصر ،

---

۱۷۲ . سوره نساء، آیه ۸۲ (آیا پس تدبّر نمی کنند قرآن را، و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری را)

۱۷۳ . سوره بقره، آیه ۲۵۵

۱۷٤ . کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین، حدیث ۱۸ ; الجامع لاحکام القرآن، جلد ۷، صفحه ۹۷ ; آیه ۱۴۰، سوره انعام، و کتب دیگر .

مسلمانان دیدند در یکی از خیمه ها مرغی آشیانه کرده است، لذا به هنگام رحیل برای آن که لانه مرغ و جوجه ویران نشود خیمه را بر جای نهادند و رفتند، و بدین جهت شهر بنا شده در آن منطقه را فسطاط نامیدند.[۱۷۵]

تطاول اغنیا را بر فقرا چنان از بین برد، که در محضر آن حضرت یکی از اغنیا نشسته بود، فقیری وارد شد، و کنار آن غنی نشست ; آن غنی دامن خود را برچید، و چون دید آن حضرت شاهد آن منظره است، گفت: یا رسول الله نصف ثروت خود را به این فقیر بخشیدم، فقیر گفت: نمی پذیرم که مبادا به دردی که او مبتلا شده گرفتار شوم.[۱۷۶]

این چه تربیتی بود که آن چنان دست بخشش به غنی ، و بلند نظری به فقیر داد ; و تکبّر او را به تواضع، و ذلّت این را به عزّت مبدّل کرد.

سرکشی قوی بر ضعیف را چنان از بین برد که در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که قدرت نظامی پادشاهی ایران و امپراطوری روم در دست خلیفه مسلمین، و فرمانده سپاه او مالک اشتر بود، روزی مالک در بازار مانند افراد عادی ، ساده و بی پیرایه می رفت . در این هنگام کسی در آن بازار از راه تمسخر ، به مالک اهانتی کرد . به آن مرد گفتند: آیا شناختی کسی را که به تمسخر گرفتی که بود؟ گفت: نه; چون وی را به او معرفی کردند، نگران شد که آیا با آن قدرت مطلقه چه به روز او خواهد آمد . به جستجوی مالک بر آمد، به او گفتند: مالک به مسجد رفت، سراسیمه به نزد او آمد که عذر کردار بخواهد، مالک گفت: در پی رفتار تو به مسجد آمدم و دو رکعت نماز خواندم برای آن که از خدا بخواهم از تقصیر تو در گذرد.[۱۷۷]

اثر آن تربیت بود که غرور قدرت، او را از ساییدن پیشانی ذلّت در مقابل حیّ قیّوم باز نداشت، و اهانت کننده ای را که در اضطراب سزای عمل خود است، به بهترین خیرات که طلب آمرزش است نایل می کند.

فاصله های قومی را چنان از میان برد که با رسوخ قومیّت عربیّت نسبت به عجم، سلمان فارسی را به حکم[۱۷۸] : (**وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاَ تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ لاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا**)[۱۷۹] پهلوی خودنشاند، که در نتیجه امارت مدائن به او محوّل شد .

---

۱۷۵ . معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۶۳

۱۷۶ . کافی، جلد ۲، صفحه ۲۶۲

۱۷۷ . بحار الانوار، جلد ۴۲، صفحه ۱۵۷

۱۷۸ . مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۳۷ ذیل تفسیر آیه شریفه.

۱۷۹ . سوره کهف، آیه ۲۸ (و شکیبا ساز خویش را با آنان که می خوانند پروردگار خود را هنگام صبح و عشا، می خواهند روی او را ، و برمگردان چشمان خود را از ایشان که بخواهی زیور زندگانی دنیا را ، و فرمان مبر آن را که غافل کردیم دلش را از یاد ما ، و پیروی کرد هوای خویش را و کار او از دست رفته شد) .

و فاصله های نژادی را نیز چنان از میان برد که غلام سیاهی را مؤذّن خود قرار داد ; و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند که هر دستوری دادی پذیرفتیم، ولی تحمّل بانگ این کلاغ سیاه را نداریم، جوابش این بود :[۱۸۰] (**يَـأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـكُمْ مِنْ ذَكَر وَ أُنْثَى وَ جَعَلْنَـكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئِلَ لِتَعارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَيـكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**).[۱۸۱]

درخت برومندی کاشت که ریشه آن علم و معرفت، و بدنه آن اعتقاد به مبدأ و معاد، و شاخه آن ملکات حمیده و اخلاق فاضله، و شکوفه آن تقوی و پرهیزکاری، و ثمره آن گفتار محکم و سنجیده و کردار پسندیده بود : (**أَلَمْ تَرَكَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِى السَّمَآءِ * تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِين بِإِذْنِ رَبِّهَا**).[۱۸۲]

با این تعلیم و تربیت درخت انسانیت را به ثمر رساند، و از آن درخت شاه میوه ای مانند علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) به بشریّت تحویل داد که از دائرة المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است که تا زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حیات داشت، ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی کرد، و همچون ماه تحت الشعاع آفتاب بود ; و بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی بازمانده بود، و در مدت پنج سال ـ تقریباً ـ با ابتلا به فتنه جنگهای خانمان سوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، اگر بر کرسی سخن نشست ، گفتارش ـ به نقل ابن ابی الحدید معتزلی ـ دون کلام خالق و فوق کلام مخلوقین بود .[۱۸۳] و برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، تنها مراجعه به خطبه اوّل نهج البلاغه و خطبه متّقین و عهد مالک اشتر بس است که نشان دهد چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است که این نمونه ها قطره هایی از آن دریاست.

اگر در میدان جنگ قدم زد ، تاریخ دلاوری مانندش ندید که زره اش پشت نداشته باشد، و در یک شب پانصد و بیست و سه تکبیر بگوید و به هر تکبیری دشمنی را به خاک بیفکند،[۱۸۴] و همان شب هم ما بین دو صف به نماز شب بایستد[۱۸۵] و با این که تیرها از راست و چپ می بارید و در برابرش به زمین می ریخت، بدون کمترین اضطرابی ، مانند اوقات دیگر ، از انجام وظایف بندگی غافل نشود ; و مانند فارِسِ یل عمرو بن عبدود را بر خاک

---

۱۸۰ . مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۲۶ ذیل تفسیر آیه شریفه.

۱۸۱ . سوره حجرات، آیه ۱۳ (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از نری و ماده ای ، و گردانیدیم شما را شاخه هایی و تیره هایی تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست) .

۱۸۲ . سوره ابراهیم، آیه ۲۴، ۲۵ (آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی بر زد، کلمه ای پاک مانند درختی است پاک، ریشه اش بر جا و شاخ و برگش در آسمان، می دهد خوراک خود را هرگاه (همیشه) به اذن پروردگار خویش) .

۱۸۳ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد۱، صفحه ۲۴

۱۸۴ . مناقب آل ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۸۴

۱۸۵ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷

بیفکند که عامّه و خاصّه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کردند که فرمود: « **لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة** ».[۱۸۶]

و روز فتح خیبر مَرحَب ، پهلوان یهود ، را به یک شمشیر دو نیمه کند، و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای در آورد،[۱۸۷] که مسلمانان و یهودیان متحیّر شوند . این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع کند، که با حضور وقت نماز رنگ رخسارش دگرگون می شد، و لرزه بر اندامش می افتاد ; می گفتند چه شده که چنین حالتی دست داده؟ می فرمود: « وقت امانتی رسیده که بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه شد و از تحملش إبا کردند و انسان آن امانت را برداشت » .[۱۸۸]

کسی که روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه بر اندام دلاوران می افتاد، شب در محراب عبادت مانند مارگزیده به خود می پیچید و با چشم گریان می گفت: « ای دنیا! ای دنیا! آیا متعرّض من شدی؟! آیا به من اشتیاق پیدا کردی؟! هیهات! هیهات! غیر مرا مغرور کن، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کردم، ... آه! آه! از کمی توشه و دوری راه. »[۱۸۹]

سائلی از او درخواست کمک کرد ; امر فرمود : هزار به او بدهید ; کسی که به او فرمان داد پرسید : هزار از طلا بدهم یا از نقره؟ فرمود: هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده.[۱۹۰]

در کدام امّت و ملّت شجاعتی توأم با چنین سخاوتی دیده شده که در میدان جنگ در حال محاربه با مشرکی بود، مشرک گفت: **یا ابن ابی طالب هبنی سیفک.** شمشیر را به جانب او افکند، مشرک گفت: عجبا! ای پسر ابی طالب، در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود: تو دست سؤال به سوی من دراز کردی ، و ردّ سائل از کرم نیست; آن مشرک خود را به زمین افکند و گفت: این سیره اهل دین است، قدمش را بوسید و مسلمان شد.[۱۹۱]

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت: در حساب پدرم دیدم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلبکار است; آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت: در آنچه گفتم غلط کردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرمود: آن مال بر پدرت حلال، و آنچه هم از من گرفتی برای خودت باشد.[۱۹۲]

کجا زمانه مقامی را نشان دارد که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او باشد، اما هنگامی که مَشک آب بر دوش زنی ببیند، از او بگیرد و برایش به مقصد برساند، و از حال او بپرسد و شب تا به صبح از اضطراب نخوابد که چرا به آن زن

---

۱۸۶ . المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۳۲، تاریخ بغداد جلد ۱۳، صفحه ۱۹ ; بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۹۶

۱۸۷ . بحارالانوار، جلد ۴۲، صفحه ۳۳

۱۸۸ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۷

۱۸۹ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۲۱.

۱۹۰ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲

۱۹۱ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۹

۱۹۲ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۲

و یتیمانش رسیدگی نشده است ، و صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام بکشد، و برای آنان غذا طبخ کند، و لقمه در دهان آنان بگذارد، و چون زن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشناسد و اظهار شرمندگی کند، بگوید ای کنیز خدا! من از تو شرمسارم.[۱۹۳]

کیست که در روزگار خلافتش در بازار بزازها با خدمتکار خود راه برود، و دو پیراهن کرباس بخرد و آن را که بهتر است به نوکر بپوشاند که غریزه زینت طلبی جوان تأمین شود، و جامه پست تر را خود بپوشد.[۱۹۴]

با آن که خزاین سیم و زر در اختیارش بود، فرمود: « **و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها** ».[۱۹۵]

غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند که بر آن غنیمت گرده نانی بود، و کوفه هفت محلّه داشت، آن غنیمت را با گرده نان هفت قسمت کرد . آنگاه مقسّمِ هر محلّی را خواست و قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسّم داد ;[۱۹۶] و در هر تقسیم غنیمت ، بعد از قسمت دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: « **الحمدلله الذی اخرجنی منه کما دخلته** ».[۱۹۷]

در روزگار حکومتش شمشیرش را در بازار به فروش گذاشت، و فرمود: به خدایی که جان علی در دست اوست، اگر بهای اِزاری می داشتم این شمشیر را نمی فروختم.[۱۹۸]

در هر روزی که مصیبتی به آن حضرت می رسید، آن روز هزار رکعت نماز می خواند و بر شصت مسکین تصدّق می کرد و تا سه روز روزه می گرفت.[۱۹۹]

هزار بنده با کدّ یمین و عرق جبین آزاد کرد،[۲۰۰] و هنگامی که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود.[۲۰۱]

شبی که برای افطار به خانه دختر خود مهمان بود، بر سر سفره دخترِ فرمانروای آن کشور پهناور، قوتی به جز نان جو ، نمک و کاسه شیری نبود، به نان جو و نمک افطار کرد و لب به شیر نزد که مبادا سفره او رنگین تر از سفره رعیّت او باشد.[۲۰۲]

---

۱۹۳ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۲

۱۹٤ . بحارالانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۴

۱۹۵ . نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ (به خدا قسم جبّه خود را آن قدر وصله زدم تا از وصله زننده آن حیا کردم) .

۱۹٦ . حلیة الاولیاء، جلد ۷، صفحه ۳۰۰

۱۹۷ . بحارالانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۲۱(حمد برای خداوندی است که خارج کرد مرا از آن ، آن طور که داخل شده بودم) .

۱۹۸ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳

۱۹۹ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۳۲

۲۰۰ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۴۳

۲۰۱ . بحارالانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۸

۲۰۲ . بحارالانوار، جلد ۴۲، صفحه ۲۷۶

تاریخ کجا دیده کسی که از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، ولی برنامه حکومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملکتش آن باشد که در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف منعکس است، و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

ای پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از فتیه[۲۰۳] اهل بصره تو را به مهمانی ، به خوان طعامی دعوت کرده، و تو هم به آن شتافتی ; خوراکهای رنگارنگ و قدحها برای تو آورده شده، و گمان نمی کردم تو دعوت قومی را اجابت کنی، که بینوای آنها با جفا رانده شده، و بی نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشد; ببین دندان بر چه خوراکی می گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز، و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده کن ; آگاه باش که برای هر مأمومی امامی است که به او اقتدا کند، و به نور علم او استضائه نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرد، شما بر این کار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و عفّت و درستکاری کمک کنید . والله من از دنیای شما طلایی گنجینه نکردم، و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم، و برای جامه کهنه ام جامه کهنه دیگری آماده نکردم، و از زمین این دنیا یک وجب برای خود به چنگ نیاوردم ; [تا آن جا که می فرماید] اگر بخواهم به عسل مصفّی و مغز گندم و بافته های ابریشم، راه می برم، ولکن هیهات که هوای من بر من غلبه کند، و حرص من مرا به اختیار طعامها بکشد، و حال آن که شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که دسترسی به قرص نانی نداشته، و سیری را ندیده باشد.[۲۰۴]

حکومت اسلامی را باید در آینه وجود کسی دید که در کوفه است، و احتمال وجود شکم گرسنه ای در حجاز یا یمامه ، نمی گذارد که او دست به غذای لذیذی دراز کند ، و برای جامه کرباس کهنه ای که بر تن دارد، بدلی تهیّه نمی کند، و یک وجب زمین برای خود حیازت نمی نماید، و از خوراک و پوشاک و مسکن دنیا بهره او همین است ; مبادا که معیشت او از فقیرترین افراد رعیّتش بهتر باشد.

در قلمرو سلطنت او عدالتی حکومت می کند که زره خود را نزد یهودی می بیند و به او می فرماید: این زره من است، آن یهودی که در شرایط ذمّه زندگی می کند با کمال جرأت می گوید: زره مال من است و در دست من است، بین من و تو قاضی مسلمین.

---

۲۰۳ . جوانمردان

۲۰٤ . نهج البلاغه، نامه ۴۵

با آن که می داند یهودی خیانت کرده و زره او را ربوده است، با او نزد قاضی می رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می کند، او را برای این امتیاز مؤاخذه می نماید و می فرماید: اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می نشستم.

و عاقبت یهودی در مقابل این عدلِ مطلق اعتراف می کند و اسلام می آورد، و امام زره را با مرکب خود به او می بخشد . یهودیِ مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی شود تا در جنگ صفین به شهادت می رسد.[۲۰۵]

هنگامی که خبردار شد خلخال از پای یک زنی که در ذمّه اسلام است کشیده شده، تحمّل این قانون شکنی را نداشت و فرمود: « **فلو ان امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما کان به ملوماً، بل کان به عندی جدیراً** ».[۲۰۶]

روزی در رهگذر ، چون دید پیرمردی دست سؤال دراز کرده، به جستجو بر آمد که موجب گدایی او چیست؟ به آن حضرت دلداری دادند که این پیر مرد نصرانی است; بر آشفت که چگونه در جوانی از او کار کشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته اند که گدایی کند؟! و فرمان داد که بر او از بیت المال انفاق کنند.[۲۰۷]

در رعایت حقّ خلق چنین بود که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند که پوست جوی که دست رنج مورچه ای است از دهان او بگیرد، نمی پذیرفت;[۲۰۸] و در رعایت حقّ خالق چنان بود که او را به طمع بهشتش و از ترس آتشش عبادت نمی کرد، بلکه به جهت اهلیّت او برای عبادت به بندگیش قیام می کرد.[۲۰۹]

پیغمبر اسلام همچنان که خود فرمود: « **انا أدیب الله و علیّ أدیبی** »[۲۱۰] بشریت را به تربیت چنین انسانی ، به کمال آدمیت رساند که صلابت میدان نبرد را ـ که تاریخ مانند آن صلابت را ندیده ـ با رقّت قلبی که چهره افسرده یتیمی اشک او را جاری و ناله جگر سوز او را بلند می کند به هم آمیخته است ; و او را به آزادگی و حرّیّتی رسانده که از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رَسته است، و تنها رشته عبودیت و بندگی خداوند عالم را، آن هم نه برای سود خود، بلکه برای اهلیّت او به گردن انداخته است ; و بین حرّیّت و عبودیتی جمع کرده که مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است ; چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی کرده که خوابیدن به جای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در لیلة المبیت[۲۱۱] و ضربت بهتر از عبادت ثقلین در روز خندق ،[۲۱۲] گواه آن است.

---

۲۰۵ . حلیة الاولیاء، جلد ۴، صفحه ۱۳۹

۲۰۶ . نهج البلاغه، خطبه ۲۷ (اگر مرد مسلمانی از تأسّف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست بلکه نزد من به این مرگ سزاوار است)

۲۰۷ . وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۶۶، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۱۹

۲۰۸ . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۲۰۹ . عوالی اللئالی، جلد ۱، صفحه ۴۰۴

۲۱۰ . بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۱ (من ادب شده خدایم و علی ادب شده من)

۲۱۱ . بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه ۴۰

۲۱۲ . بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲

آری باغبانی که در شوره زار جزیرهٔ العرب در ظرف چند سال محدود با آن همه ابتلا ، چنان امّتی را به وجود آورد و چنین شاه میوه ای از درخت آدمیّت به دنیا نشان داد، می تواند بگوید: من بزرگترین باغبان بوستان انسانیتم.

با صرف نظر از معجزاتی که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست ، و فقط با این نمونه علمی و عملی که اندکی از آن ذکر شد، آیا عقل و انصاف ایجاب نمی کند که انسان وارسته از تعصّب و هوی ایمان بیاورد که چنین آیینی می تواند بشریت را به منتها درجه کمال برساند؟! و آنچه عقل و فطرت آدمی از جهت علمی و عملی از دین انتظار دارد آیا در این دین و آیین نیست؟!

آیا برتر و بالاتر از این تعلیم و تربیت ، برای پرورش انسان از نظر شخصی و اجتماعی ، تعلیم و تربیتی هست؟!

این همان ایمان به خاتمیّت پیغمبر اسلام و ابدیّت شریعت آن حضرت است : (**مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَد مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَ لَـكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَىْء عَلِيمًا**).[۲۱۳]

اشعه ای از آفتاب حیات آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)

در خاتمه نظری کوتاه به اشعّه ای از آفتاب حیات آن حضرت ـ که خود شاهد رسالت اوست ـ می افکنیم:

در زمانی که دعوت خود را اظهار کرد تطمیع و تهدید به آخرین حدّ خود رسید . قریش نزد ابی طالب آمدند و گفتند: برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفت، و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را متفرّق کرد، اگر مال می خواهد مالی برای او جمع کنیم که بی نیازترین مرد قریش باشد و هر زنی را بخواهد به او تزویج می کنیم ; تا به آن جا که وعده سلطنت و پادشاهی به او دادند . جواب آن حضرت این بود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید نمی خواهم.[۲۱۴]

چون دیدند تطمیع اثر ندارد، راه تهدید و ایذا را پیش گرفتند و نمونه آن این است که وقتی در مسجد الحرام به نماز می ایستاد دو نفر از سمت راست او صفیر ، و دو نفر از سمت چپ او کف می زدند که نمازش را به هم بزنند ;[۲۱۵] و در رهگذر خاک بر سرش می ریختند ، و هنگام سجود بار شکم گوسفند بر او می انداختند.[۲۱۶]

پس از رحلت ابی طالب تنها از مکّه راه طائف را پیش گرفت تا از بزرگان قبیله ثقیف برای رواج دین خدا کمک بگیرد، ولی آنها سُفَها و بردگان را تحریک کردند که به دنبال آن حضرت راه افتاده و او را آزار دهند . آن حضرت به بوستانی پناه برد و در سایه درخت انگوری نشست و چنان حالتش رقّت بار بود، که دل دشمن مشرک به حالش سوخت، و غلامی نصرانی داشت به نام عداس، به او گفت: انگور بچین و نزد او ببر . چون غلام طبق انگور نزد آن حضرت گذاشت، دست دراز کرد و فرمود: بسم الله.

---

۲۱۳ . سوره احزاب، آیه ۴۰ (نیست محمد پدر یکی از مردان شما، ولکن پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا به هر چیزی داناست)

۲۱٤ . بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۸۰ و ۱۸۲

۲۱۵ . بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۰

۲۱٦ . بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۵ ; بحارالانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۷ ; الکامل فی التاریخ، جلد ۲، صفحه ۶۳

غلام گفت: مردم این شهر چنین کلمه ای نگویند.

فرمود: از کدام شهری؟ و دین تو چیست؟ گفت: نصرانیم از نینوا.

فرمود: از شهر یونس بن متی.

عداس گفت: یونس را از کجا شناختی؟

فرمود: او برادر من بود، پیغمبر بود، و من هم پیغمبرم; پس عداس دست و پای آن حضرت را بوسید.[۲۱۷]

یاران آن حضرت را هم به سخترین شکنجه ها آزار می دادند، و بعضی از آنان را در آفتاب سوزان می افکندند و سنگ سنگین بر سینه او می گذاشتند ، و در آن حال می گفت: أحد أحد.[۲۱۸]

مادر عمّار یاسر را که پیرزنی فرتوت بود شکنجه ها دادند که از دین خدا برگردد، نپذیرفت تا او را کشتند.[۲۱۹]

و با این همه آزارها که از آن قوم دید، از او خواستند که نفرین کند، فرمود: « **انما بعثت رحمة للعالمین** »[۲۲۰] و عنایتش به آن قوم در مقابل آن همه آزار ، این دعا بود : « بارالها قوم مرا هدایت کن که نادانند . »[۲۲۱]

به جای آن که عذاب بخواهد، رحمت می خواست، آن هم رحمتی که برتر از آن تصوّر نمی شود ، و آن نعمت هدایت است ; و آنان را با عنوان « **قومی** » به خود اضافه داد، تا با این اضافه و نسبت ، مصونیّت از عذاب خدا را به آنها ببخشد، و به جای شکایت از آنان ، به درگاه خدا شفاعت می کرد، ومعذرت می خواست که آنها نمی دانند.

کیفیّت معیشت آن حضرت چنین بود که خوراکش نان جو بود و از آن هم آن قدر تناول نمی کرد که سیر شود.[۲۲۲]

در غزوه خندق دخترش صدیقه کبری قسمتی از گرده نان را برایش آورد که بعد از سه روز ، اوّلین طعامی بود که آن حضرت تناول می فرمود.[۲۲۳]

و این گونه زندگی نه از تنگدستی بود، چون در همان روزگار بخشش و عطایش به صد شتر می رسید.[۲۲۴]

هنگامی که از دنیا رفت نه دیناری از او باقی ماند و نه درهمی و نه غلامی و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری ; و زره آن حضرت نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو ـ که برای قوت اهلش نسیه خریده بود ـ گرو بود.[۲۲۵]

---

۲۱۷ . مناقب آل ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۶۸

۲۱۸ . حلیة الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۱۴۸

۲۱۹ . بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۱۰

۲۲۰ . بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۴۳(این است و جز این نیست مبعوث شدم رحمت برای جهانیان)

۲۲۱ . الخرائج و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۶۴

۲۲۲ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۴۳

۲۲۳ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵

۲۲٤ . بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۷۰

۲۲۵ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۹

در دو نکته باید تأمّل کرد:

الف . تردیدی نیست که با موقعیّت آن حضرت و امانت او کسی از او گرو نمی خواست، ولی نظر این است که با عدم کتابت دَیْن، قانون رهن که وثیقه مال غیر است حتی از بالاترین شخصیّت اسلام در مورد یهودی هم مراعات شود.

ب . کسی که لذیذترین اطعمه برای او فراهم بود، به جهت این که قوت وغذای او از ضعیفترین افراد تحت حکومتش بهتر نباشد، تا آخر زندگی از نان جو سیر نشد.

نمونه ایثار آن حضرت این است که دختری که کتب عامّه و خاصه مشحون به فضایل اوست، و آیاتی از کتاب مجید ـ همچون آیه مباهله[۲۲۶] و آیه تطهیر ـ[۲۲۷] و احادیثی از سنّت ـ مانند حدیث کساء[۲۲۸] و عنوان « **سیدة نساء اهل الجنّة** »[۲۲۹] ـ حاکی از تحقق کمال ممکن در آن انسان کامل است، دختری که تا روز قیامت بقای نسل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)به او ، و مطلع نجوم هدایت و ائمّه امّت آغوش اوست، و حرمتش نزد آن پدر به حدّی بود که وقتی که بر چنان پدری وارد می شد ، پدر او را به جای خود می نشاند و دست او را می بوسید،[۲۳۰] دختری که به اقتدای به آن پدر در محراب عبادت آن قدر می ایستاد تا هر دو قدمش ورم می کرد،[۲۳۱] و با آن اشتغال به عبادت ، خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آن چنان اداره می نمود که روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر او وارد شد و دید دستاس می کند و در آن حال به فرزند خود شیر می دهد، با چشم اشک آلود به آن منظره رقّت بار نگاه کرد، و فرمود: « **تعجلی [تجرّئی] مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة** »[۲۳۲] در جواب پدر گفت: « **یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه و الشکر لله علی آلائه** » ; اینچنین دختری با چنین حالتی ـ با دست آزرده از دستاس ـ نزد پدر آمد که خدمتکاری بخواهد، ولی اظهار حاجت نکرده برگشت، و پدری که می توانست خانه دختر را گنجینه سیم و زر کند، و غلامان و کنیزان به خدمت او بگمارد، به جای خدمتکار « سی و چهار مرتبه تکبیر ، سی و سه مرتبه تحمید و سی و سه مرتبه تسبیح » به او آموخت.[۲۳۳]

---

۲۲۶ . سوره آل عمران، آیه ۶۱

۲۲۷ . سوره احزاب، آیه ۳۳

۲۲۸ . الاصابة فی تمییز الصحابة، جلد ۴، صفحه ۴۶۷ ; تفسیر الطبری، جلد ۲۲، صفحه ۹، ذیل آیه تطهیر ; المستدرک علی الصحیحین، جلد ۲، صفحه ۴۱۶ ; تفسیر القرطبی، جلد ۱۴، صفحه ۱۸۳ ; مسند احمد حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۹۸ و صفحه ۳۲۳ و کتب دیگر عامّه ; کافی جلد ۱، صفحه ۲۸۷ ; الخصال، صفحه ۵۵۰ و کتب دیگر خاصّه.

۲۲۹ . صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۱۸۳، باب علامات النبوة فی الاسلام، و موارد دیگری از این کتاب
صحیح ابن حبان، جلد ۱۵، صفحه ۴۰۲، رقم ۶۹۵۲ و کتب دیگر
بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۸۴، و موارد و کتب دیگر

۲۳۰ . بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۵

۲۳۱ . بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۷۶

۲۳۲ . بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۶ (شتاب کن مرارت دنیا را در برابر حلاوت آخرت)

۲۳۳ . بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۸۵

این نمونه ایثار آن حضرت بر بینوایان بود ، بر چنان دختری در چنین شرایطی ; و آن بود پاسخ صدیقه کبری که در مقابل امر پدر ، به صبر بر مرارت ، زبان به جمعِ بین حمد و شکر بر مواهب مادی و معنوی می گشاید، و آن چنان فنای خود را در رضا به قضا ، و استغراقش را در الطاف الهیّه نشان می دهد که مرارت را حلاوت ، و مصیبت را نعمتی می بیند که به جای صبر، حمد و شکر آن را وظیفه خود می داند.

نمونه هایی از رفتار و اخلاقش این بود که:

روی خاک می نشست[۲۳۴] و با بردگان غذا می خورد، و به کودکان سلام می کرد.[۲۳۵]

زن صحرانشینی بر آن حضرت گذشت، دید روی خاک نشسته و غذا میل می کند، گفت: یا محمّد ، خوراک تو مانند خوراک بنده است و نشستنت همچون نشستن بنده است . فرمود: کدام بنده از من بنده تر است.[۲۳۶]

جامه خود را به دست خود وصله می زد،[۲۳۷] گوسفند خود را خود می دوشید،[۲۳۸] دعوت آزاد و بنده را اجابت می کرد.[۲۳۹]

اگر مریضی در آخر مدینه بود به عیادتش می رفت.[۲۴۰]

همنشین با فقیران و همسفره با مسکینان بود.[۲۴۱]

همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست.[۲۴۲]

هر کس دستش را می گرفت ، تا گیرنده دستش را رها نمی کرد، دست خود را نمی کشید.[۲۴۳]

در مجلسی که وارد می شد مجلس به هرجا منتهی شده بود، همان جا می نشست،[۲۴۴] و چشم به صورت کسی نمی دوخت.[۲۴۵]

در تمام عمر جز برای خدا به کسی غضب نکرد.[۲۴۶]

---

۲۳٤ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲.

۲۳٥ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۵.

۲۳٦ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.

۲۳۷ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

۲۳۸ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

۲۳۹ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

۲٤۰ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.

۲٤۱ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.

۲٤۲ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۵.

۲٤۳ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.

۲٤٤ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸.

۲٤٥ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

۲٤٦ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۷.

زنی با آن حضرت سخن می گفت، لرزه بر اندام زن افتاد، به او فرمود: آسان باشد بر تو، من مَلک ـ پادشاه ـ نیستم، من پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می خورد.[۲۴۷]

انس بن مالک گفت: نُه سال خادم آن حضرت بودم، هرگز نگفت: چرا چنین کاری کردی؟ و هرگز بر من عیبی نگرفت.[۲۴۸]

روزی در مسجد نشسته بود، دختر بچه ای از انصار طرف جامه آن حضرت را گرفت، به جهت حاجت او به پا خاست ; نه او چیزی گفت، و نه آن حضرت پرسید چه می خواهی، تا چهار مرتبه این کار تکرار شد، مرتبه چهارم رشته ای از جامه آن حضرت گرفت و رفت ; از آن دختر بچه پرسیدند که این چه کار بود که کردی؟

گفت: اهل من مریضی دارند، مرا فرستادند که رشته ای از جامه حضرت برای شفا بگیرم، هرگاه خواستم بگیرم، دیدم مرا می بیند، حیا کردم، و کراهت داشتم که در گرفتن از آن حضرت رخصت بگیرم، تا در مرتبه چهارم آن رشته را از جامه گرفتم.[۲۴۹]

این واقعه عنایت آن حضرت را به کرامت انسان نشان می دهد، زیرا به فراست ، حاجت دخترک را و کراهت او را از سؤال دریافت و چهار مرتبه از جا برخاست که دختر به حاجت خود برسد، و از جستجو و پرسش خودداری کرد که باعث کراهت خاطر و ذلّت سؤال او نشود.

کسی که با این دقت و ظرافت حرمت و عزّت دخترکی را رعایت می کند، آیا منزلت و کرامت انسان در نظر مبارک او تا چه حدّ است.

در روزگاری که یهود در شرایط ذمّه زندگی می کردند و آن حضرت در اوج اقتدار بود، شخصی یهودی چند دینار از آن حضرت طلب داشت، مطالبه کرد . آن حضرت فرمود: چیزی نزد من نیست که به تو بدهم.

یهودی گفت: من هم از تو مفارقت نمی کنم تا طلب مرا بدهی.

فرمود: من با تو می نشینم، با یهودی نشست، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را همان جا به جا آورد ; اصحاب آن حضرت یهودی را تهدید کردند.

فرمود: این چه رفتاری است که با او می کنید؟

گفتند: یا رسول الله، یهودی تو را حبس کند؟

فرمود: پروردگار من مرا مبعوث نکرده که ظلم کنم، چون روز بلند شد، یهودی گفت: اشهد ان لا اله الاّ الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ; و قسمتی از مالم را در راه خدا دادم، به خدا قسم که این رفتار را با تو نکردم مگر برای آن که صفت تو را در تورات ببینیم.[۲۵۰]

---

۲۴۷ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۹.

۲۴۸ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۰

۲۴۹ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۶۴

۲۵۰ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶

عقبهٔ بن علقمه گفت: بر علی (علیه السلام) وارد شدم، در مقابل آن حضرت نان خشکی بود، گفت: یا امیرالمؤمنین آیا غذای تو این است؟

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نانش خشک تر از این و لباسش خشن تر از این بود، اگر به رفتار او رفتار نکنم می ترسم به او ملحق نشوم.[۲۵۱]

از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) پرسیدند از نسبت عبادتش به عبادت جدّش امیرالمؤمنین، فرمود: عبادت من نزد عبادت جدّم مانند عبادت جدّم نزد عبادت رسول خداست.[۲۵۲]

در پایان زندگی هم به عفو و بخشش از قاتل خود تخلّق خود را به خُلق الهی که ظهور رحمت رحمانیه خداست نشان داد :[۲۵۳] (**وَ مَآ أَرْسَلْنَـکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**)[۲۵۴]، چنین کسی می تواند بگوید : « **انّما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق** »[۲۵۵].

شرح فضایل اخلاقی او کجا میسّر است با آن که خداوند عظیم فرمود: (**وَ إِنَّکَ لَعَلَى خُلُق عَظِيم**).[۲۵۶]

تنها مطالعه در زندگانی و اخلاق و سجایای آن حضرت کفایت می کند که هر منصفی به نبوّت او ایمان بیاورد : (**يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّآ أَرْسَلْنَـکَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُّنِيرًا**).[۲۵۷]

و این ظهور بشارتهای کتب آسمانی است، که انبیای سلف خبر دادند ; و هر چند دستِ تحریف بر آن شد که اثری از آنها به جا نگذارد، با وجود این، تأمّل در آنچه باقی مانده برای اهل نظر راهگشای حقایق است، و به دو نمونه اکتفا می شود:

تورات، سفر تثنیه، باب ۳۳ : « و این است برکتی که موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده گفت: یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد و از دستِ راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد ».

« سینا » محل نزول وحی بر موسی بن عمران، و « سعیر » محل بعثت عیسی بن مریم ، و جبل « فاران » که یهوه در آن جا درخشان گشت، به شهادت تورات ، کوه « مکه » است .

---

۲۵۱ . بحارالانوار، جلد ۴۰، صفحه ۳۳۱

۲۵۲ . بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۴۹

۲۵۳ . الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸، کتاب الایمان و الکفر، باب العفو، حدیث ۹

۲۵٤ . سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (و نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان)

۲۵۵ . بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰ (مبعوث شدم برای این که تمام کنم مکارم اخلاق را)

۲۵٦ . سوره قلم، آیه ۴ (و همانا تو بر خُلق بزرگی هستی)

۲۵۷ . سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶ (ای پیغمبر ما فرستادیم تو را گواه و بشارت دهنده، و ترساننده و دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او و چراغی نور افشان)

زیرا در سفر تکوین، باب ۲۱، در آیات مربوط به هاجر و اسماعیل آمده است: « و خدا با آن پسر می بود و او نموّ کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت ».

« فاران » مکه است که اسماعیل و فرزندان او در آن اقامت داشتند، و پیغمبری که از کوه حری با شریعت آتشین و با فرمان : (**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدْ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ**)[۲۵۸]آمد، کیست به جز آن حضرت؟

و در کتاب حبقّوق (حیقوق) نبیّ باب سوم آمده است: « خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبلِ فاران سِلاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید ».

به وسیله ظهور آن حضرت از کوه مکّه بود که در سراسر زمین، بانک « **سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ** » طنین افکند و « **سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ** » و « **سُبْحانَ رَبِّيَ الاَعْلى وَبِحَمْدِهِ** » در رکوع و سجود مسلمانان جهان منتشر شد.

انجیل یوحنا باب ۱۴ : « و من از پدر سؤال می کنم و تسلّی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. »

و در باب ۱۵ آمده است: « لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد. »

در نسخه اصل، کسی که عیسی از خدا سؤال کرده که او را بفرستد، و بر او شهادت دهد، به نام « پارقلیطا » است که « پریکلیطوس » است، و ترجمه آن با « ستوده شده » و « احمد » و « محمد » موافق است ; ولی نویسندگان انجیل آن را به « پاراکلیتوس » تبدیل کردند، و به « تسلی دهنده » ترجمه نمودند.

و این حقیقت در انجیل برنابا روشن شد، که در فصل ۱۱۲ آمده است: « ۱۳ » بنابراین بدان ای برنابا که برای این واجب است بر من خود نگهداری ، و زود باشد که یکی از شاگردان من، مرا به سی پارچه از نقدینه بفروشد « ۱۴ » و بنابراین من یقین دارم که آن که مرا می فروشد به نام من کشته خواهد شد « ۱۵ » زیرا که خدا مرا از زمین بلند می کند و منظر آن خائن را تغییر می دهد تا گمان کند او را هر کسی که منم « ۱۶ » و مع ذلک وقتی که او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند در آن تنگ مدت مدیدی در جهان « ۱۷ » و لیکن هنگامی که بیاید محمد پیغمبر خدا [**مُحَمَّد رَسُولُ الله**] این عیب از من برداشته می شود . »

و بشارت به عنوان محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در فصولی از این انجیل آمده است است، مانند « فصل ۳۹ « ۱۴ » پس چون آدم برخاست بر قدمهای خود در هوا نوشته ای دید که مثل آفتاب می درخشید که نصّ عین او « **لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله** » و « **مُحَمَّد رَسُولُ الله** » بود « ۱۵ » پس آن وقت آدم دهان خود بگشود و گفت : شکر می کنم تو را ای پروردگار خدای من، زیرا که تو تفضّل نمودی، پس آفریدی مرا « ۱۶ » و لیکن زاری می کنم

---

۲۵۸ . سوره توبه، آیه ۷۳ (ای پیغمبر جهاد کن با کفار و منافقین)

به سوی تو ، این که مرا آگاه سازی که معنای این کلمات محمد رسول الله چیست « ۱۷ » پس خدای جواب داد : مرحبا به تو ای بنده من ، آدم « ۱۸ » و به درستی که می گویم به تو که تو اوّل انسانی که آفریده ام او را . »

و « فصل ۴۱ : « ۳۳ » پس چون آدم ملتفت شد ، دید مکتوبی را بالای دروازه : **لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ مُحَمَّد رَسُولُ اللّه .** »

و « فصل ۹۶ : « ۱۱ » آن هنگام خدا بر جهان رحم می فرماید و پیغمبر خود را که همه چیزها را برای او آفریده می فرستد « ۱۲ » آن که به قوّت از جنوب خواهد آمد و بتان و بت پرستان را هلاک خواهد نمود « ۱۳ » و تسلّط شیطان را بر بشر انتزاع خواهد فرمود « ۱۴ » و به رحمت خدا برای خلاصی آنان که به او ایمان آوردند خواهد آمد « ۱۵ » و آن که به سخن او ایمان آورد مبارک خواهد شد . »

« فصل ۹۷ : « ۱ » و با این که من لایق نیستم که بند کفش او را باز کنم به نعمت و رحمت خدا رسیده ام که او را ببینم . »

برای اثبات بشارات تورات و انجیل کفایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) یهود و نصاری و احبار و قسّیسین و سلاطین آنها را به اسلام دعوت کرد، و با اعتقاد یهود که گفتند : (**عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ**)[۲۵۹] و با اعتقاد نصاری که گفتند : (**إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ**)[۲۶۰]درافتاد، و با کمال صراحت اعلان کرد که من همانم که در تورات و انجیل به من بشارت داده شده است : (**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالاِنْجِيلِ**)[۲۶۱] (**وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّراً بِرَسُول يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ**) »[۲۶۲]

اگر آن چنان نبود که ادعا فرمود، آیا ممکن بود که آن حضرت در مقابل آن دشمنانی که سلطنت معنوی و مادی خود را در خطر می دیدند، و در جستجوی هر نقطه ضعفی بودند، با این قاطعیت اعلان کند؟

و احبار و قسّیسین و علمای یهود و نصاری و سلاطین که به هر حربه ای در مقابله با آن حضرت متوسل شدند، تا جایی که از جنگ و مباهله عاجز شده، و به جزیه تن در دادند، چگونه در مقابل این ادعا بیچاره شدند، و نتوانستند به انکار این ادعا تمام گفته های آن حضرت را باطل کنند!

آن ادعای صریح، و این سکوت بهت انگیزِ علما و امرای یهود و نصاری، برهان قاطع بر ثبوت آن بشارات، در عصر ظهور آن حضرت است.

---

۲۵۹ . سوره توبه، آیه ۳۰ (عزیر فرزند خداست)

۲۶۰ . سوره مائده، آیه ۷۳ (خدا سومین از سه تا است)

۲۶۱ . سوره اعراف آیه ۱۵۷ (آنان که پیروی می کنند از پیغمبر فرستاده درس ناخوانده ای ، و می یابند او را نوشته در نزد خود در تورات و انجیل).

۲۶۲ . سوره صف، آیه ۶ (و هنگامی که گفت عیسی بن مریم: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده ام آنچه را پیش روی شما است از تورات، و بشارت دهنده ام به فرستاده ای که بعد از من می آید ، اسم او احمد است.)

هر چند پس از آن در اثر حب جاه و مقام و مال و منال چاره ای جز توسل به قلم تحریف ندیدند . نمونه آن را فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام در شرح حال خود آورده و خلاصه اش این است که: در کلیسای ارومیه متولد شدم، و در آخر ایام تحصیل به خدمت یکی از بزرگان فرقه کاتولیک درآمدم، که در مجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر می شدند . روزی در غیبت استاد مباحثه بین شاگردان درگرفت و چون به حضور استاد رسیدم سؤال کرد بحث در چه بود؟ گفتم: در معنای کلمه « فارقلیط » ; پس از آن که از نظرات آنها جستجو کرد گفت: حق غیر از اینهاست، کلید مخزنی، که تصور می کردم گنجینه اوست، به من داد و گفت: دو کتاب را از آن صندوق که یکی به زبان سریانی و دیگری به زبان یونانی، که قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا بر پوست نوشته شده است، بیار.

سپس به من نشان داد که این لفظ را به معنی « احمد » و « محمد » نوشته بودند، و به من گفت: علمای مسیحیت قبل از ظهور حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) در معنای این اسم اختلافی نداشتند، و بعد از ظهور آن حضرت تحریف کردند.

نظر او را نسبت به دین نصاری پرسیدم.

گفت: منسوخ است، و طریقه نجات، منحصر به متابعت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

از او پرسیدم چرا شما اظهار نمی کنید؟

عذر آورد، که اگر اظهار کنم من را خواهند کشت، و ...

پس از آن، هر دو گریه کردیم، و من با توشه ای که از استاد گرفتم به بلاد اسلام هجرت نمودم[۲۶۳].

مطالعه آن دو کتاب موجب انقلاب روحی آن قسّیس عالی مقام شد ، و پس از گرویدن به اسلام کتاب انیس الاعلام را که حاکی از تتبع و تحقیق او در عهد قدیم و جدید است در بطلان آیین نصاری و حقّانیت اسلام نوشت.

---

۲۶۳ . انیس الاعلام، جلد ۱، صفحه ۶

معاد

اعتقاد به معاد از دو راه حاصل می شود:

ـ دلیل عقلی

ـ دلیل نقلی مبتنی بر عقل

دلیل عقلی

۱ ــ عقل هر عاقلی درک می کند که عالم و جاهل، و متخلّق به اخلاق فاضله مانند جود و کرم ، و اخلاق رذیله ، مانند بخل و حسد ، و نیکوکار و بد کردار با هم برابر نیستند، و پاداش ندادن هر یک را به تناسب عمل ، ظلم است.

از طرفی ـ آن چنان که باید ـ خوبان سزای خوبی ، و بدان سزای بدیِ خود را در این زندگی نمی بینند ; و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب و عقـاب ، به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است، و عدل خداوندی ایجاب می کند که حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد : (**أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَـتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الارْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ**).[۲۶۴]

۲ ــ خداوند متعال حکیم است و کار عبث و بیهوده از او سر نمی زند، و انسان را آفریده و در او به جز قوایی که برای زندگی گیاهی و حیوانی ضروری است ـ چون جذب و دفع و شهوت و غضب ـ قوّه دیگری نیز آفریده است که او را به کمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته می خواند . انسان در رسیدن به کمالات به هیچ حدّی متوقف نیست، و به هر مرتبه از علم و قدرت نایل شود، تشنه مرتبه بالاتر است ; و خدا انبیا را برای تربیت این فطرت فرستاده است، تا آن را به مبدأ کمال نامتناهی هدایت کنند ; و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو ، و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حکمت خداوند ایجاب می کند که زندگی انسان به حیات مادّی و حیوانـی ختم نشود، و حیات انسان برای وصول به کمال مقصود از خلقت ادامه پیدا کند : (**أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَـكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ**).[۲۶۵]

۳ ــ فطرت هر انسانی حکم می کند که باید حقّ هر صاحب حقّی به او داده شود، و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود، و همین فطرت ، بشر را ـ با هر مسلک و آیینی که باشند ـ به تشکیل دستگاه های قضایی و محکمه های عدل و انصاف وامی دارد.

و از طرفی روشن است که در این زندگی ، بسیاری از ستمگران بر اریکه عزّت و اقتدار زندگی را سپری می کنند و ستمکشان در زیر تازیانه و شکنجه ستمگران جان می دهند، پس حکمت ، عدل ، عزّت و رحمت خداوند ایجاب

---

۲٦٤ . سوره ص، آیه ۲۸ (آیا کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند مفسدین در زمین قرار می دهیم؟ یا پرهیزکاران را مانند گهنکاران قرار می دهیم؟)

۲٦٥ . سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵ (پس آیا پنداشتید که شما را آفریدیم بیهوده، و آن که شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟)

می کند که داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود : (**وَ لاَ تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَـفِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّـلِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْم تَشْخَصُ فِيهِ الابْصَـرُ**).[۲۶۶]

۴ ـ حکمت خداوند متعال اقتضا می کند که وسیله رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمره وجودش فراهم کند، و آن میسّر نیست مگر به امر به آنچه موجب سعادت اوست، و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست ; البته اجرای دستورات الهی با آن که مخالف هوی و هوس سرکش آدمی است میسّر نیست مگر به خوف و رجا، و این دو محقّق نمی شود مگر به بشارت و انذار، و بشارت و انذار مستلزم ثواب و عقاب و وجود نقمت و نعمت بعد از این زندگی است، و گرنه بشارت و انذار دروغ خواهد بود، و خداوند متعال منزّه از قبیح است.

دلیل نقلی

تمام ادیان آسمانی به معاد معتقد هستند، و منشأ این اعتقاد اخبار پیغمبران است و اخبار آنان مستند به وحی است، و عصمت انبیا و مصونیّت وحی از خطا ، ایمان و اعتقاد به معاد را ایجاب می کند.

منکرین معاد و حشر و نشر در قبال اخبار پیغمبران به جز استبعاد ، بهانه ای برای انکار نداشتند، که چگونه می شود بعد از مُردن زنده شویم، و پس از پوسیدن و خاک شدن، آن ذرات پراکنده مرده ، به هم پیوسته و دوباره حیات پیدا کنند ; غافل از آن که موجودات زنده از اجزای مرده پراکنده ساخته شده، و همان علم و قدرت و حکمتی که اجزای مادّه مرده را به ترکیب خاص و نظام مخصوصی ، برای پذیرفتن حیات و زندگی مستعدّ می کند، و مجموعه ای چون انسان با اعضا و قوای مختلف ـ بدون مانند و نمونه قبلی ـ می سازد، می تواند بعد از مردن و پراکنده شدن، ذرّاتی را که ـ هر کجا باشند و به هر صورت درآمده باشند ـ از دید علمِ محیط او پنهان نیستند، جمع کند و با قدرتی که خلقت اوّل را بدون مثال ساخت ، خلق دوم را با مثال و سابقه کار اوّل که سهل تر است بسازد : (**قَالُواْ أءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَـمًا أءِنَّا لَمَبْعُوثونَ**)[۲۶۷]، (**أوَ لَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَـوَتِ وَ الارْضَ بِقَـدِر عَلَى أن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّـقُ الْعَلِيمُ**).[۲۶۸]

آن قدرتی که از درخت سبز آتش روشن می کند، و زمین مرده را در هر بهار بعد از مرگ خزان زنده می نماید، ناتوان از احیای بعد از اماته نیست : (**الَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الاخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ**)[۲۶۹]، (**إِعْلَمُواْ أنَّ اللَّهَ يُحْيِ الارْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الاْيَـتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**).[۲۷۰]

---

۲۶۶ . سوره ابراهیم، آیه ۴۲ (و مپندار البته خدا را غافل از آنچه می کنند ستمگران، جز این نیست که آنها را برای روزی به تأخیر می اندازد که در آن چشمها از گردش باز می مانند) .

۲۶۷ . سوره مؤمنون، آیه ۸۲ (گفتند : آیا آنگاه که مُردیم و شدیم خاکی و استخوانهایی ، آیا ماییم برانگیخته شدگان؟)

۲۶۸ . سوره یس، آیه ۸۱ (آیا نیست آن که آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آن که بیافریند مانند آنها را، بلی و اوست آفریننده دانا)

۲۶۹ . سوره یس، آیه ۸۰ (آن که قرار داد برای شما از درخت سبز آتشی که ناگهان شمایید که از آن می فروزید)

۲۷۰ . سوره حدید، آیه ۱۷ (بدانید که خدا زنده می کند زمین را پس از مرگش، همانا بیان کردیم برای شما آیات را شاید تعقّل کنید)

قدرتی که هر شب مشعل ادراک انسان را به وسیله خواب خاموش می کند، و علم و اختیار آدمی را از او می گیرد، قادر است بعد از خاموش کردن به وسیله مرگ ، دوباره آن را روشن کند، و معلومات از دست رفته را به او برگرداند : « **لتموتن کما تنامون و لتبعثن کما تستیقظون** ».[۲۷۱]

۲۷۱ . بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۴۷ (هر آینه می میرید البته آن چنان که می خوابید، و هر آینه برانگیخته می شوید البته آن چنان که بیدار می شوید)

امامت

بین عامّه و خاصّه در لزوم وجود خلیفه برای پیغمبر اختلافی نیست، اختلاف در این است که آیا خلافت خلیفه پیغمبر به انتصاب است یا به انتخاب.

عامّه می گویند: احتیاج به تعیین از جانب خدا و پیغمبر نیست، و خلیفه به انتخاب امّت معیّن می شود ; خاصّه می گویند جز به نصب و تعیین پیغمبر که نصب و تعیین خداست معیّن نمی شود.

حَکَم در این اختلاف عقل و کتاب و سنّت است.

الف: حکومت عقل

به سه وجه اکتفا می شود:

۱ ـ اگر مخترعی کارخانه ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانبهاترین گوهر است، و غرض از اختراع ، ادامه آن محصول است، و در حضور و غیاب و حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای حصول آن محصول در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیّت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسّر نیست، آیا می شود باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معیّن نکند؟! و مهندسیِ آن کارخانه را به انتخاب مردمی وابگذارد که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه اند؟!

آیا دقّت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شؤون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود است ـ که آن کمال انسانیّت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفّت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینه فاضله براساس قسط و عدالت استـ کمتر از دقّت و ظرافتِ اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است: (**وَ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَـبَ تِبْیَـناً لِّکُلِّ شَیء وَ هُدیً وَ رَحْمَةً**)[۲۷۲] و (**کِتَـبٌ أَنزَلْنَـهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَـتِ إِلیَ النُّورِ**)[۲۷۳] و (**وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الِکتَـبَ إِلاَّ لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُواْ فِیهِ**)[۲۷۴] مبیّنی می خواهد که آنچه را که این کتاب تبیانِ آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالَم نور باشد ; و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبیّن حقّ و باطل باشد، که مرز آن اختلافات از عمیق ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است که فکر نوابغ اندیشه را به حلّ خود مشغول کرده است تا ـ مثلا ـ اختلاف دو زن بر سر فرزند شیرخواری که هر یک ادّعای مادری او را داشته باشند.

---

۲۷۲ . سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز ، و هدایت و رحمت)

۲۷۳ . سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو ، تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور)

۲۷٤ . سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که بیان کنی برای آنها آنچه را که در او اختلاف کردند)

آیا می توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حلّ مشکلات و رفع اختلافات ، به رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تمام شده است؟!

آیا خدا و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسّر و معلّم و مربّی رها کرده، و تعیین مفسّر و معلّم و مربّی را به انتخاب مردمِ بی خبر از علوم و معارف و قوانین و احکام این کتاب وا گذاشته اند؟!

۲ ـ امامت و رهبریِ انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث امامت ، کسی است که امام انسان است، و انسانیّتِ انسان به عقل و فکر اوست « **دعامة الإنسان العقل** ».[۲۷۵]

در نظام خلقتِ انسان قوا و اعضای بدن محتاجند به راهنماییِ حواسّ، و اعصابِ حرکت نیازمندند به تبعیّت از اعصاب حسّ، و راهنمای حواسّ در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب پذیری به خطا و هوی ، نیازمند به رهبریِ عقلِ کاملی است که محیط بر درد و درمان و عوامل نقص و کمال انسان و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقّق شود ; و راه معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست.

از این رو تصوّر حقیقت امامت از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی شود.

۳ ـ از آن جا که مقام امامت مقام حفظ ، تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل که عصمتِ مبلّغِ قانون الهی لازم است، عصمتِ حافظ و مفسّر و مجری آن قانون هم لازم است ; و همچنانکه خطا و هوی در مبلّغ ، غرض از بعثت را که هدایت است باطل می کند، خطا و تأثّر از هوی در مفسّر و مجری قانون نیز موجب اضلال است، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسّر نیست.

ب: حکومت قرآن

نظر به رعایت اختصار ، به سه آیه اشاره می شود:

آیه اوّل

(**وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِـآيَـتِنا يُوقِنُونَ**).[۲۷۶]

هر درختی را به اصل و فرع، و ریشه و میوه اش باید شناخت ; اصل و فرعِ شجره طیّبه امامت در قرآن مجید ، در این آیه بیان شده است .

اصل امامت صبر و یقین به آیات خداوند است، و این دو کلمه ، مبیّن بالاترین مرتبه کمال آدمی است ; یعنی امام باید از جهت کمال عقلی به معرفت و یقین به آیات خداوند متعال ـ که جمع مضاف به آن ذات قدّوس است ـ

---

۲۷۵ . بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۹۰ (ستون انسان عقل است)

۲۷۶ . سوره سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از آنان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند)

نایل باشد، و از جهت ارادی به مقام صبر ـ که حبس نفس است از هر چه مکروه خداست و بر هر چه محبوب اوست ـ رسیده باشد، و این دو جمله مبیّن علم و عصمت امام است.

و فرع امامت هدایت به امر خداست ، و هدایت به امر الهی وساطت امام را بین عالَم خلق و عالَم امر اثبات می کند، و خودِ این فرع هم که ظهور آن اصل است تبلور علم و عصمت امام است.

شجره طیّبه ای که آن اصل، و این فرع اوست جز به یدِ قدرت خداوند متعال پرورش نمی یابد، از این رو فرمود: (**وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِـآيَـتِنا يُوقِنُونَ**).

آیه دوم

(**وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَـت فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِى الظَّـلِمِينَ**).[۲۷۷]

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم بعد از آزمایشهای طاقت فرسا ـ مانند امتحان به گذاشتن زن و فرزند به تنهایی در بیابانی بدون زرع و آبادی و مهیّاشدن برای قربانی اسماعیل و سوختن به آتش نمرود ـ و طیّ مراتب نبوّت و رسالت و خلّت ، به آن منصب رسید، و خداوند متعال فرمود: « **إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** » ; عظمت آن مقام آن چنان نظرش را جلب کرد که آن را برای ذرّیه خود درخواست نمود، و خداوند فرمود: « **لاَ يَنَالُ عَهْدِى الظَّـلِمِـينَ** ».

در این جمله از امامت به عهد خداوند متعال تعبیر شده است، که جز مقام عصمت به این منصب نایل نمی شود .

تردیدی نیست که ابراهیم امامت را برای عموم ذرّیه خود نخواست، زیرا ممکن نیست خلیل خدا امامت انسانیّت را از خداوند عادل برای کسی که عادل نیست بخواهد، و چون برای ذریّه عادل خود در خواست کرد و این خواسته نسبت به عادلی هم که در گذشته ظلمی از او سر زده باشد عمومیت داشت، لذا مقصود از جواب پروردگار این بود که این دعا در مورد کسی که ظلمی از او سر زده مستجاب نیست، بلکه امامت مطلقه به حکم عقل و شرع مشروط به طهارت و عصمت مطلقه است.

آیه سوم

(**يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِى الامْرِ مِنكُمْ**).[۲۷۸]

---

۲۷۷ . سوره بقرة، آیه ۱۲۴ (و هنگامی که مبتلا کرد ابراهیم را پروردگار او به کلماتی، پس به انجام رسانید آنها را، گفت : همانا قرار دادم تو را برای مردم پیشوایی، گفت : و از ذریّه من ، گفت : نرسد عهد من به ستمگران) .

۲۷۸ . سوره نساء، آیه ۵۹ (ای آنان که ایمان آوردید ، اطاعت کنید خدا را ، و اطاعت کنید رسول را ، و صاحبان أمر از خودتان را)

در این آیه کریمه ، اولی الامر بر رسول عطف شده است، و هر چند عطف در قوّه تکرار « **اطیعوا** » است، ولی اکتفا به یک « **اطیعوا** » در هر دو ، نشان می دهد که وجوب اطاعت اولی الامر با وجوب اطاعت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از یک سنخ و یک حقیقت است، و مانند اطاعت رسول ـ بدون قید و شرطی در وجوب، و بدون حدّی در واجب ـ لازم است ; و چنین وجوبی بدون عصمت ولیّ امر ممکن نیست، چون اطاعت هر کس مقیّد به عدم مخالفت فرمان او با فرمان خداست، و به جهت این که فرمان معصوم به مقتضای عصمت ، مخالف فرمان خدا نیست، وجوب اطاعتش مقیّد به قیدی نیست.

با اعتراف به این که امامت، خلافت رسول است در به پا داشتن دین و حفظ حوزه ملت، به گونه ای که پیروی او بر تمام امّت واجب است،[۲۷۹] و به مقتضای : (**انّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسانِ**)[۲۸۰] و (**یَأمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ**)[۲۸۱] اگر ولیّ امر معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منکر، و نهی خدا از عدل و معروف است.

گذشته از این، اگر ولیّ امر معصوم نباشد، ممکن است که فرمان او برخلاف فرمان خدا و رسول باشد، که در این صورت امر به اطاعت خدا و پیغمبر ، و امر به اطاعت ولیّ امر، امر به ضدّین ، خواهد بود ، و محال است.

نتیجه آن که : امر به اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط ، دلیل بر عدم تخلّف امر آنان از امر خدا و رسول است، و این خود شاهد عصمت ولیّ امر است. و تعیین معصوم جز از طرف عالِم السرّ و الخفیّات ممکن نیست.

ج: حکومت سنّت

[استشهاد به روایات عامّه وارده از طرق عامّه بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جهت اتمام حجت ، و جدال به احسن است ، و گرنه ، با وجود اخبار متواتره دالّه بر این که در آن نفس قدسیّه ، تمام شرائط مذکور در کتاب و سنّت برای امامت ، جمع است ، نیازی به این استشهاد نیست .

و روایاتی که از عامّه نقل ، و بر آن اطلاق صحیح شده است ، برحسب موازین صحّت در نزد آنها است ، و اطلاق صحّت بر اخبار منقول از طرق خاصّه از جهت اعتبار آن خبر است ، اعم از صحیح اصطلاحی و موثّق بر حسب موازین رجال در نزد خاصّه] .

پیروی از سنّت رسول ، به مقتضای ادراک عقل است که پیروی از معصوم لازم است، و به مقتضای حکم کتاب خداست که: (**وَ مَا ءَاتَیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَیکُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ**).[۲۸۲]

---

۲۷۹ . شرح المواقف، جلد ۸، صفحه ۳۴۵.

۲۸۰ . سوره نحل، آیه ۹۰، (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)

۲۸۱ . سوره اعراف، آیه ۱۵۷، (امر می کند ایشان را به معروف ، و نهی می کند ایشان را از منکر).

۲۸۲ . سوره حشر، آیه ۷ (و آنچه داد به شما پیغمبر پس بگیرید آن را، و آنچه را نهی کرد شما را از آن پس پذیرای نهی باشید)

از سنّت به حدیثی اکتفا می شود که صحّت آن مسلّم، و به فرمان خدا پذیرفتن آن واجب است، و آن حدیث را عامّه و خاصّه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده اند، و به صدورش از آن حضرت اعتراف نموده اند; و اگر چه به طرق متعددی نقل شده، ولی به یکی از طرق که صحت آن ثابت است نقل می شود، و آن روایتِ زید بن ارقم است:

قال: لما رجع رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) **من حجة الوداع و نزل غدیرخم امر بدوحات فقممن، فقال: کانی قد دعیت فاجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال ان الله عزّ و جلّ مولای و انا مولی کل مؤمن، ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللّهم والِ من والاه و عاد من عاداه، و ذکر الحدیث بطوله.**[۲۸۳]

اهمیّت امامت امّت در نظر آن حضرت به حدّی بود که نه تنها در بازگشت از حجة الوداع، بلکه در مناسبتهای مختلف ، حتّی در مرض موت هم که اصحاب در حجره اش جمع بودند به کتاب و عترت وصیّت کرد . در بعضی به عنوان : « **انی قد ترکت فیکم الثقلین** »[۲۸۴] و در بعضی به عنوان : « **انی تارک فیکم خلیفتین** »[۲۸۵] و در بعضی به عنوان : « **انی تارک فیکم الثقلین** »[۲۸۶] و در بعضی : « **لن یفترقا** »[۲۸۷] و در بعضی : « **لن یتفرقا** »[۲۸۸] و در

---

۲۸۳ . المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ (**ترجمه حدیث:** زید بن ارقم گفت: چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از حجة الوداع برگشت و به غدیرخم نازل شد، امر کرد که سایه بانهایی به پا داشتند، پس گفت: گویا من دعوت شدم پس اجابت نمودم، همانا من در شما دو چیز سنگین (نفیس) را وا گذاشتم، که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا و عترت خودم ; پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می کنید، پس همانا این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند، بعد گفت: همانا خداوند عزّ و جلّ مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم، بعد دست علی را گرفت ، پس گفت: هر کس که من مولای او هستم پس این ولیّ اوست، بار الها دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد) . همچنین کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۲۳۴ و ۲۳۸ ; و کتب دیگر از خاصه.

۲۸٤ . مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۲۶ ; السنن الکبری للنسائی ج ۵ ص ۴۵ رقم ۸۱۴۸، سیرة ابن کثیر، جلد ۴، صفحه ۴۱۶، و کتب دیگر.

بصائر الدرجات ص۴۳۴ الجزء الثامن باب ۱۷ ح۴ ، کمال الدین وتمام النعمة ص۲۳۶ و۲۳۸ ، المناقب ص۱۵۴ ، العمدة ص۷۱ ، الطرائف ص۱۱۴ و۱۱۶ و۱۲۲ و مصادر دیگر خاصّه .

۲۸۵ . مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۱۸۱ و ۱۸۹ ; فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، جلد ۶۰۳، صفحه ۱۰۳۲، ررقم ۱۰۳۲ ; المصنّف ابن ابی شیبة، جلد ۷، صفحه ۴۱۸ (الخلیفتین) ; و کتب دیگر.

کمال الدین وتمام النعمة ص۲۴۰ ، العمدة ص۶۹ ، سعد السعود ص۲۲۸ و مصادر دیگر خاصّه.

۲۸٦ . فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۵۷۲، رقم ۹۶۸ ; مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۳۷۱ ; المستدرک علی الصحیحین ، جلد ۳، صفحه ۱۴۸ ; المعجم الکبیر، جلد ۵، صفحه ۱۶۶، و کتب دیگر.

بعضی : « **لا تقدموهما فتهلکوا و لا تعلموهما فانهما اعلم منکم** »[۲۸۹] و در بعضی : « **انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما** ».[۲۹۰]

هر چند بیان تمام نکاتی که در کلام رسول خداست میّسر نیست، ولی به چند نکته اشاره می شود:

۱ ـ جمله : « **انی قد ترکت** » مبیّن این است که کتاب خدا و عترت، ترکه و میراثی است که از آن حضرت برای امّت به جا مانده است، زیرا نسبت پیغمبر به امّت نسبت پدر است به فرزند ; چون انسان جسم و جانی دارد که نسبت روح به تن، نسبت معنی به لفظ و مغز به پوست است، و قوا و اعضای جسمانی از طریق پدرِ جسمانی به انسان افاضه شده، و قوا و اعضای روحانی از عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از طریق پیغمبر که پدر روحانیِ انسان است عنایت شده است.

واسطه افاضه سیرتِ روحانی و صورتِ عقلانی، با واسطه افاضه صورت مادّی و هیئت جسمانی قابل مقایسه نیست، همچنان که مغز با پوست و معنی با لفظ و مروارید با صدف قابل مقایسه نیست.

چنین پدری به جمله : « **کانی قد دعیت فاجبت** » خبر از رحلت خود می دهد، و میراث و ترکه خود را برای فرزندان خود معیّن می کند، که باز مانده و حاصل وجود من برای امّت دو چیز است : « **کتاب الله و عترتی** ».

بصائر الدرجات ص۴۳۲ الجزء الثامن باب ۱۷ ح۳ وح۵ وح۶ ، دعائم الإسلام ج۱ ص۲۸ ، الأمالی للصدوق ص۵۰۰ المجلس الرابع والستّون ح۱۵ ، کمال الدین وتمام النعمة ص۲۳۴ و... ، معانی الأخبار ص۹۰ ، و مصادر دیگر خاصّه.

۲۸۷ . البدایة و النهایة، جلد ۵، صفحه ۲۲۸ و جلد ۷، صفحه ۳۸۶ ; الطبقات الکبری، جلد ۲، صفحه ۱۹۴ ; مسند ابی یعلی، جلد ۲، صفحه ۲۹۷، رقم ۴۸ ; جواهر العقدین، صفحه ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ ; مسند ابن الجعد، صفحه ۳۹۷ رقم ۲۷۱۱ ، رقم ۲۸۰۵ ; خصائص امیرالمؤمنین(علیه السلام) صفحه ۹۳ ; مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۱۴، و کتب دیگر.

بصائر الدرجات ص۴۳۳ و۴۳۴ الجزء الثامن باب ۱۷، الکافی ج۲ ص۴۱۵، الخصال ص۶۵، الأمالی للصدوق ص۶۱۶ المجلس التاسع والسبعون ح۱ ، کمال الدین وتمام النعمة ص۶۴ و۹۴ و۲۳۴ و... ، کفایة الأثر ص۹۲ ، الإحتجاج ج۱ ص۷۵ و۲۱۷ و۳۹۱ وج۲ ص۱۴۷ و۲۵۲ ، العمدة ص۶۸ و۷۱ و۸۳ و... ، تفسیر القمی ج۱ ص۱۷۲ ، التبیان ج۱ ص۳ ، و مصادر دیگر خاصّه.

۲۸۸ . مسند احمد جلد ۵ صفحه ۱۸۲، السنن الکبری للنسائی جلد ۵ صفحه ۴۵ و... ، کتاب السنة إن أبی عاصم، صفحه ۶۲۹، رقم ۱۵۴۹ و صفحه ۶۳۰، رقم ۱۵۵۳ ; المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۹ ; و کتب دیگر.

روضة الواعظین ص۹۴، المناقب ص۱۵۴ ، تفسیر القمّی ج۲ ص۴۴۷ فی تفسیر سورة الفتح، تفسیر فرات الکوفی ص۱۷ و مصادر دیگر خاصّه.

۲۸۹ . عبارت مذکور و قریب به آن: مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۱۶۴، الصواعق المحرقة، صفحه ۱۵۰ و ۲۲۸ ; جواهر العقدین، صفحه ۲۳۳ و ۲۳۷ ; الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۶۰، و کتب دیگر.

تفسیر العیاشی ج۱ ص۴ و۲۵۰ ، تفسیر القمی ج۱ ص۴ ، تفسیر فرات الکوفی ص۱۱۰ ، الامامة والتبصرة ص۴۴ ، الکافی ج۱ ص۲۰۹ و۲۸۷ و۲۹۴ ، الأمالی للصدوق ص۶۱۶ المجلس التاسع والسبعون ح۱ ، کفایة الأثر ص۱۶۳ ، مناقب أمیر المؤمنین (علیه السلام) ج۲ ص۳۷۶ ، المسترشد ص۴۰۱ و۴۶۷ ، الإرشاد ج۱ ص۱۸۰ و مصادر دیگر خاصه .

۲۹۰ . المستدرک علی الصحیحین جلد ۳ صفحه ۱۱۰، جامع الاحادیث، جلد ۳، صفحه ۴۳۰، رقم ۹۵۹۱ ; ینابیع المودّة، جلد ۱ صفحه ۱۶۶ ; تاریخ مدینة دمشق، جلد ۴۲، صفحه ۲۱۶، و کتب دیگر.

کمال الدین وتمام النعمة ص۲۳۵ وص۲۳۷ و... ، کفایة الأثر ص۲۶۵، تحف العقول ص۴۵۸، مناقب أمیر المؤمنین (علیه السلام) ج۲ ص۱۰۵ و... و ص ۱۴۱ و ۱۷۷، شرح الأخبار ج۱ ص۱۰۵ و مصادر دیگر خاصّه.

کتابْ رابطه خدا با امّت، و عترتْ رابطه پیغمبر با امّت است ; قطع رابطه با کتاب قطع رابطه با خداست، و قطع رابطه با عترت قطع رابطه با پیغمبر است، و قطع رابطه با پیغمبرِ خدا قطع رابطه با خداست .

خاصیّت اضافه آن است که مضاف از مضاف الیه کسب حیثیّت می کند، و هر چند اضافه کتاب به خدا، و عترت به پیغمبرِ خاتم که شخص اوّل عالَم است، منزلت و مقام کتاب و عترت را روشن می کند، ولی به لحاظ اهمیّت مطلب، حضرت این دو را به ثقلین وصف می نماید، که حاکی از ارزشمندی و گرانسنگی این دو باز مانده پیغمبر است.

نفاست و سنگینی وزن معنوی قرآن فوق ادراک عقول است، چون قرآن تجلّی خالق برای خلق است، و برای درک عظمت قرآن توجّه به این چند آیه کافی است: (**یس * وَ الْقُرْءَانِ الْحَکِیمِ**)[۲۹۱]، (**ق وَ الْقُرْءَانِ الْمَجِیدِ**)[۲۹۲]، (**إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَـــبٍ مَّکْنُون * لاَّ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ**)[۲۹۳]، (**لَوْ أَنزَلْنَا هَــذاَ الْقُرْءَانَ عَلَی جَبَل لَّرَأَیْتَهُ خَــشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الامْثَــلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ**).[۲۹۴]

وصف عترت به همان صفتی که وصف قرآن است مبیّن این است که عترت در کلام رسول ، عِدل قرآن و شریک وحی است.

همسنگ بودن عترت با قرآن در بیان پیغمبر خاتم که میزان حقیقت است، ممکن نیست مگر این که آن عترت در : (**تِبْیَــنًا لِّکُلِّ شَیْء**)[۲۹۵] شریک علم، و در : (**لاَ یَأْتِیهِ الْبَــطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاَ مِنْ خَلْفِه**)[۲۹۶] شریک عصمت قرآن باشد.

۲ ـ جمله : « **فانهما لن یتفرقا** » دلالت بر تلازم و عدم تفکیک قرآن و عترت دارد، که هر یک از دیگری جدایی پذیر نیست، زیرا قرآن کتابی است که برای همه افراد بشر با ظرفیتها و قابلیّتهای مختلف نازل شده است، وعبارات آن برای عوام ، اشارات آن برای علما ، لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیا است ; و پست ترین افراد نوع بشر ـ که همّت آنها تأمین حوایج مادّی است ـ تا بالاترین افراد ـ که اضطراب روحی آنان جز با اطمینان به ذکر الله رفع نمی شود، و گمشده آنان اسمای حسنی و امثال علیا و تحمّل اسم اعظم است ـ باید از هدایت آن بهره مند شوند.

و این کتاب همانند آفتابی است که انسانِ سرما خورده ، به حرارت آن خود را گرم می کند، و زارعْ پرورش زراعتش را از آن می خواهد، و دانشمندِ طبیعی ، تجزیه اشعّه آن و آثار آنها را در پرورش معادن و نباتات جستجو

---

۲۹۱ . سوره یس، آیه ۱، ۲ (یس، سوگند به قرآن حکیم)

۲۹۲ . سوره ق، آیه ۱ (ق، سوگند به قرآن مجید)

۲۹۳ . سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ (همانا آن است قرآنی کریم، در کتابی پوشیده، مسّ نکنند آن را به جز پاک شدگان)

۲۹٤ . سوره حشر، آیه ۲۱ (اگر نازل می کردیم این قرآن را بر کوهی ، هر آینه می دیدی آن را خاشع و از هم پاشیده از ترس خدا ، و این مثلها را می زنیم برای مردم شاید تفکّر کنند) .

۲۹۵ . سوره نحل، آیه ۸۹ (بیان کننده ای برای همه چیز)

۲۹٦ . سوره فصّلت، آیه ۴۲ (نیاید او را باطل از پیش رویش و نه از پشت سرش)

می کند، و عالِمِ الهی به تأثیر خورشید در زمین و موالید آن نظر کرده و در سنن و قوانینی که در طلوع و غروب و قُرب و بُعد خورشید از زمین به کار برده شده، گمشده خود را که خالق و مدبّر آفتاب است می یابد.

چنین کتابی که برای همه افراد بشر و پاسخگوی تمام نیازهای انسانیّت در دنیا و برزخ و آخرت است، معلّمی لازم دارد که همه آنها را بداند، زیرا طبّ بدون طبیب ، و علمِ بدون معلّم ، و قانون آن هم قانون خدا برای تنظیم معاش و معاد بدون مفسّری متناسب با آن ، ناقص است، و با : (**اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**)[۲۹۷] سازگار نیست، و نقض غرض از نزول این کتاب لازم آمده و با : (**وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَـبَ تِبْيَـنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ**)[۲۹۸] جمع نمی شود ; و تشریع دینِ ناقص از حکیم و کاملِ علی الاطلاق ، قبیح بوده و نقضِ غرض محال است، و به این جهت فرمود: « **لن یتفرقا** ».

۳ ـ در روایت دیگری فرمود: « **یا أیها الناس إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما** » ; همچنان که در مباحث قبل اشاره شد، هدایت انسان از جهت خصوصیّت خلقت او موجب سعادت ابدی ، و ضلالتش موجب شقاوت ابدی است ، چرا که انسان عصاره موجودات جهان است، و موجودی است دنیوی ، برزخی ، اخروی ، ملکی و ملکوتی، و وابسته به عالم خلق و امر، و مخلوقی است برای بقا نه فنا ; و چنین هدایتی ممکن نیست جز به تعلیم و تربیتِ وحی الهی که نور مقدّس از ظلمات است : (**قَدْ جَآءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَـبٌ مُّبِينٌ**)[۲۹۹] ; و بنابر قانون تناسب و سنخیّت، معلّم آن هم باید معصوم از خطا و هوی باشد، و چون با تمسّک به این هدایت و هادیِ معصوم، بشر از ضلالتهای فکری و اخلاقی و عملی بیمه می شود، فرمود : « **لن تضلوا إن اتبعتموهما** ».

۴ ـ و در جمله : « **و لا تعلموهما فانهما أعلم منکم** » اکتفا می شود به گفته یکی از متعصّب ترین علمای عامّه که می گوید[۳۰۰]: « **و تمیزوا بذلک عن بقیة العلماء، لان الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً** » تا آن جا که می گوید: « **ثم احق من یتمسّک به منهم امامهم و عالمهم علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه لما قدّمناه من مزید علمه و دقائق مستنبطاته و من ثمَّ قال ابوبکر علیّ عترة رسول الله ای الّذین حثّ علی التّمسّک بهم، فخصّه لما قلنا، و کذلک خصّه** (صلی الله علیه وسلم) **بما مرَّ یوم غدیرخمّ** ».

توجّه به این نکته لازم است که با تصدیق به این که امتیاز علی (علیه السلام) از بقیّه علما از جهت آیه تطهیر است ـ که به حکم این آیه از مطلق رجس پاک شده است ـ و با اقرار به این که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

---

۲۹۷ . سوره مائده، آیه ۳ (امروز کامل کردم برای شما دین شما را)

۲۹۸ . سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز)

۲۹۹ . سوره مائده، آیه ۱۵ (همانا آمد شما را از خداوند نوری و کتابی مبین)

۳۰۰ . الصواعق المحرقه، صفحه ۱۵۱ (و متمیّز شدند دانایان به کتاب خدا و سنّت رسول از عترت آن حضرت از بقیّه علما ، به علّت این که خدا از آنان رجس را برده، و آنان را پاکیزه کرده به تطهیر خاصّی [تا آن جا که می گوید:] سزاوارتر کسی از آن عترت که تمسک به او می شود ، که امام آنان ، و عالم آنان علی بن ابی طالب است، به جهت آنچه که قبلا گفتیم از زیادی علم او و استنباطات دقیق او، و از این جهت ابوبکر گفت: علی عترت رسول خداست، یعنی آن کسانی که رسول خدا بر تمسّک به آنان تأکید کرده است، پس اختصاص داده علی را به جهت آنچه که گفتیم و همچنین اختصاص داده او را به آنچه در روز غدیرخم گذشت .

علیّ (علیه السلام) را اعلم تمام امّت شمرده، و خدا هم می فرماید: (**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الالْبَـبِ**)[۳۰۱] و (**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**)[۳۰۲] و با اعتراف به صحّت : « **إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما کتاب الله و اهل بیتی عترتی** » همه امّت برای نجات از ضلالت مأمور به پیروی از علیّ (علیه السلام) هستند، بنابراین حجّت بر متبوعیّت علی (علیه السلام) و تابعیّت عموم امّت ـ بدون استثنا ـ تمام است : (**قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَـلِغَةُ**)[۳۰۳] .

۵ ـ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با گرفتن دست علیّ (علیه السلام) و معرّفی او خواست که بعد از بیان کبری، مصداق را هم معیّن کند تا جای شبهه برای احدی نماند، و بیان فرماید که این همان ثقلی است که از قرآن جدا شدنی نیست، و عصمت او ضامن هدایت امّت است، و همچنان که پیغمبر مولای جمیع مؤمنین است، همان مولویت برای علی (علیه السلام) نیز ثابت است : (**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَكِعُونَ**).[۳۰۴]

هر چند حکمیّت عقل و کتاب و سنّت در مسأله خلافت و امامت عامّه، امامت خاصّه را هم روشن می کند، و اوصافی که در امام لازم است مصداقی جز ائمّه معصومین (علیهم السلام) پیدا نمی کند، ولی به ملاحظه اتمام حجّت ـ گذشته از بیان حدیث ثقلین ـ چند حدیث دیگر که صحّت آنها نزد اهل حدیث محرز است در مورد سیّدالوصیّین امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر می شود:

حدیث اوّل

عن أبی ذر رضی الله عنه قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): **من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیّاً فقد اطاعنی و من عصی علیّاً فقد عصانی.**[۳۰۵]

---

۳۰۱ . سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذکّر می شوند)

۳۰۲ . سوره یونس، آیه ۳۵ (آیا کسی که هدایت می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایت بشود،پس چیست شما را چگونه حکم می کنید)

۳۰۳ . سوره انعام، آیه ۱۴۹ (بگو پس برای خداست حجت رسا)

۳۰٤ . سوره مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آوردند ، آنان که به پای می دارند نماز را ، و می دهند زکات را ، و حال آن که در رکوع می باشند) .

۳۰۵ . المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳ (هر کس مرا اطاعت کند پس هر آینه خدا را اطاعت کرده، و هر کس مرا معصیت کند پس هر آینه خدا را معصیت کرده، و هر کس علی را اطاعت کند پس هر آینه مرا اطاعت کرده، و هر کس علی را معصیت کند پس هر آینه مرا معصیت کرده است) ، کتاب معرفة الصحابة، صفحه ۱۲۱ ; بحارالانوار، جلد ۳۸، صفحه ۱۲۹.

در این حدیث که صحّت آن مورد تصدیق بزرگان عامّه است به حکم بیان رسول ـ که خداوند در قرآن عصمت گفتارش را بیان کرده و دلیل عقلی هم بر آن قائم شده ـ اطاعت و عصیان علی (علیه السلام) ، اطاعت و عصیان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، و اطاعت و عصیان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، اطاعت و عصیان خدا شمرده شده است.

با توجه به این که اطاعت و عصیان در مورد امر و نهی است، و منشأ امر و نهی اراده و کراهت است، بنابر این ممکن نیست اطاعت و عصیان علی (علیه السلام) اطاعت و عصیان خدا باشد، مگر این که اراده و کراهت علی (علیه السلام) مظهر اراده و کراهت خدا باشد.

کسی که اراده و کراهت او مظهر اراده و کراهت خداست، باید به مقام عصمتی رسیده باشد که رضا و غضب او ، رضا و غضب باری تعالی باشد، و به مقتضای عموم کلمه « **مَنْ** » ، هر کس که در دایره اطاعت خدا و پیغمبر است باید سر بر خط فرمان علی (علیه السلام) بگذارد ، وگرنه خدا و رسول خدا را عصیان نموده است ، (**وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـلاً مُّبِينًا**)[۳۰۶] (**وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَـــلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا**)[۳۰۷] و هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت کند از خدا و رسول خدا اطاعت نموده است . (**وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الانْهَارُ**)،[۳۰۸] (**وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً**)،[۳۰۹] (**وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ**).[۳۱۰]

حدیث دوم

ان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) **خرج الی تبوک و استخلف علیّاً فقال اتخلفنی فی الصبیان و النساء قال الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی.**[۳۱۱]

---

۳۰۶ . سوره احزاب ، آیه ۳۶ (و هر کس عصیان کند خدا و رسول او را هر آینه گمراه شده است گمراه شدن آشکاری)

۳۰۷ . سوره جن ، آیه ۲۳ (و هر کس عصیان خدا و رسول خدا نماید،پس همانا برای او آتش دوزخ است و در آن تا ابد همیشه خواهد بود)

۳۰۸ . سوره نساء ، آیه ۱۳ (و هر کس اطاعت خدا و رسول او را نماید، او را داخل بهشت هایی کند که از زیر آنها نهرها جاری است)

۳۰۹ . سوره أحزاب ، آیه ۷۱ (و هر کس اطاعت خدا و رسول او را نماید پس همانا رستگار شده به رستگاری عظیمی)

۳۱۰ . سوره نساء ، آیه ۶۹ (هر کس اطاعت خدا و رسول نماید،پس آنان با کسانی هستند که خداوند بر آنها نعنت داده است)

۳۱۱ . صحیح بخاری، باب غزوه تبوک، جلد ۵، صفحه ۱۲۹، حدیث دوم (رسول خدا به غزوه تبوک رفت و علی را خلیفه خود قرار داد، علی گفت آیا مرا بین بچه ها و زنها به جای خود می گذاری؟ فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو به من منزلت هارون به موسی باشد بجز این که پیغمبری بعد از من نیست) .

حدیث مذکور ـ حدیث منزلت ـ با اندک اختلافی در سایر کتب عامه و همچنین کتب خاصه موجود است از جمله : صحیح بخاری، جلد ۴، صفحه ۲۰۸ ; صحیح مسلم، جلد ۷، صحفه ۱۲۰ و ۱۲۱ ; الجامع الصحیح سنن الترمذی، جلد ۵، صفحه ۳۰۲ ; سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۴۵ ; خصائص النسائی، صفحه ۴۸ و ۱۲۱ و موارد دیگر از همین کتاب ; المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۸ ;

این روایتی است که در صحاح و مسانید معتبره عامّه ذکر شده است، و جمعی از بزرگان عامّه اتفاق بر صحّت حدیث را نقل کرده اند، که نمونه گفتار آنان از این قرار است: « هذا حدیث متفق علی صحّته رواه الائمّة الحفاظ، کأبی عبدالله البخاری فی صحیحه، و مسلم ابن الحجاج فی صحیحه، و أبی داود فی سننه، و أبی عیسی الترمذی فی جامعه، و أبی عبدالرحمان النسائی فی سننه، و ابن ماجة القزوینی فی سننه، واتفق الجمیع علی صحّته حتی صار ذلک اجماعاً منهم، قال الحاکم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر ».[۳۱۲]

این روایت به مقتضای عموم ، منزلت هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشته برای علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت می کند، و استثنای مقام نبوّت مؤکّد این عمومِ منزلت است.

در قرآن مجید منزلت هارون نسبت به موسی این چنین بیان شده:(**وَ اجْعَلْ لِّی وَزِیراً مِّنْ اَهْلِی * هَـرُونَ أَخِی * اشْدُدْبِهِ أَزْرِی * وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی**)[۳۱۳]، (**وَ قَـالَ مُوسَی لاَِخِیهِ هَـرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لاَ تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ**).[۳۱۴]

و آن منزلت در پنج امر خلاصه شده است:

مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۱۷۰ و ۱۷۳ و جلد ۳ صفحه ۳۲ و ۳۳۸ و جلد ۶ صفحه ۳۶۹ و کتب دیگر از عامه ; المحاسن للبرقی، جلد ۱، صفحه ۱۵۹ ; الکافی، جلد ۸، صفحه ۱۰۷ ; دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحه ۱۶ ; علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۶۶ ; عیون اخبارالرضا (علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، باب ۳۵ و کتب دیگر از خاصّه.

۳۱۲ . کفایة الطالب، صفحه ۲۸۳ (این حدیثی است که اتّفاق شده بر صحّت آن، و روایت کردند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود، و مسلم بن حجاج در صحیح خود، و ابی داود در سنن خود، و ابی عیسی ترمذی در جامع خود، و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن خود، و ابن ماجه قزوینی در سنن خود، و همگی اتّفاق کردند بر صحّت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسید . حاکم نیشابوری گفت: این حدیثی است که در حدّ تواتر داخل شده است.

به نمونه های دیگری از کلمات بعضی از بزرگان عامّه در این حدیث اشاره می شود:

الف : ابن عبدالبر در الاستیعاب ، قسم ثالث، صفحه ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ : « و روی قوله (صلی الله علیه وآله وسلم): انت منی بمنزلة هارون من موسی جماعة من الصحابة و هو من اثبت الآثار و اصحّها و طرق حدیث سعد فیه کثیرة جداً. »

ب : جزری در اسنی المطالب، صفحه ۵۳ : « متفق علی صحته بمعناه من حدیث سعد بن ابی وقاص، قال الحافظ ابوالقاسم ابن عساکر: و قد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلّم جماعة من الصحابة، منهم: عمر، و علی، و ابن عباس، و عبدالله بن جعفر، و معاذ، و معاویة، و جابر بن عبدالله، و جابر بن سمرة، و ابوسعید، و براء بن عازب، و زید بن ارقم، و زید بن ابی اوفی، و نبیط بن شریط، و حبشی بن جنادة، و ماهر بن الحویرث، و انس بن مالک، و ابی الطفیل، و امّ سلمه، و اسماء بنت عمیس، و فاطمه بنت حمزة. »

ج : شرح السّنة بغوی، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۳ : « هذا حدیث متفق علی صحّته. »

د: شواهد التنزیل حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحه ۱۹۵ : « هذا هو حدیث المنزلة الذی کان شیخنا ابوحازم الحافظ یقول خرّجته بخمسة الآف اسناد. »

۳۱۳ . سوره طه، آیه ۳۰، ۳۱، ۳۲ (و قرار بده برای من وزیری از کسان خودم، هارون برادر مرا وزیر من کن، محکم کن به وسیله او پشت مرا، و شریک کن او را در کار من)

۳۱٤ . سوره اعراف، آیه ۱۴۲ (و گفت موسی به برادرش ، که جانشین باش مرا در قومم ، و اصلاح کن امور ایشان را، و پیروی مکن فساد کنندگان را) .

۱ ـ وزارت : وزیر کسی است که بار سنگین مسؤلیتی که امیر دارد بر دوش می کشد، و متصدی انجام آن می شود، و این مقام نه تنها در حدیث منزلت ، بلکه در روایات دیگری هم در کتب حدیث و تفسیر عامّه ، برای آن حضرت وارد شده است.[۳۱۵]

۲ ـ اخوّت و برادری : چون برادری هارون با موسی نَسَبی بود، این منزلت را رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای علیّ (علیه السلام) به عقد اخوّت محقق کرد، و روایات عامّه و خاصّه در این موضوع بسیار است، که به یک روایت اکتفا می شود: عبدالله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوّت و برادری برقرار کرد ; پس علیّ(علیه السلام) با چشم گریان آمد، گفت : یا رسول اللّه اصحابت را برادر کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: « **یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة** ».[۳۱۶]

این اخوت آشکار می کند که مقام حضرت علی (علیه السلام) هنگام نزول آیه (**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**)[۳۱۷] از هر مؤمنی رفیع تر و بالاتر بوده است ; زیرا بر حسب مدارک عامّه و خاصّه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بین اصحاب بر حسب منزلت ایشان اخوت برقرار نمود ، آنچنان که بین ابوبکر و عمر ، و بین عثمان و عبدالرّحمن ، بین ابی عبیده و سعد بن معاذ و ... اخوت قرار داد ،[۳۱۸] و حضرت علی (علیه السلام) را برای اخوت با خود برگزید ; بنابراین چگونه او در مرتبه اشرف فرزندان آدم نباشد ، و حال آن که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به اخوت با او در دنیا و آخرت تصریح نموده است !

این اخوت و برادری روشن می سازد که همانندی روحی ، علمی ، عملی و اخلاقی بین حضرت علی (علیه السلام) و افضل اهل عالم یعنی حضرت رسول خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مستوای درجه آن حضرت رسیده است ، (**وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُواْ**) ،[۳۱۹] و درجات در دنیا و آخرت بر حسب سعی و کوشش و کسب و اکتساب

---

۳۱۵ . التفسیرالکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صفحه ۲۶، ذیل آیه : «انّما ولیکم الله و رسوله»; طبقات ابن سعد، جلد ۳، صفحه ۲۳

۳۱۶ . (یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی) ر

المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۴ ; سنن الترمذی ، ج ۵ ; ص ۳۰۰ ، رقم ۳۸۰۴ ; اسد الغابة ، ج ۴ ، ص ۲۹ ; البدایة والنهایة ، ج ۷ ، ص ۳۷۱ ; مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۱۱۲ ; فتح الباری ، ج ۷ ، ص ۲۱۱ ; تحفة الأحوذی ; ج ۱۰ ، ص ۱۵۲ ; تاریخ بغداد ، ج ۱۲ ، ص ۲۶۳ ; نظم درر السمطین ، ص ۹۵ ; کنز العمّال ، ج ۱۳ ، ص ۱۴۰ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۱۸ و ۵۳ و ۶۱ ; أنساب الأشراف ، ص ۱۴۵ ; ینابیع المودّة ، ج ۲ ، ص ۳۹۲ و مصادر دیگرعامه.

مناقب آل أبی طالب ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ ; وقریب منه فی الخصال ، ص ۴۲۹ ، باب العشرة ، ح ۶ ; مناقب أمیر المؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۳۰۶ و ۳۱۹ و ۳۲۵ و ۳۴۳ و ۳۵۷ ; شرح الأخبار ، ج ۲ ، ص ۱۷۸ و ۴۷۷ و ۵۳۹ ; العمدة ، ص ۱۶۷ و ۱۷۲ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۱۷ . سوره حجرات، آیه ۱۰ (به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند).

۳۱۸ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۴ و ۳۰۳ ; الدرّ المنثور ، ج ۳ ، ص ۲۰۵ ; و مصادر دیگر عامه.

الأمالی للطوسی ، ص ۵۸۷ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۲ ، ص ۱۸۵ ; العمدة ، ص ۱۶۶ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۱۹ . سوره انعام آیه ۱۳۲(و برای هر کس درجاتی است از آنچه که انجام داده اند)

انسان است . (**وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً**)[۳۲۰] ، و خداوند متعال عالم تر است به حق جهادی که علی بن ابیطالب (علیه السلام) در حق پروردگار متعال انجام داد ، تا آن جا که به مقام در دارالقرار رسید با کسی که خداوند سبحان در شأن او می فرماید : (**عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً**)[۳۲۱] .

از این مقام و درجه تعبیری نتوان کرد ، مگر همان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن تعبیر فرموده است : (**انت اخی فی الدنیا والآخرة**) . آن حضرت بعد از عبودیّت به این اخوت مفتخر گردید ، همانطور که خود می فرمود : (**انا عبدالله واخی رسوله**)[۳۲۲] ، من بنده خدا و برادر رسول خدایم ; و در روز شوری فرمود : (آیا در میان شما کسی است که رسول خدا بین او و خودش برادری قرار داده باشد غیر از من)[۳۲۳] .

شدت ازر

احادیث دیگری وارد شده است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از خداوند متعال درخواست نمود که پشت او را به حضرت علی (علیه السلام) محکم گرداند ، و خداوند تبارک و تعالی دعای حضرت را استجابت فرمود .[۳۲۴]

---

۳۲۰ . سوره انبیاء آیه ۴۷ (و میزان های قسط را در روز قیامت قرار می دهیم ، پس بر هیچ کس هیچ ظلمی نمی شود)

۳۲۱ . سوره اسراء آیه ۷۹ (باشد که خدایت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند) .

۳۲۲ . سنن ابن ماجة ، ج ۱ ، ص ۴۴ ; المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص۱۱۲ ; ذخائر العقبی ، ص ۶۰ ; مصنف إبن أبی شیبة ، ج ۷ ، ص ۴۹۷ و ۴۹۸ ; الآحاد والمثانی ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ ; کتاب السنّة ، ص ۵۸۴ ; السنن الکبری للنسائی ، ج ۵ ، ص ۱۰۷ و ۱۲۶ ; خصائص أمیر المؤمنین(علیه السلام) ، ص ۸۷ ; مسند أبی حنیفة ، ص ۲۱۱ ; شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ، ج ۲ ، ص ۲۸۷ ، و ج ۱۳ ، ص ۲۰۰ و ۲۲۸ ; نظم درر السمطین ، ص ۹۵ و... ; کنز العمّال ، ج ۱۱ ، ص ۶۰۸ ، و ج ۱۳ ، ص ۱۲۲ و ۱۲۹ ; الطبقات الکبری ، ج ۲ ، ص ۲۳ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ ; میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۴۳۲ ; تهذیب التهذیب ، ج ۷ ، ص ۲۹۶ ; تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۵۶ ; البدایة والنهایة ، ج ۳ ، ص ۳۶ ، و ج ۷ ، ص ۳۷۱ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ ; و مصادر دیگر عامه.

عیون أخبار الرضا(علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۶۳ ، باب ۳۱ ، ح ۲۶۲ ; مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۳۰۵ و... ; المسترشد ، ص ۲۶۳ و... و ۳۷۸ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۱۹۲ ; الأمالی للمفید ، ص ۶ ; الأمالی للطوسی ، ص ۶۲۶ و ۷۲۶ ; مجمع البیان ، ج ۵ ، ص ۱۱۳ ; إعلام الوری ، ج ۱ ، ص ۲۹۸ ; کشف الغمّة ، ج ۱ ، ص ۸۹ ، و ج ۱ ، ص ۴۱۲ ; العمدة ، ص ۶۴ و ۲۲۰ ; الخصال ، ص ۴۰۲ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۲۳ . لسان المیزان ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ ; الإحتجاج للطبرسی ، ج ۱ ، ص ۱۹۷ ; و مصادر دیگر.

۳۲۴ . الدرّ المنثور ذیل تفسیر این آیه ، ج ۴ ، ص ۲۹۵ ; التفسیر الکبیر ، ج ۱۲ ، ص ۲۶ ذیل آیه : (**انّما ولیّکم الله ...**) ; رشواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ و ۴۸۲ ; المعیار والموازنة ، ص ۷۱ و ۳۲۲ ; نظم درر السمطین ، ص ۸۷ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ ، و ج ۲ ، ص ۱۵۳ ; و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمیر المؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۳۴۸ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۹۵ و ۲۴۸ و ۲۵۵ و ۲۵۶ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۱۹۲ ; کنز الفوائد ، ص ۱۳۶ ; مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۳۶۱ ; و مصادر دیگر خاصّه.

شکی نیست که وظایف سنگین رسالت خاتمیّت از بزرگترین مسئولیّت هایی است که خداوند متعال تکلیف فرموده است ، و کسی را یارای تحمّل چنین بار مسئولیّتی نیست مگر رسول خاتم که ظهیر انبیا و مرسلین است .

لذا بعد از آن که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) متحمّل این مسئولیّت سنگین از طرف خداوند متعال شد ، از پروردگار خود درخواست نمود که پشت و بازو ، و قدرت و قوّت او را به علی (علیه السلام) محکم گرداند ، و خداوند درخواست حضرت را پذیرفت آنچنان که درخواست موسی را پذیرفت : (**سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ**)[۳۲۵] .

این دعا از رسول خدا و اجابت از خدا دلیل بر این است که انجام امر رسالت جز با دست و زبان علی بن ابی طالب که قاهر به قدرت الهی ، و ناطق به حکمت خداوندی است ، ممکن نبوده است .

آیا معقول است بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امّت ظهیر و پشتیبانی باشد غیر از آن کسی که ظهیر و پشتیبان رسول خدا بوده است ؟ ! و آیا ممکن است که امّت ، بازو و یاوری غیر از آن کس که بازو و یاور رسول خدا بود ، اتخاذ کند و بگیرد ؟ !

اصلاح امر

(**وَقَالَ مُوسَى لاَخِیهِ هَـرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ**)[۳۲۶] موسی به برادر خود ، هارون ، گفت : جانشین من در قومم باش و امر آنان را اصلاح کن .

همانطور که هارون مصلح قوم موسی، و جانشین موسی در اصلاح امّت او بود، همچنین این مقام و منزلت در امّت رسول ، برای علی (علیه السلام) است ، و اصلاح کردن به قول مطلق ، شأن کسی است که خود متصف به صلاح مطلق و کامل باشد ، نه به مطلقِ صلاح به هر مرتبه ای، که در قرآن مجید وصف حضرت یحیی (**وَسَیِّداً وَحَصُوراً وَنَبِیّاً مِّنَ الصَّـلِحِینَ**)[۳۲۷]، و وصف حضرت عیسی (**وَیُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلا وَمِنَ الصَّـلِحِینَ**)[۳۲۸] . قرار گرفته است .

شرکت در امر

همچنان که هارون شریک کار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث ـ به جز در مقام نبوّت ـ برای علیّ(علیه السلام) ثابت شد.

از جمله کارهای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تعلیم کتابی است که در آن بیان همه چیز شده است ، و تعلیم حکمتی که خداوند متعال در شأن آن می فرماید : (**یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَن یَشَاءُ وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ**

---

۳۲۵ . سوره قصص آیه ۳۵ (ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم) .

۳۲۶ . سوره اعراف آیه ۱۴۲ (و گفت موسی به برادرش : جانشین من باش در قومم ، و اصلاح کن).

۳۲۷ . سوره آل عمران آیه ۳۹ (و آقا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است).

۳۲۸ . سوره آل عمران ، آیه ۴۶ (و با مردم در گهواره سخن گوید بدانگونه که در بزرگی ، و از صالحین است).

أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً)[۳۲۹]، (**وَأَنزَلَ اللهُ عَلَیْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظِیماً)**[۳۳۰] .

شکی نیست ، آنچه خداوند متعال از کتاب و حکمت بر پیغمبر خاتم نازل فرموده است ، شامل همه آنچه که بر تمام انبیا و مرسلین نازل فرموده ، و بلکه زیاده بر آن می باشد ، زیادی و اضافه به نسبت نبوّت عامّه و رسالت خاتمیّه و امامت آن حضرت برای تمام انبیا ، و سیادت و برتری بر جمیع خلق پروردگار متعال .

و از جمله کارهای حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ، بیان امور مورد اختلاف مردم و حکم بین آنان است : (**لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ)**[۳۳۱]، (**إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللهُ)**[۳۳۲]

و از جمله شئون حضرت خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که او به مؤمنین از خود آنان سزاوارتر است ، پس علی (علیه السلام) شریک در امر کسی است که ولیّ امر در نظام تکوین و تشریع است .

خلافت

همچنان که هارون خلیفه موسی بود، به مقتضای این حدیث خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می شود.

خلیفه و جانشین ، وجود تنزیلی و نازل منزله کسی است که به جای او می نشیند ، و خلاء وجودی آن کس به هنگام غیبت و نبودش توسط خلیفه پر می شود .

جانشین حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، با جانشین هر یک از انبیای دیگر ، بلکه با جانشینی همه انبیا قابل قیاس نیست ، چون او جانشین کسی است که تمام انبیا از آدم تا عیسی بن مریم همه زیر لوا و پرچم او هستند ، و چگونه می توان سایه عرش را با سایه مادون عرش قیاس نمود .

آری هارون خلیفه موسی است ، و جانشینِ کسی است که خداوند متعال در شأن او می فرماید : (**وَنَادَیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الایْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیّاً)**[۳۳۳] ; ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) خلیفه خاتم النّبیّین (صلی الله علیه

---

۳۲۹ . سوره بقره ، آیه ۲۶۹ (حکمت به هر کس که خواهد می دهد ، و کسی که به او حکمت داده شود هر آینه خیر بسیار داده شده است).

۳۳۰ . سوره نساء ، آیه ۱۱۳ (و خدا بر تو فرو فرستاد کتاب و حکمت را ، و آموخت تو را آنچه را که نمی دانستی ، و فضل خدا بر تو عظیم بود).

۳۳۱ . سوره نحل ، آیه ۳۹ (برای این که برای آنان بیان کند آنچه را که در آن اختلاف می کنند) .

۳۳۲ . سوره نساء آیه ۱۰۵ (ما به سوی تو کتاب را فرو فرستادیم به حق ، تا این که در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان می دهد حکم کنی) .

۳۳۳ . سوره مریم آیه ۵۲ (و ما او را از وادی مقدس طور ندا کردیم و به مقام قرب خود برگزیدیم) .

وآله وسلم) و جانشین کسی است که خداوند متعال در شأن او می فرماید : (**ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى**)[۳۳۴] .

در روایت صحیحه از ابان احمر است ، که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود :

یا ابان چگونه مردم قول امیرالمومنین (علیه السلام) را منکر می شوند ، که فرمود : « اگر بخواهم ، پای خود را بلند کرده و بر سینه پسر ابی سفیان در شام می زنم ، و او را از تختش سرنگون می کنم » ولی منکر این نیستند که آصف ، وصی سلیمان ، قدرت آوردن تخت بلقیس را به نزد سلیمان قبل از چشم بر هم گذاشتن او داشت !

آیا مگر نه اینکه پیغمبر ما (صلی الله علیه وآله وسلم) افضل انبیا ، و وصیّ او افضل اوصیا است ؟ !

آیا وصیّ خاتم را همانند وصیّ سلیمان هم قرار ندادند ؟ ! خداوند متعال بین ما و بین آنان که جاحد به حق ما ، و منکر فضل ما شدند ، حکم فرماید .[۳۳۵]

بنابراین وزارت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ، محکم شدن پشت او ، شرکت در امر آن حضرت ، اخوت با آن حضرت ، اصلاح امر در امّت ، و خلافت آن حضرت قابل قیاس با کسی که دارای این مقامات از غیر نبیّ اکرم است ، نخواهد بود .

هر آن کس که در حدیث منزلت تأمّل کند ، و اهل تدبّر در کتاب و تفقه در سنّت باشد ، خواهد دانست که فصل بین رسول خدا و آن کس که خود حضرت او را در زمان حیاتش جانشین خود قرار داد ، مخالف با حکم عقل و کتاب و سنّت است .

در روایتی که خود عامّه به صحّت آن اعتراف نموده اند از بکیر بن مسمار نقل شده است که گفت :

از عامر بن سعد شنیدم که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت : چه چیز مانع تو از سبّ (ناسزا گفتن) به پسر ابی طالب است ؟

گفت : هر زمان که به یاد می آورم سه چیز را که رسول خدا برای او فرمود ـ که هر آینه یکی از آنها برای من از حمرنعم [و هر مال نفیسی] محبوب تر است ـ نمی توانم او را ناسزا بگویم .

معاویه گفت : یا اباسحاق آن سه چیز چیست ؟

---

۳۳٤ . سوره نجم ، آیه ۸ ـ ۹ ((آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید * بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر از آن شد).

۳۳۵ . الاختصاص ص ۲۱۲

ابواسحاق گفت : سبّ نکنم او را ، هر زمان که به یاد می آورم که وحی بر رسول خدا نازل شد ، پس دست علی و دو فرزندش و فاطمه را گرفت ، و آنها را زیر کساء و لباس خود برد ، و سپس فرمود : پروردگارا همانا اینان اهل بیت من هستند .

و سب نکنم او را هر زمان که به یاد می آورم ، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علی را در غزوه تبوک باقی گذاشت ، پس علی به حضرت عرض کرد : آیا مرا با کودکان و زنان باقی می گذاری ؟ حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی بجز این که پیامبری بعد از من نیست .

و سب نکنم او را هر زمان که روز خیبر را به یاد آورم که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود : هر آینه این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می دارد ، و خداوند به دست او پیروزی می آورد ، پس همه ما سرکشیدم که ببینیم چه کسی مورد

نظر حضرت است ؟ پس حضرت فرمود : علی کجاست ؟ گفتند : او چشم درد دارد . فرمود : او را بخوانید ، پس او را خواندند ، پس حضرت با آب دهان مبارکش به صورت او مالید ، و پرچم را به او داد ، و خداوند به دست او مسلمین را پیروزی داد .

راوی می گوید : به خدا قسم ، تا زمانی که سعد بن ابی‌وقاص در مدینه بود ، معاویه به او هیچ چیز نگفت .[۳۳۶]

حاکم نیشابوری می گوید : بخاری و مسلم هر دو بر صحّت حدیث مؤاخاة و حدیث رایَت (پرچم) اتّفاق دارند .[۳۳۷]

بخاری از سهل بن سعد نقل می کند ، که گفت : حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز خیبر فرمودند : هر آینه فردا این پرچم را به مردی می دهم که خداوند فتح و پیروزی را به دست او خواهد آورد ، او خدا و رسول خدا را دوست دارد ، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند .

پس همه شب را تا به صبح ، با اضطراب به سر بردند ، که آیا حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)پرچم را به چه کسی عطا خواهد فرمود .

صبح که شد ، همه به سوی حضرت رفته امید داشتند که پرچم به آنان داده شود .

حضرت فرمود : علی بن ابی طالب کجاست ؟ گفته شد : از درد چشم رنج می برد ; فرمود : او را بیاورید .

پس علی آمد ، و حضرت آب دهان مبارک خود را به چشم او مالید و دعا فرمود ، و درد برطرف شد ، گویا اصلاً درد و مرضی در او نبود .

---

۳۳۶ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۰۸ و در تلخیص هم هست ; صحیح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۲۰ ; سنن ترمذی ، ج ۵ ، ص ۳۰۱ ; و مصادر دیگر.

۳۳۷ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۰۹

سپس پرچم را به او داد . و علی عرض کرد : یا رسول الله با آنها آنقدر جنگ خواهم کرد تا مثل ما شوند (ایمان بیاورند) ; پس حضرت علیه الصّلاة و السّلام فرمود : با نرمی و ثبات و بدون عجله نفوذ کن تا به میدان آنها برسی ، پس آنها را به اسلام دعوت نما ، و آنها را به آنچه بر ایشان واجب است از حق الله اخبار کن . پس قسم به خدا ، هر آینه اگر خداوند به تو یک نفر را هدایت کند ، برای تو بهتر از این که حمرنعم و مال نفیس برای تو باشد .[۳۳۸]

مخفی نیست که کلام حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) : « که هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد ، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند » ، کاشف از این است که در اصحاب حضرت غیر از علی (علیه السلام) هیچ کس متصف به این صفت نبوده است ، و گرنه تخصیص حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را به این وصف بدون مخصص می بود ، و ساحت قدس آن حضرت از آنچه عقلاً و شرعاً باطل است ، پاک و منزّه است .

---

۳۳۸ . صحیح البخاری ، ج ۵ ، ص ۷۶ ، و ج ۴ ، ص ۱۲ ، و ص ۲۰ ، و ص ۲۰۷ ; نیل الأوطار ، ج ۸ ، ص ۵۵ و ۵۹ ; فضائل الصحابة ، ص ۱۶ ; مسند أحمد ، ج ۱ ، ص ۹۹ و ۱۸۵ ، و ج ۴ ، ص ۵۲ ; صحیح مسلم ، ج ۵ ، ص ۱۹۵ ، و ج ۷ ، ص ۱۲۰ و ۱۲۲ ; سنن ابن ماجة ، ج ۱ ، ص ۴۵ ; سنن الترمذی ، ج ۵ ، ص ۳۰۲ ; السنن الکبری للبیهقی ، ج ۶ ، ص ۳۶۲ ، و ج ۹ ، ص ۱۰۷ ، و ص ۱۳۱ ; مجمع الزوائد ، ج ۶ ، ص ۱۵۰ ، و ج ۹ ، ص ۱۲۳ و... ; مصنف ابن ابی شیبة ، ج ۸ ، ص ۵۲۰ و ۵۲۲ ; مسند سعد بن أبی وقاص ، ص ۵۱ ; بغیة الباحث ص ۲۱۸ ; کتاب السنة ، ص ۵۹۴ و... ; السنن الکبری ، ج ۵ ، ص ۴۶ و ۱۰۸ و... و ۱۴۵ ; خصائص أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ص ۴۹ و... و ۸۲ و ۱۱۶ ; مسند أبی یعلی ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ ، و ج ۱۳ ، ص ۵۲۲ و ۵۳۱ ; صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ، ص ۳۷۷ و ۳۸۲ ; المعجم الأوسط ، ج ۶ ، ص ۵۹ ; المعجم الکبیر ، ج ۶ ، ص ۱۶۷ و ۱۸۷ و ۱۹۸ ، و ج ۷ ، ص ۱۳ و ۱۷ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۶ و ۷۷ ، و ج ۱۸ ، ص ۲۳۷ و ۲۳۸ ; مسند الشامیین ، ج ۳ ، ص ۳۴۸ ; دلائل النبوّة ، ص ۱۰۹۲ ; الفائق فی غریب الحدیث ، ج ۱ ، ص ۳۸۳ ; الإستیعاب ، ج ۳ ، ص ۱۰۹۹ ; شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ، ج ۱۱ ، ص ۲۳۴ ، و ج ۱۳ ، ص ۱۸۶ ; نظم درر السمطین ، ص ۹۸ و ۱۰۷ ; کنز العمّال ، ج ۱۰ ، ص ۴۶۷ و ۴۶۸ ، و ج ۱۳ ، ص ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۶۳ ; الطبقات الکبری ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ ; التاریخ الکبیر ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ ; الثقات لابن حبان ، ج ۲ ، ص ۱۲ و ۲۶۷ ; شرح السنة للبغوی ، ج ۱۴ ، ص ۱۱۱ ; تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۵ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۱۳ ، ص ۲۸۸ ، و ج ۴۱ ، ص ۲۱۹ ، و ج ۴۲ ، ص ۱۶ و ۸۱ و... و ۴۳۲ ; أُسد الغابة ، ج ۴ ، ص ۲۶ و ۲۸ ; ذیل تاریخ بغداد ، ج ۲ ، ص ۷۸ ; البدایة والنهایة ، ج ۴ ، ص ۲۱۱ و... ، و ج ۷ ، ص ۲۵۱ و ۳۷۲ و... ; السیرة النبویة ، ج ۳ ، ص ۷۹۷ ; سبل الهدی والرشاد ، ج ۲ ، ص ۳۲ ، و ج ۵ ، ص ۱۲۴ ، و ج ۱۰ ، ص ۶۲ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۱۶۱ ، و ج ۲ ، ص ۱۲۰ و ۲۳۱ و ۳۹۰ ; و مصادر بسیار دیگر عامه.

رسائل المرتضی ، ج ۴ ، ص ۱۰۴ ; الدعوات ، ص ۶۳ ; زبدة البیان ، ص ۱۱ ; کشف الغطاء ج ۱ ، ص ۱۱ ; الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۵۱ ; علل الشرائع ، ج ۱ ، ص ۱۶۲ ، باب ۱۳۰ ، ح ۱ ; الخصال ، ص ۲۱۱ ، و ص ۳۱۱ و ۵۵۵ ; الأمالی للصدوق ، ص ۶۰۴ ، المجلس السابع والسبعون ، ح ۱۰ ; روضة الواعظین ، ص ۱۲۷ ; مناقب أمیر المؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۳۴۵ و ۵۳۷ ، و ج ۲ ، ص ۸۹ و ۴۹۶ و... ; المسترشد ، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۴۱ و... و ۴۹۱ و ۵۹۰ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۳۰۲ ، و ج ۲ ، ص ۱۷۸ و ۱۹۲ و ۱۹۵ و ۲۰۹ ; الافصاح ، ص ۳۴ و ۶۸ و ۸۶ و ۱۵۷ و ۱۹۷ ; النکت الاعتقادیة ، ص ۴۲ ; الإرشاد ، ح ۱ ، ص ۶۴ ; الإختصاص ، ص ۱۵۰ ; الأمالی للمفید ، ص ۵۶ ; الأمالی للطوسی ، ص ۱۷۱ و ۳۰۷ و ۳۸۰ و ۵۴۶ و ۵۹۹ ; الإحتجاج ، ج ۱ ، ص ۴۰۶ ، و ج ۲ ، ص ۶۴ ; الخرائج والجرائح ، ج ۱ ، ص ۱۵۹ ; العمدة ، ص ۹۷ و ۱۳۱ و ۱۳۹ و... و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۲۱۹ ، الفضائل ، ص ۱۵۲ ; التبیان ، ج ۳ ، ص ۵۵۵ ، و ج ۹ ، ص ۳۲۹ ; مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۳۵۸ ، و ج ۹ ، ص ۲۰۱ ; و مصادر بسیار دیگر خاصه .

این اعطای پرچم و پیروزی به دست علی (علیه السلام) خود تفسیر حدیث منزلت است، که دلالت دارد بر این که علی (علیه السلام) کسی است که خداوند پشت پیغمبر خود را به او محکم کرد ، و بازوی رسول خود را به او کمک نمود .

و کلام حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود : پروردگار به دست علی پیروزی را می آورد ، حکایت از این می کند که فعل خداوند متعال بر دست علی بن ابی طالب جاری شد ، آنچنان که بر دست رسول خدا نیز جاری شد ، آنجا که می فرماید : (**وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى**) ،[۳۳۹] و از خود حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود : « والله من درِ خیبر را به قوه جسدانی نکنده ام » [۳۴۰] .

آری آن کس که پروردگار متعال به ید او خیبر را فتح می کند ، همان یدالله است ، آیا بازوی بهترین خلق الله جز به یدالله قابل محکم شدن است ؟ (**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**)[۳۴۱] » .

حدیث سوم

حدیثی است که عامه و خاصه آن را نقل نموده اند ، و ما به آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک[۳۴۲] و ذهبی در تلخیص[۳۴۳] از بریده اسلمی نقل کرده اکتفا می کنیم که گفت:

با علی به غزوه ای به یمن رفتم، و از او جفوه ای ـ ناخوشایندی ـ دیدم، بر رسول خدا وارد شدم، علی را یاد کردم و خورده بر او گرفتم، دیدم رخسار رسول خدا متغیّر شد، پس گفت: یا بریده، آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنین از خودشان؟ گفتم: بلی، یا رسول اللّه فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

این همان بیان حضرت در غدیرخم است که در این مقام به بریده هم فرموده است.

---

۳۳۹ . سوره انفال ، آیه ۱۷ (و نیفکندی آن زمان که افکندی ، ولکن خداوند افکند).

۳۴۰ . شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ، ج ۵ ، ص ۷ ، و ج ۲۰ ، ص ۳۱۶ ; و مصادر دیگر عامه . الخرائج والجرائح ، ج ۲ ، ص ۵۴۲ ; و مصادر دیگر خاصه .

۳۴۱ . سوره ق ، آیه ۳۷ (همانا در این [هلاک پیشینیان] پند و تذکر است برای کسی که دارای قلب باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد) .

۳۴۲ . المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۱۰ ; مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۴۲۵ ; کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ، ج ۱ ، ص ۲۹۲ ; و مصادر دیگر .

۳۴۳ . ذیل المستدرک ، ج ۳ ، ص ۱۰۹

اکابر محدّثین و مورّخین و مفسّرین[۳۴۴] واقعه غدیرخم را به تناسب ارتباط این واقعه با موضوع فنّ خود ذکر کرده اند، بلکه بزرگان اهل لغت نیز در کتب لغت آن را آورده اند .

---

۳٤٤ . فضائل الصحابة ، ص ۱۴ ; مسند أحمد ، ج ۱ ، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۱ ، و ج ۴ ، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ ، و ج ۵ ، ص ۳۴۷ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹ ; سنن ابن ماجة ، ج ۱ ، ص ۴۵ ; المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۱۶ و در التلخیص هم هست ، و ص ۱۳۴ و در التلخیص هم هست، و ص ۳۷۱ و ۵۳۳ و در التلخیص هم هست، مجمع الزوائد ، ج ۷ ، ص ۱۷ ، و ج ۹ ، ص ۱۰۳ و... ، و ص ۱۲۰ و ۱۶۴ ; فتح الباری ، ج ۷ ، ص ۶۱ ; المصنف لعبد الرزاق ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۵ ; المعیار والموازنة ، ص ۷۲ و ۲۱۰ و... ، و ص ۳۲۲ ; مصنف إبن أبی شیبة ، ج ۷ ، ص ۴۹۵ و... ; الآحاد والمثانی ، ج ۴ ، ص ۳۲۵ و... ; کتاب السنّة ، ص ۵۵۲ و ۵۹۰ و... ; السنن الکبری للنسائی ، ج ۵ ، ص ۴۵ و ۱۰۸ و ۱۳۰ و... ; خصائص أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ص ۵۰ و ۶۴ و ۹۴ و... ; مسند أبی یعلی ، ج ۱ ، ص ۴۲۹ ، و ج ۱۱ ، ص ۳۰۷ ; صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ، ص ۳۷۶ ; المعجم الصغیر ، ج ۱ ، ص ۶۵ و ۷۱ ; المعجم الأوسط ، ج ۱ ، ص ۱۱۲ ، و ج ۲ ، ص ۲۴ و ۲۷۵ و ۳۲۴ و ۳۶۹ ، و ج ۶ ، ص ۲۱۸ ، و ج ۷ ، ص ۷۰ ، و ج ۸ ، ص ۲۱۳ ; المعجم الکبیر ، ج ۳ ، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ ، و ج ۴ ، ص ۱۷ و ۱۷۳ و... ، و ج ۵ ، ص ۱۶۶ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و... ، و ص ۱۹۴ و... ، و ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۱۲ ، و ج ۱۲ ، ص ۷۸ ، و ج ۱۹ ، ص ۲۹۱ ; مسند الشامیین ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ ; شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ، ج ۳ ، ص ۲۰۸ ، و ج ۴ ، ص ۷۴ ، و ج ۶ ، ص ۱۶۸ ، و ج ۸ ، ص ۲۱ ; وموارد أخری من هذا الکتاب ; نظم درر السمطین ، ص ۹۳ و ۱۰۹ و ۱۱۲ ; موارد الظمآن ، ص ۵۴۳ ; الجامع الصغیر ، ج ۲ ، ص ۶۴۳ ; کنز العمّال ، ج ۱ ، ص ۱۸۷ و... ، و ج ۵ ، ص ۲۹۰ ، و ج ۱۱ ، ص ۳۳۲ و ۶۰۳ و ۶۰۸ و... ، و ج ۱۳ ، ص ۱۰۵ و ۱۳۱ ; وموارد دیگر از این کتاب، شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ و... و ۲۵۱ و... ، و ۳۵۲ و ۳۸۱ و... و ۳۹۱ ; تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۱۵ ; الدر المنثور ، ج ۲ ، ص ۲۵۹ و ۲۹۳ ، و ج ۵ ، ص ۱۸۲ ; تاریخ بغداد ، ج ۷ ، ص ۳۸۹ ، و ج ۸ ، ص ۲۸۴ ، و ج ۱۲ ، ص ۳۴۰ ، و ج ۱۴ ، ص ۲۳۹ ; أسد الغابة ، ج ۱ ، ص ۳۶۷ و ۳۶۹ ، و ج ۲ ، ص ۲۳۳ ، و ج ۳ ، ص ۹۲ و ۲۷۴ و ۳۰۷ و ۳۲۱ ، و ج ۴ ، ص ۲۸ ، و ج ۵ ، ص ۶ و ۲۰۵ و ۲۰۸ و ۲۷۶ و ۲۸۳ ; ذیل تاریخ بغداد ، ج ۳ ، ص ۱۰ ; و مصادر بسیار دیگر از عامه .

الهدایة للشیخ الصدوق ، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ ; رسائل المرتضی ، ج ۳ ، ص ۲۰ و ۱۳۰ ; الإقتصاد للشیخ الطوسی ، ص ۲۱۶ ; الرسائل العشر للشیخ الطوسی ، ص ۱۳۳ ; الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۸۷ و ۲۹۴ ، و ج ۴ ، ص ۵۶۷ ، و ج ۸ ، ص ۲۷ ; دعائم الإسلام ، ج ۱ ، ص ۱۶ و ۱۹ ; من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ ، ح ۶۸۶ ، و ج ۲ ، ص ۳۳۵ ، حدیث ۱۵۵۸ ، الصلاة فی مسجد غدیر خم ; علل الشرائع ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ ; عیون أخبار الرضا(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۵۲ و ۶۴ و ۱۶۴ ، و ج ۲ ، ص ۵۸ ; الخصال ، ص ۶۶ و ۲۱۱ و ۲۱۹ و ۳۱۱ و ۴۷۹ و ۴۹۶ و ۵۷۸ ; الأمالی للصدوق ، ص ۴۹ و ۱۴۹ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۴۲۸ و ۶۷۰ ; کمال الدین وتمام النعمة ، ص ۲۷۶ و ۳۳۷ ; التوحید ، ص ۲۱۲ ; معانی الأخبار ، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ ; المجازات النبویة للشریف الرضی ، ص ۲۱۷ ; خصائص الأئمّة ، ص ۴۲ ; تهذیب الأحکام ، ج ۳ ، ص ۲۶۳ ; روضة الواعظین ، ص ۹۴ و ۱۰۳ و ۳۵۰ ; الإیضاح ، ص ۹۹ و ۵۳۶ ; مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ ، ۱۳۷، ۱۷۱، ۳۶۲ ، ج ۲ ، ص ۳۶۵ ; وموارد أخری من هذا الکتاب، المسترشد ، ص ۴۶۸ و... و ۶۲۰ ، ۶۳۲ ، دلائل الإمامة ، ص ۱۸ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۹۹ و... ، ۲۲۸ و... و ۲۴۰ و ... ، و ج ۲ ، ۲۵۵ و ۲۶۰ ; و موارد دیگر از این کتاب ، و ج ۳ ، ص ۴۶۹ و ۴۸۵ ; کتاب الغیبة ، ص ۶۸ ; الإرشاد ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ و ۳۵۱ ; الإختصاص ، ص ۷۹ ; الأمالی للمفید ، ص ۸۵ و ۲۲۳ ; کنز الفوائد ، ص ۲۲۵ و... ; الأمالی للطوسی ، ص ۹ و ۲۲۷ و ۲۴۷ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۷۲ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و... و ۳۴۳ و ۵۴۶ و ۵۵۵ و... ; الإحتجاج ، ج ۱ ، ص ۷۵ و ۹۶ و ۱۵۵ ; الخرائج والجرائح ، ج ۱ ، ص ۲۰۷ ; العمدة ، ص ۸۵ و ۹۲ و... ص ۲۷۱ ; و موارد دیگر از این کتاب، تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۴ و ۲۵۰ و ۲۸۱ و ۳۲۷ و ۳۲۹ و ۳۳۲ و... ، و ج ۲ ، ص ۹۸ و ۱۰۰ و ۳۰۷ و ۳۲۰ ; تفسیر القمّی ، ج ۱ ، ص ۱۷۴ و ۳۰۱ ، و ج ۲ ، ص ۲۰۱ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۵۶ و ۱۱۰ و ۱۲۴ و ۱۳۰ و ۳۴۵ و... و ۴۵۱ و ۴۹۰ و ۴۹۵ و... و ۵۰۳ و... و ۵۱۶ و ۵۷۴ ; مجمع البیان ، ج ۳ ، ص ۲۷۴ و ۳۸۲ و ۳۸۳ ، و ج ۸ ، ص ۱۲۵ ، و ج ۱۰ ، ص ۵۹ و ۱۱۹ ; و مصادر دیگر بسیار از خاصه .

ابن درید در جمهرة اللغة می گوید:« غدیر معروف، و هو الموضع الذی قام فیه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خطیباً یفضّل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) ».[۳۴۵]

در تاج العروس ذیل کلمه « ولیّ » می گوید: « الذی یلی علیک امرک ... و منه الحدیث: من کنت مولاه فعلیّ مولاه » .

ابن اثیر در نهایه ذیل کلمه « ولیّ » می گوید: « و قول عمر لعلیّ اصبحت مولی کل مؤمن، ای ولیّ کل مؤمن. »

حدیث غدیر به طرق صحیحه نزد عامّه روایت شده است، اگر چه کثرت عدد طرق حدیث به حدّی است که محتاج به صحّت سند نیست.

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در ینابیع المودّة می گوید: « و در مناقب محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر غدیرخم را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام کتاب « الولایة » نوشته است ; همچنین خبر غدیرخم را ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعید بن عقده روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام « الموالاة » نوشته، و طرق خبر را از صد و پنج طریق ذکر کرده است.

و بعد می گوید: « حکایت کرد علاّمه علی بن موسی و علی بن محمّد ابی المعالی الجوینی ملقّب به امام الحرمین استاد ابی حامد غزالی، در حالی که تعجب می کرد و می گفت: مجلّدی در دست صحّافی در بغداد دیدم که در آن روایات غدیرخم بود، بر آن نوشته شده بود : جلد بیست و هشتم از طرق قول پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) « **من کنت مولاه فعلی مولاه** و در پی آن خواهد آمد جلد بیست و نهم. »[۳۴۶]

ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه علیّ(علیه السلام) ، بعد از نقل حدیث غدیر از ابن عبدالبرّ و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم، می گوید: « جمع کرد ابن جریر طبری در کتاب تألیف شده در این حدیث اضعاف کسانی که ذکر شد، و ابوالعباس بن عقده اعتنا کرده به جمع طرق این حدیث، و آن را از حدیث هفتاد صحابی یا بیشتر اخراج کرده است. »[۳۴۷]

دلالت این حدیث بر ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین(علیه السلام) روشن است ، زیرا لفظ (**مولی**) اگر چه در معانی متعدده استعمال شده است، ولی با وجود قرائنی معیّن می شود که مراد از آن در این حدیث ولایت امر است، که بعضی از آن قرائن ذکر می شود:

۱ ــ قبل از این بیان، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر از رحلت خود داد، و به کتاب خدا و عترت سفارش کرد، که این دو از هم جدا نمی شوند; و بعد از این بیان ، معرّفی علیّ(علیه السلام) به این عنوان که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست مبیّن این است که مقصود شناساندن کسی است که امت بعد از آن حضرت، باید تمسّک به او و قرآن، مصونیّت از ضلالت پیدا کند.

---

۳٤٥ . جمهرة اللغة، جزء اوّل، ص ۱۰۸

۳٤٦ . ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۱۱۳

۳٤۷ . تهذیب التهذیب ج ۷ ، ص ۲۹۷

۲ ـ آن جمعیّت عظیم از حجّ برگشته را در هوای سوزان نگاه داشتن و منبر از جهاز شتر ترتیب دادن، برای آن که اعلان کند که علیّ (علیه السلام) دوست و یاور اهل ایمان است مناسب مقام خاتمیّت نیست، و این خصوصیّات نشان می دهد که مقصودِ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)اعلان امر مهمّی است ، و آن جز ولایت امر ـ از معانی مولا و ولیّ ـ نیست.

۳ ـ واحدی در اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل کرده است، که آیه (**یَـأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مآ أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ، وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ**)[۳۴۸]، روز غدیرخم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.[۳۴۹]

از این آیه کریمه استفاده می شود که آنچه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در شأن نزول آیه مأمور به تبلیغ آن شده دارای دو جهت بوده است:

اوّل: آن که به مرتبه ای از اهمیّت است که خداوند متعال می فرماید: « اگر نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای. »

دوم: آن که در این تبلیغ خدا نگه دار تو است ، و این جمله که روشن می نماید که اظهار آنچه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تبلیغ آن مأمور شده است کید منافقینی را در پی دارد که از اهل کتاب، ظهور آن حضرت و توسعه حکومتش را شنیده بودند و به طمع رسیدن به این مقام، به آن حضرت گرویده بودند ; و چنین امری از معانی مولا جز ولایت امر امّت نخواهد بود.

۴ ـ خطیب بغداد از ابی هریره روایت کرده که گفت: « کسی که روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد برای او روزه شصت ماه نوشته می شود، و آن ، روز غدیرخم است ; چون نبی (صلی الله علیه وسلم) دست علی بن أبی طالب

---

۳۴۸ . سوره مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر آنچه را که از پروردگارت بر تو فرود آمد ابلاغ کن ، و اگر ابلاغ نکنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از مردم نگه می دارد)

۳۴۹ . أسباب النزول ، ص ۱۳۵ ; شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۴۰۲ ، و ج ۲ ، ص ۳۹۱ و ۴۵۱ ; الدرّ المنثور ، ج ۲ ، ص ۲۹۸ ; فتح الغدیر ، ج ۲ ، ص ۶۰ ; المعیار والموازنة ، ص ۲۱۴ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۲۳۷ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۳۵۹ ، و ج ۲ ، ص ۲۴۸ و ۲۸۵ ، و ج ۳ ، ص ۲۷۹ ، و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادر مذکور در صفحه ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ آمده است.

دعائم الإسلام ، ج ۱ ، ص ۱۵ ; رسائل المرتضی ، ج ۳ ، ص ۲۰ ، و ج ۴ ، ص ۱۳۰ ; الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ ; الأمالی للصدوق ، ص ۴۳۵ ، المجلس السادس والخمسون ، ح ۱۰ ، و ص ۵۸۴ ; کشف الغطاء ، ج ۱ ، ص ۱۰ ; التوحید ، ص ۲۵۴ و ۲۵۶ ; روضة الواعظین ، ص ۹۰ و ۹۲ ; مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۱۴۰ و ۱۷۱ ، ج ۲ ، ص ۳۸۰ و ۳۸۲ ; المسترشد ، ص ۴۶۵ و ۴۷۰ و ۶۰۶ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۱۰۴ ، و ج ۲ ، ص ۲۷۶ و۳۷۴ ; الإرشاد ، ج ۱ ، ص ۱۷۵ ; الإحتجاج ، ج ۱ ، ص ۷۰ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۳ ، ص ۲۱ و ۲۳ ; العمدة ، ص ۹۹ ; الطرائف ، ص ۱۲۱ و ۱۴۹ و ۱۵۲ ; تفسیر أبی حمزة الثمالی ، ص ۱۶۰ ; تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۳۲۸ و ۳۳۱ و... ، و ج ۲ ، ص ۹۷ ; تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ و ۱۷۴ ، و ج ۲ ، ص ۲۰۱ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۱۲۴ و ۱۲۹ و... ; إعلام الوری ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ ; و مصادر أخری للخاصّة، و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادر مذکور در صفحه ۶۷ و ۶۸ آمده است.

را گرفت، گفت: آیا من ولیّ مؤمنین هستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

پس عمر بن الخطاب گفت: بخّ بخّ یا ابن أبی طالب، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی ; پس خدا نازل کرد: (**اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ**) »[۳۵۰] .

آنچه که اکمال دین و اتمام نعمت خدا به اوست ، و دین اسلام با او پسندیده خدا می شود تعیین معلّم و مجری احکام خداست.

۵ ـ شبلنجی در نورالابصار[۳۵۱] می گوید: « امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که از سفیان بن عیینه سؤال شد از قول خدای تعالی : (**سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَاب وَاقِع**)[۳۵۲] که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟

گفت: از مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده، پدرم از جعفر بن محمّد از پدرانش مرا حدیث کرد که چون رسول خدا در غدیرخم به مردم ندا داد، و اجتماع کردند، دست علیّ را گرفت و گفت: **من کنت مولاه فعلیّ مولاه** ، پس در شهرها شایع شد، و به حارث بن نعمان فهری رسید . نزد رسول خدا آمد، گفت: یا محمّد به ما امر کردی که شهادت بدهیم به وحدانیّت خدا و رسالت خودت، از تو پذیرفتیم ; امر کردی که پنج نماز بخوانیم، قبول کردیم ; امر کردی به زکات ، پذیرفتیم ; امر کردی رمضان را روزه بگیریم، قبول کردیم ; ما را به حجّ امر کردی ، پذیرفتیم ; بعد به آن راضی نشدی تا گرفتی دست پسر عمّت را که او را بر ما فضیلت بدهی و گفتی: **من کنت مولاه فعلی مولاه** ، آیا این از تو است یا از خدای عزّ و جلّ؟

پیغمبر فرمود: **و الّذی لا اله الاّ هو** ، همانا این از خداوند عزّ و جلّ است.

حارث بن نعمان رو به مرکبش رفت که سوار شود، گفت: بار الها، اگر آنچه محمّد می گوید حقّ است، بر ما سنگی از آسمان یا عذابی دردناک بفرست.

---

۳۵۰ . تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۲۸۴ ; شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ و... ، و ج ۲ ، ص ۳۹۱ ; تاریخ مدینهٔ دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ ; البدایهٔ والنهایهٔ ، ج ۷ ، ص ۳۸۶ ; المعیار والموازنهٔ ، ص ۲۱۲ ; ینابیع المودّهٔ ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ ; و مصادر دیگر عامه.

العمدهٔ ، ص ۱۰۶ و ۱۷۰ و ۲۴۴ ; الطرائف ، ص ۱۴۷ ; رسائل المرتضی ، ج ۴ ، ص ۱۳۱ ; الإقتصاد ، ص ۲۲۰ ; الأمالی للصدوق ، ص ۵۰ ، المجلس الأوّل ، ح ۲ ; روضهٔ الواعظین ، ص ۳۵۰ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۵۱۶ ; خصائص الوحی المبین ، ص ۹۷ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۵۱ . نورالابصار، صفحه ۸۷، در فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب ابن عم الرسول و سیف اللّه المسلول ; و همچنین مراجعه شود به نظم درر السمطین ص ۹۳ ; الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱۸ ، ص ۲۷۹ ; ینابیع المودّهٔ ، ج ۲ ، ص ۳۷۰ ; شواهد التنزیل ، ج ۲ ، ص ۳۸۱ و... ; و مصادر دیگر عامه.

شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۳ ، ص ۴۰ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۵۰۵ ; الطرائف ، ص ۱۵۲ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۳ ، ص ۴۰ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۵۲ . سوره معارج، آیه ۱ (سائلی از عذابی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد)

هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند عزّ و جلّ سنگی بر او زد و بر سرش فرود آمد و از طرف دیگر بیرون آمد، و او را کشت ; پس خداوند عزّوجلّ این آیه را نازل کرد : (**سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذاب واقِع * لِّلْکَـفِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ**).[۳۵۳]

تردیدی نیست که مردم از فضایلی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای علی(علیه السلام) بیان کرده بود خبر داشتند ; آنچه که برای افرادی مانند حارث بن نعمان تازگی داشت و در شهرها منتشر شده بود، و برای آنها فضیلتی باور نکردنی بود، همان مولویت و ولایت بر امّت بود، که برای چنین افرادی قابل تحمّل نبود، نه معنای دیگری از معانی مولا و ولیّ.

۶ ـ احمد بن حنبل در مسند[۳۵۴] و فخر رازی در تفسیر[۳۵۵] و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد[۳۵۶] و غیر ایشان[۳۵۷] روایت کردند ، که به نقل مسند احمد اکتفا می شود:

از براء بن عازب نقل می کند که گفت: با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سفری بودیم و به غدیرخم رسیدیم ; پس به نماز جماعت ندا داده شد، و برای رسول خدا زیر دو درخت را جاروب کردند ; پس نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت، و گفت: آیا نمی دانید که من اولی به مؤمنین هستم از خودشان؟ گفتند: بلی، گفت: آیا نمی دانید که من اولی به هر مؤمنی هستم از خودش؟ گفتند: بلی، پس دست علی را گرفت، و گفت: **من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه** ، گفت: عمر بعد از آن علی را ملاقات کرد، و به او گفت: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة.[۳۵۸]

این تهنیت از شخصی مانند عمر برای امر مشترکی بین آن حضرت و دیگران از معانی مولی نیست، بلکه شبهه ای نیست که برای امری اختصاصی است ، و آن جز منصب زعامت و ولایت امر امّت نخواهد بود.

۷ ـ جمعی از بزرگان عامّه مانند ابن حجر عسقلانی در الإصابة[۳۵۹] و ابن اثیر در اسد الغابة[۳۶۰] و غیر ایشان روایتی نقل کرده اند ، که به نقل ابن اثیر اکتفا می شود:

---

۳۵۳ . سوره معارج، آیه ۱، ۲، ۳ (سائلی از عذابی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد ، که برای آن دافعی نیست، از خداوندی که صاحب معراج هاست)

۳۵٤ . مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱

۳۵۵ . التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹، در تفسیر آیه « **یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ** » .

۳۵٦ . تاریخ بغداد، ج ۸ ، ص ۲۸۴

۳۵۷ . نظم درر السمطین ، ص ۱۰۹ ; ذخائر العقبی ، ص ۶۷ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۲۲۰ و... ; البدایة والنهایة ، ج ۷ ، ص ۳۸۶ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۹۸ و ۱۰۱ ، و ج ۲ ، ص ۱۵۸ و ۲۸۵ ; و مصادر دیگر عامه و در مصادر خاصه نیز ذکر شده است.
مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۴۴۳ ، ج ۲ ، ص ۴۴۱ ; المسترشد ، ص ۴۷۲ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۳ ، ص ۴۵ ; الطرائف ، ص ۱۵۰ ; اختیار معرفة الرجال ، ج ۱ ، ص ۸۷ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۵۸ . (مبارک باشد ای پسر ابی طالب ، که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی) .

۳۵۹ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴ ، ص ۳۰۰ ، القسم الاوّل عبدالرحمن بن مدلج .

ابواسحاق گفت: و حدیث کردند مرا کسانی که شماره آنها را احصا نمی کنم [و گفتند :] که علی در رحبه طلب کرد هر کس را که قول رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را شنیده که فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه ;** پس جماعتی برخاستند و شهادت دادند که آنها از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آن را شنیده اند، و قومی کتمان کردند ; و آنها که کتمان کردند از دنیا نرفتند تا کور شدند و آفتی به آنها رسید ; یزید بن ودیعهٔ ، و عبدالرحمن بن مدلج از آنها می باشند.

بدیهی است احتجاج آن حضرت به این حدیث و به طلب شهادت حاضران برای اثبات خلافت، مدلول حدیث را در ولایت امر و زعامت امّت معیّن می کند.

۸ ــ بیان آن حضرت قبل از بیان ولایت علیّ(علیه السلام) این است که : « خدا مولای من است، و من مولای هر مؤمنی هستم » و مولویت خدا نسبت به آن حضرت آن است که هیچ کس جز خدا بر او ولایت ندارد، و همچنان که خدا ولیّ اوست، او ولیّ هر مؤمنی است و همان ولایت که آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) بر اهل ایمان دارد، علیّ(علیه السلام) هم دارد ; و این بیان روشن می کند که این ولایت، ولایت امر است.

۹ ــ آن حضرت قبل از معرّفی علیّ(علیه السلام) ، از آنان التزام و اقرار به این جمله گرفت : **الست اولی بکم** گفتند: **بلی** ، و این همان اولویتی است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: (**اَلنَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ**)[۳۶۱] و پس از آن فرمود « هر کس من مولای اویم علی مولای اوست » ، و با مقدم داشتن جمله « الست اولی بکم » هر گونه شبهه ای را در معنی « ولیّ » رفع فرمود، و همان اولویتی را که خودش نسبت به مؤمنین داشت برای علی (علیه السلام) اثبات کرد.

حدیث چهارم

قول رسول خداست که به آن حضرت فرمود: **أنت منی و أنا منک** .[۳۶۲] این حدیث را بخاری و غیر او از اکابر ائمّه حدیث عامّه ذکر کرده اند .

---

۳۶۰ . اسد الغابهٔ، ج ۳، ص ۳۲۱ ; و مراجعه شود به مسند أحمد بن حنبل ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ ; مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ ; السنن الکبری للنسائی ، ج ۵ ، ص ۱۳۱ و... ; مسند أبی یعلی ، ج ۱ ، ص ۴۲۸ ; البدایهٔ والنهایهٔ ، ج ۵ ، ص ۲۲۹ ; السیرهٔ النبویهٔ لابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۴۱۸ ; خصائص أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ص ۹۶ و ۱۰۰ و... و ص ۱۳۲ ; المعجم الأوسط ، ج ۷ ، ص ۷۰ ; المعجم الکبیر ، ج ۵ ، ص ۱۷۱ ; شرح نهج البلاغهٔ لابن أبی الحدید ، ج ۱۹ ، ص ۲۱۷ ; تاریخ مدینهٔ دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۲۰۵ ; و مصادر دیگر عامه .

مناقب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۳۷۲ ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ ; الأمالی للطوسی ، ص ۲۷۲ و ۳۳۴... ; العمدهٔ ، ص ۹۳ ; الطرائف ، ص ۱۵۱ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳۶۱ . سوره احزاب، آیه ۶ (پیغمبر به مؤمنین سزاوارتر است از خودشان)

۳۶۲ . صحیح البخاری ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ، کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا... ، و ج ۴ ، ص ۲۰۷ ، باب مناقب علی بن أبی طالب ، و ج ۵ ، ص ۸۵ ، باب عمرهٔ القضاء ; مسند أحمد بن حنبل ، ج ۱ ، ص ۹۸ و ۱۱۵ ، و ج ۵ ، ص ۲۰۴ ; وصحیح ابن حبان ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۹ و

شکی نیست که کمال عالم هستی به عقل ، علم ، بندگی و اطاعت اختیاری خداوند متعال است ، و امتیاز خلقت انسان همین عقل و اطاعت به اختیار او است ، و هدف از خلقت او نیز همین است .

بنابراین کمال انسان رسیدن او است به مرتبه اتصال به علم غیب ، و نورانی شدن عقلش به نور وحی ، که این مرتبه نبوّت است .

و کمال مرتبه نبوّت ، به سفارت از طرف خالق به سوی خلق ، برای نورانی کردن عقول آنان به نور حکمت الهیه است ، که این مرتبه رسالت است .

و کمال مرتبه رسالت وصول به مرتبه عزم بر عهد معهود و میثاق مأخوذ است ، و این مرتبه اولوالعزم برای بعضی از پیغمبران مبعوث به شریعت است .

و کمال این مرتبه رسیدن به مرتبه خاتمیّت است ، که مرتبه بعثت به شریعت ابدی است ، که نهایت حدّ کمال انسانیّت است ، و صاحب این مرتبه خاتم ماسبق و فاتح مااستقبل ، و اسم اعظم ، و مثل اعلی ، حضرت محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

علی (علیه السلام) به مرتبه ای واصل شد ، که آن کس که خدا در شأن او فرمود : **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى**[۳۶۳] فرمود : « علی منّی » (علی از من است) ، یعنی او مشتق است از یکدانه گوهر عالم امکان ، که نفس قدسیّه ، و علّت غائیه خلقت عالم و خلیفه قرار دادن آدم است .

و حضرت به این جمله اکتفا نکرده ، و پس از آن فرمود : « **وأنا منه** » ، تا بفهماند که هدف از وجود و بعثت خاتم ، و آنچه قوام امنیّت او به آن است ـ یعنی هدایت به دین قویم و صراط مستقیم ، حدوثاً و بقاءً ـ متحقّق نمی شود الاّ به علی و اولاد معصومین او (علیهم السلام) .

آیا چگونه ممکن است فصل در خلافت از پیغمبر ، بین آن کس که او از پیغمبر و پیغمبر از اوست ؟ !

---

۲۳۰ ; السنن الکبری للبیهقی ، ج ۸ ، ص ۵ ; مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۲۷۵ ; المصنف لعبد الرزاق ، ج ۱۱ ، ص ۲۲۷ ; مصنف إبن أبی شیبة ، ج ۷ ، ص ۴۹۹ ; السنن الکبری للنسائی ، ج ۵ ، ص ۱۲۷ و ۱۴۸ و ۱۶۸ و ۱۶۹ ; خصائص أمیرالمؤمنین(علیه السلام) ، ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۲۲ و ۱۵۱ ; کنز العمّال ، ج ۵ ، ص ۵۷۹ ، و ج ۱۱ ، ص ۵۹۹ و ۶۳۹ و ۷۵۵ ، و ج ۱۳ ، ص ۲۵۵ ; معانی القرآن ، ج ۵ ، ص ۴۰ ; شواهد التنزیل ، ج ۲ ، ص ۱۴۳ ; الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱۳ ، ص ۶۰ ، و ج ۱۵ ، ص ۲۱۵ ; تفسیر ابن کثیر ، ج ۳ ، ص ۴۷۵ ، و ج ۴ ، ص ۲۱۸ ; تاریخ بغداد ، ج ۴ ، ص ۳۶۴ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۱۹ ، ص ۳۶۲ ، و ج ۴۲ ، ص ۵۳ و ۶۳ و ۱۷۹ ; تهذیب الکمال ، ج ۵ ، ص ۵۴ ; البدایة والنهایة ، ج ۴ ، ص ۲۶۷ ; و مصادر دیگر عامه .

مناقب أمیر المؤمنین(علیه السلام) ، ص ۴۷۳ ; مناقب آل أبی طالب ، ج ۱ ، ص ۳۹۶ ; الخصال ، ص ۴۹۶ و ۵۷۳ و ۶۵۲ ; عیون أخبار الرضا(علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۵۸ ، باب ۳۱ ، ح ۲۲۴ ; الأمالی للصدوق ، ص ۶۶ ، المجلس الرابع ، ح ۸ ، و ص ۱۵۶ ، المجلس الحادی والعشرون ، ج ۱ ، و ص ۳۴۲ ، المجلس الخامس والأربعون ، ح ۲ ، و موارد أخری من هذا الکتاب ; کمال الدین وتمام النعمة ، ص ۲۴۱ ; کفایة الأثر ، ص ۱۵۸ ; روضة الواعظین ، ص ۱۱۲ و ۲۹۶ ; المسترشد ، ص ۶۲۱ و ۶۳۴ و... ; شرح الأخبار ، ج ۱ ، ص ۹۳ ، و ج ۲ ، ص ۲۵۰ ; الإرشاد ، ج ۱ ، ص ۴۶ ; الأمالی للمفید ، ص ۲۱۳ ; الأمالی للطوسی ، ص ۲۰۰ و ۳۵۱ ; العمدة ، ص ۱۴۶ و ۲۰۱ ; و مصادر دیگر خاصه .

۳۶۳ . سوره النجم آیه ۳ (و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید).

حدیث پنجم

بزرگان ائمّه حدیث از عامه و خاصه به صحت این حدیث اعتراف کرده اند، که حضرت (صلی الله علیه وسلم) رسول فرمود: **علی مع القرءان والقرءان مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.**[۳۶۴]

دلالت این حدیث با توجّه به شناخت قرآن مجید معلوم می شود ; در ذیل به اختصار به اموری اشاره می شود :

۱ ـ در کتب الهیه افضل از قرآن کریم وجود ندارد : (**اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَبِهاً**)[۳۶۵]، (**إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ**)[۳۶۶] .

۲ ـ خداوند متعال آن را به اوصافی وصف نموده است که قلم از تحریر آن ، و بیان از تقریر آن عاجز است : (**بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظ**)[۳۶۷]، (**إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَاب مَّكْنُون**)[۳۶۸]، (**وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِيوَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ**)[۳۶۹]، (**يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**)[۳۷۰] .

۳ ـ خداوند متعال خود را معلّم قرآن قرار داده است : (**الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ**)[۳۷۱] .

۴ ـ به آنچه از جبروت الهی در این کتاب تجلّی کرده است ، اشاره نموده و می فرماید : (**لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللهِ**)[۳۷۲] .

۵ ـ به آنچه از قدرت خود که در اسرار پنهان شده در آیاتش تجلی کرده است، اشاره نموده و می فرماید: (**وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الارْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى**)[۳۷۳].

---

۳٦٤ . (علی با قرآن است، و قرآن با علی است هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند)
المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ ، و در تلخیص هم هست ; المعجم الصغیر ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ ; المعجم الأوسط ، ج ۵ ، ص ۱۳۵ ; الجامع الصغیر ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ ; کنز العمّال ، ج ۱۱ ، ص ۶۰۳ ; فیض القدیر ، ج ۴ ، ص ۴۷۰ ; سبل الهدی والرشاد ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۷ ; ینابیع المودّة ، ج ۱ ، ص ۱۲۴ و ۲۶۹ ; و مصادر دیگر عامه.
الإحتجاج ، ج ۱ ، ص ۲۱۴ و ۲۲۵ ; الطرائف ، ص ۱۰۳ ; الأربعون حدیثاً ، ص ۷۳ ; کشف الغمّة ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ ; الأمالی للطوسی ، ص ۴۶۰ ، المجلس السادس عشر ، ح ۳۴ ، و ص ۴۷۹ و ۵۰۶ ; و مصادر دیگر خاصه.

۳٦٥ . سوره زمر ، آیه ۲۳ (خدا [برای هدایت امت آخرالزمان] قرآن را فرستاد که بهترین حدیث است ; کتابی است که آیاتش همه باهم متشابه است) .

۳٦٦ . سوره اسراء ، آیه ۹ (همانا این قرآن به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می کند).

۳٦۷ . سوره بروج ، آیه ۲۱ ـ ۲۲ (بلکه این کتاب قرآن بزرگوار [الهی] است * که در لوح محفوظ [حق و صفحه علم ازلی] نگاشته است) .

۳٦۸ . سوره واقعه ، آیه ۷۷ ـ ۷۸ (که این قرآن بسیار [کتاب بزرگوار و سودمند و] گرامی است * در لوح محفوظ سِرّ حق) .

۳٦۹ . سوره حجر، آیه ۸۷ (همانا ما هفت آیه از مثانی (در سوره حمد) و این قرآن با عظمت را به تو دادیم) .

۳۷۰ . سوره یس، آیه ۱ ـ ۲ (یس (ای سید رسولان و ای کامل ترین انسان) * قسم به قرآن ، حکمت برین) .

۳۷۱ . سوره الرحمن ، آیه ۱ ـ ۲ (خدای مهربان * قرآن را آموخت) .

۳۷۲ . سوره حشر، آیه ۲۱ (و [ای رسول] اگر ما این قرآن [عظیم الشأن] را بر کوه نازل می کردیم مشاهده می کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می گشت) .

۶ ـ این کتاب مظهر علم و حکمت خداوند متعال است : (**وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِیم عَلِیم**)[۳۷۴] و (**وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَاناً لِّکُلِّ شَیْء وَهُدیً وَرَحْمَةً**)[۳۷۵].

۷ ـ پروردگار خود را بر انزال این کتاب ، حمد و ستایش می فرماید : (**الْحَمْدُ للهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ وَلَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجَا**)[۳۷۶] .

۸ ـ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمسک به این کتاب عزیز می فرماید :

پس هر گاه فتنه ها و آشوب ها بر شما مشتبه شد ، و شما را فرا گرفت ، به قرآن رو آورید ، زیرا همانا قرآن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته است ; و گزارش دهنده است از بدی ها که گفته اش تصدیق شده است ; هر کس آن را پیشوای خود کرد او را به بهشت رهبری می کند ، و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد ، او را به جهنم و دوزخ می کشاند ; و قران راهنمایی است که به بهترین راه ها راهنمایی کند ، و کتابی است که در آن تفصیل و بیان ، و به دست آوردن حقایق است ; و جدا کننده حق از باطل است ; آن کلامِ فصل است و شوخی و هزل نیست ; برای آن ظاهر و باطنی است ، پس ظاهرش حکم ، و باطنش علم است ، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد ، و باطنش ژرف و عمیق است ; برای آن حدودی است که بر آن حدود حدودی است ; شگفتی های آن به شماره نیاید ، و غرائب و نوآوری های آن کهنه نشود ; در آن چراغ های هدایت و روشنی بخش حکمت است ; و دلیل و راهنمای معرفت است برای آن کس که آن را بشناسد.[۳۷۷]

آری خداوند متعال در این کتاب برای خلق خود تجلّی کرده است ، و کسی که آن را نازل کرده ، در آیات مذکوره ، و آن کس که بر او نازل شده در کلمات مزبوره آن را تعریف نموده اند .

چه بسیار بزرگ است قدر و منزلت کسی که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را با قرآن ، و قرآن را با او قرار داده است !

او با ظاهر قرآن است به حکمت قرآن ، و با باطن قرآن است به علم قرآن ; و او با عجائبی که شماره نشود و با غرائبی که تمام نشود همراه است ; و با این معیت ، تمام آنچه بر همه انبیا از کتاب و حکمت نازل شده است ، نزد اوست .

---

۳۷۳ . سوره الرعد: ۳۱ (و اگر کتابی با اعجاز بیان ، کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آرد و زمین را از هم بشکافد همین قرآن با عظمت است).

۳۷٤ . سوره نمل، آیه ۶ (و ای رسول ، آیات قرآن عظیم از جانب خدای دانای حکیم به وحی بر تو القا می شود) .

۳۷۵ . سوره نحل ، آیه ۸۹ (و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند [و راه دین حق را از راههای باطل بنماید] و هدایت و رحمت باشد) .

۳۷٦ . سوره کهف ، آیه ۱ (ستایش و سپاس مخصوص خداست که بر بنده [خاص] خود محمّد (ص) این کتاب بزرگ را نازل کرد ، و در آن هیچ نقص و عوجی ننهاد) .

۳۷۷ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۹

بر طبق روایات بزرگان تفسیر و حدیث از عامّه و خاصّه ،[۳۷۸] علی (علیه السلام) **اُذُن واعیه** (گوش شنوا و فراگیر) در کلام خداوند متعال است : **وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ**[۳۷۹].

و اوست کسی که گفت : **سلونی فوالله لاتسألونی عن شیء یکون إلی یوم القیامة إلاّ حدّثتکم به ، و سلونی عن کتاب الله ، فوالله ما من آیة إلاّ و أنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار .**[۳۸۰]

چه بسیار بزرگ است مقام کسی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را با قرآن قرار داده است ، و با این که معیت قائم به دو طرف است ، یعنی علی که با قرآن بود، قرآن هم با علی است ، ولی به جمله : **علی مع القرآن** اکتفا ننموده ، و در عظمت او اضافه فرمود : **و القرآن مع علی** ، و این نکته ای است که فقط اولوالالباب به آن می رسند .

در ابتدا به علی و اختتام به قرآن در جمله ی اوّل ، و ابتدا به قرآن و اختتام به علی در جمله دوم ، و ترتیب کلام ، از کسی که فصیح ترین مردم است ، لطایفی است که مجال را وسعت شرح آنها نیست .

خلاصه کلام این که : در بین انبیا و مرسلین ، کسی افضل از رسول امین نیست ، و چون علی از او ، و او از علی است (**أنت منی و أنا منک**)، پس او تالی تلو بهترین خلق خدا است .

و در کتب نازله ، هیچ کتابی اعلی از قرآن مبین نیست ، و چون علی با قرآن و قرآن با علی است (**علی مع القرءَان و القرءَان مع علی**) ، پس قلب او خزینه تمام آنچه از طرف خداوند متعال نازل شده خواهد بود ، از هدایت و نور و کتاب و حکمت و ...

---

۳۷۸ . شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ، ج ۷ ، ص ۲۲۰ ; نظم درر السمطین ، ص ۹۲ ; کنز العمال ، ج ۱۳ ، ص ۱۳۵ و ۱۷۷ ; جامع البیان ، ج ۲۹ ، ص ۶۹ ; اسباب النزول ، ص ۲۹۴ ; شواهد التنزیل ، ج ۲ ، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و... ; الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱۸ ، ص ۲۶۴ ; تفسیر ابن کثیر ، ج ۴ ، ص ۴۴۱ ; الدر المنثور ، ج ۶ ، ص ۲۶۰ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۳۸ ، ص ۳۴۹ ، ج ۴۱ ، ص ۴۵۵ ، و ج ۴۲ ، ص ۳۶۱ ; و مصادر دیگر عامه.

بصائر الدرجات ، ص ۵۳۷ ، الجزء العاشر ، باب ۱۷ ، ح ۴۸ ; الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۲۳ ; عیون اخبار الرضا(علیه السلام) ، ج ۲ ، ص ۶۲ ، باب ۳۱ ، ح ۲۵۶ ; روضة الواعظین ، ص ۱۰۵ ; مناقب أمیرالمؤمنین (علیه السلام) ، ج ۱ ، ص ۱۴۲ و... ; دلائل الإمامة ، ص ۲۳۵ ; تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۴ ; تفسیر فرات الکوفی ، ص ۴۹۹ ; التبیان ، ج ۱۰ ، ص ۹۸ ; مجمع البیان ، ج ۱۰ ، ص ۱۰۷ ; و مصادر دیگر خاصه .

۳۷۹ . سورة حاقه ، آیه ۱۲ (گوش شنوای هوشمندان این پند و تذکر را تواند شنید) .

۳۸۰ . (از من بپرسید، به خدا سوگند از چیزی نمی پرسید مگر این که از آن به شما خبر دهم، و از کتاب خدا بپرسید، پس به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این که من می دانم در شب نازل شده است یا در روز)

فتح الباری ، ج ۸ ، ص ۴۵۹ ; کنز العمّال ، ج ۲ ، ص ۵۶۵ و بتفاوت یسیر فی شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۴۲ ; تفسیر الثعالبی ، ج ۱ ، ص ۵۲ ; الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱ ، ص ۳۵ ; الجرح والتعدیل ، ج ۶ ، ص ۱۹۲ ; تهذیب الکمال ، ج ۲۰ ، ص ۴۸۷ ; تهذیب التهذیب ، ج ۷ ، ص ۲۹۷ ; أنساب الأشراف ، ص ۹۹ ; ینابیع المودّة ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ و ۴۰۸ ; ذخائر العقبی ، ص ۸۳ ; تفسیر القرآن عبد الرزاق ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ ; الطبقات الکبری ، ج ۲ ، ص ۳۳۸ ; تاریخ مدینة دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۳۹۸ ; و مصادر دیگر عامه.

مناقب آل أبی طالب ، ج ۱ ، ص ۴۶ ; وصول الأخیار إلی أصول الأخبار ، ص ۴ ; المناقب ، ص ۹۴ ; کشف الغمّة ، ج ۱ ، ص ۱۱۷ ; سعد السعود ، ص ۲۸۴ ; تفسیر العیّاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۳ ; و مصادر دیگر خاصه.

آیا با این اوصاف شکی باقی می ماند در این که او سزاوارترین شخص برای خلیفه رسول کریم و مفسّر قرآن عظیم می باشد ؟ !

و آیا شکی باقی می ماند که او مولای هر کسی است که به خداوندی ایمان دارد که فرموده است : (**مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ**)[۳۸۱]، (**مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ**)[۳۸۲] .

حدیث ششم

حدیثی است که اهل حدیث و رجال از عامّه به صحت سند آن اعتراف کرده اند، و خلاصه آن این است که جمعی نزد ابن عباس آمدند ، در حالی که به امیرالمومنین (علیه السلام)ناروا می گفتند.

ابن عباس گفت: ناروا به کسی می گویند که برای او ده فضیلت است که برای احدی نیست:

۱) در جنگ خیبر [که دیگران رفتند و عاجزانه برگشتند] رسول خدا فرمود: کسی را می فرستم که هرگز خدا او را خوار و ذلیل نکرد، او دوست دارد خدا و رسول را، و خدا و رسول دوست دار او هستند.

همگی گردن کشیدند که چنین کسی کیست؟ پس فرمود: علی کجاست؟ آن حضرت با چشم رَمَد دیده آمد، بعد از شفای چشم به دست رسول خدا، آن حضرت رایت را سه مرتبه به اهتزاز در آورد و به دست علی (علیه السلام) داد.

۲) رسول خدا فلانی را به سوره توبه به جانب مشرکین فرستاد، پس علی را پشت سر او فرستاد و سوره را از او گرفت، و فرمود سوره را نمی برد مگر مردی که او از من است و من از اویم.

۳) رسول خدا فرمود: کدامیک از شما با من در دنیا و آخرت موالات می کنید؟ کسی نپذیرفت، به علی فرمود: تو ولیّ من هستی در دنیا و آخرت.

۴) علی اوّل کسی بود که بعد از خدیجه ایمان آورد.

۵) رسول خدا جامه خود را بر چهار نفر انداخت بر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام)و فرمود: (**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**)

۶) علی آن کسی بود که جان خود را فدای جان رسول خدا کرد و جامه او را پوشید و شب بر جای او خوابید، و تا صبح مشرکین به گمان پیغمبر او را سنگباران کردند.

۷) در غزوه تبوک علی را در مدینه به جای خود گذاشت، چون از فراق رسول خدا در آن سفر گریه کرد، فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون باشد نسبت به موسی، مگر آن که بعد از من پیغمبری نیست ; همانا سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه من باشی.

---

۳۸۱ . سوره حشر ، آیه ۷ (آنچه رسول حق دستور دهد ، بگیرید) .

۳۸۲ . سوره نور ، آیه ۵۴ (و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود) .

۸) رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولیّ هر مؤمن و مؤمنه هستی.

۹) رسول خدا تمام درهایی که به مسجد آن حضرت باز می شد بست، بجز درِ خانه علی را.

۱۰) رسول خدا فرمود: **من کنت مولاه فعلیّ مولاه**[۳۸۳]

با وجود نص پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که رایت فتح را با وجود همه اصحاب به دست علی (علیه السلام) داد و تنها او را حبیب و محبوب خدا و رسول خواند ; و پیام خدا را از دیگران گرفت و به او داد، که باید مبلّغ کلام خدا، علی (علیه السلام) باشد، به علت این که او از من و من از اویم ; و تصریح آن حضرت که سزاوار نیست من بروم و تو خلیفه من نباشی ; و بیان ولایت مطلقه و کلیه آن حضرت به « **انت ولیّ کل مؤمن بعدی و مؤمنهٔ** » و « **من کنت مولاه فعلی مولاه** » در این سنت صحیحه ، آیا برای اهل نظر و انصاف ، مجال شک و ریبی در خلافت بلافصل آن حضرت باقی می ماند؟!

این مختصر ، گنجایش احصای آیات و روایات وارده در این موضوع را ندارد.

حسکانی حنفی از اَعلام قرن پنجم هجری ، از مجاهد که از بزرگان تابعین و اَعلام مفسّرین است نقل می کند که برای علیّ (علیه السلام) هفتاد منقبت است که برای احدی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مثل آنها نبوده، و هیچ منقبتی برای اصحاب پیغمبر نبوده مگر آن که علیّ (علیه السلام) با آنها شریک بوده است.[۳۸۴]

از ابن عباس نقل می کند که در قرآن آیه : (**اَلَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحاتِ**)نیست مگر این که علیّ امیر و شریف آن آیه است ; و از اصحاب محمّد مردی نیست مگر این که خدا او را عتاب کرده، و علیّ را جز به خوبی یاد نکرده است.[۳۸۵]

همچنین می گوید که برای علیّ هیجده منقبت است، که اگر یکی از آنها برای مردی از این امّت باشد به آن نجات پیدا می کند، و دوازده منقبت برای اوست که برای احدی از این امّت نبوده است.[۳۸۶]

ابن ابی الحدید گفت: از استاد ما ابوالهذیل سؤال شد: علیّ نزد خدا مقامش بالاتر است یا ابابکر؟

گفت: و الله مبارزه علی با عمرو در روز خندق ، برابر است با اعمال مهاجرین و انصار و طاعت آنها همگی، تا چه رسد به ابی بکر به تنهایی.[۳۸۷]

---

۳۸۳ . المستدرک علی الصّحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۲ ; مسند احمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۳۳۰ ، السنن الکبری، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ ; المعجم الکبیر، جلد ۱۲، صفحه ۷۷، فضائل الصحابهٔ لأحمد بن حنبل، جلد ۲، صفحه ۶۸۲، رقم ۱۱۶۸ و کتب دیگر عامّه . تفسیر فرات الکوفی ص ۳۴۱، شرح الاخبار، جلد ۲، صفحه ۲۹۹ ; العمدهٔ، صفحه ۸۵ و صفحه ۲۳۸ ; کشف الغمّهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ، جلد ۱، صفحه ۸۰ و کتب دیگر خاصّه.

۳۸٤ . شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۲۴

۳۸۵ . شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۳۰

۳۸٦ . شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۲

۳۸۷ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۹، صفحه ۶۰

احمد امام مذهب حنبلی می گوید: « ما جاء لاحد من اصحاب رسول اللّهُ (صلی الله علیه وآله وسلم) من الفضائل ما جاء لعلیّ بن ابی طالب(رضی الله عنه) ».[۳۸۸]

و به قول امامِ لغت و ادب و مؤسّس علم عروض ، خلیل بن احمد : فضایل هر کس یا باید به وسیله دوست منتشر شود یا دشمن ; دوستان آن حضرت از ترس و دشمنانش از حسد فضایلش را کتمان کردند، ولی با وجود این مناقبش این گونه منتشر شد[۳۸۹].

آیا اگر حسد دشمنان و ترس دوستان نبود و ظلمت شبِ تارِ حکومت بنی امیّه و بنی عباس حجاب این آفتاب نمی شد، انوار فضایل او چگونه آفاق را روشن می کرد؟!

این بحث شریف را به دو آیه در شأن آن حضرت ختم می کنیم:

۱ ـ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَكِعُونَ).[۳۹۰]

بزرگان علمای عامّه به نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراف کردند ; به خلاصه و قریب به مضمون حدیثی که فخر رازی نقل می کند اکتفا می شود:

« ابوذر گفت: نماز ظهر را با رسول خدا خواندم، سائلی در مسجد سؤال کرد، هیچ کس به او چیزی نداد، و علی در حال رکوع بود، با انگشتی که خاتم در آن بود به سائل اشاره کرد، و آن سائل انگشتر را از انگشت او گرفت ; پیغمبر به خدا تضرّع کرد، پس گفت: بار الها برادرم موسی از تو سؤال کرد پس گفت: (**قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي**) تو بر او نازل کردی : (**سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً**) ; بار الها من محمد بنده توأم، پس به من شرح صدر بده، و کار مرا آسان کن، و برای من وزیری از اهلم قرار بده، علیّ را، پشت مرا به او محکم کن ; ابوذر گفت: و الله کلمه رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل به این آیه نازل شد. »[۳۹۱]

نزول آیه بعد از دعای رسول، اجابت دعای آن حضرت است، که هر سِمَتی که هارون نسبت به موسی داشت، همان سمت نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام)داده شد.

از این آیه ـ به مقتضای حرف عطف ـ استفاده می شود که همان ولایت خدا که برای رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) است برای علی (علیه السلام) نیز ثابت شده است.

و کلمه « **انّما** » با دلالتش بر حصر ، اثبات می کند که ولایت در این آیه برای خدا و رسول و علی ، ولایتی است که به این سه منحصر است، و آن ولایت غیر از ولایت امر ـ از معانی ولیّ ـ نمی تواند باشد.

---

۳۸۸ . المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ (برای احدی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از فضایل نیامده است آن اندازه که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است)

۳۸۹ . تنقیح المقال ج ۱ ص ۴۰۲

۳۹۰ . سوره مائدة، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او ، و آنان که ایمان آوردند ; آنان که به پای می دارند نماز را ، و می دهند زکات را ، و حال آن که در رکوع می باشند)

۳۹۱ . تفسیرالکبیر، فخر رازی، جلد ۱۲، صحفه ۲۶.

۲ ـ (فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَ أَبْنَآءَکُمْ وَ نِسَآءَنَا وَ نِسَآءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکَـذِبِینَ).[۳۹۲]

در این آیه کریمه برای اهل نظر نکاتی است که به سه نکته با اغماض از شرح اشاره می شود:

دعوت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مباهله برهانِ رسالت پیغمبر است، و استنکاف نصاری اعتراف به بطلان نصرانیّت ، و حقّانیّت آیین آن حضرت است ; و کلمه « **انفسنا** » دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، زیرا با وجود نفس تنزیلی به نصّ کتاب که امتداد وجود پیغمبر است جانشینیِ دیگری معقول نیست.

آنچه ائمّه تفسیر و حدیث بر آن متفق هستند این است که مراد از « **أَبْنَآءَنَا** » حسن و حسین (علیهما السلام) است، و مراد از « **نِسَآءَنَا** » فاطمه زهرا (علیها السلام) است، و مراد از « **أَنْفُسَنَا** » علی بن ابی طالب (علیه السلام) است .

در این مورد حدیثی را ذکر می کنیم که فخر رازی در تفسیر این آیه آورده است و خلاصه و مضمون قریب به مدلول آن این است:

« چون رسول خدا دلایل را بر نصارای نجران اقامه کرد، و آنها بر جهل خود اصرار داشتند، فرمود: خدا به من امر کرده است که اگر حجّت را قبول نکنید، من با شما مباهله کنم، گفتند: یا اباالقاسم بر می گردیم و در کار خود نظر می کنیم، بعد نزد تو می آییم; چون بازگشتند به عاقب که صاحب رأی آنها بود گفتند: یا عبدالمسیح تو چه می بینی؟ گفت: ای جماعت نصاری، شما معرفت پیدا کردید که محمد نبیّ مرسل است، و کلام حقّ را در امر عیسی برای شما آورده است ; به خدا قسم، هرگز قومی با پیغمبری مباهله نکردند که کبیر آنها زنده بماند و صغیرشان پرورش یابد، اگر این کار را بکنید مستأصل می شوید ; اگر اصرار دارید که دست از دینتان بر ندارید با او وداع کنید و به شهرهای خود برگردید.

رسول خدا بیرون آمد، حسین را در آغوش، و دست حسن را گرفته، و فاطمه پشت سر آن حضرت، و علی پشت سر فاطمه و به آنها فرمود: که چون دعا کردم شما آمین بگویید.

اسقف نجران گفت: ای جماعت نصاری، من چهره هایی را می بینیم که اگر از خدا بخواهند که کوه را از جای خود بردارد، به آن وجوه و رخساره ها از جا برمی دارد ; مباهله نکنید، که هلاک می شوید، و تا قیامت بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند.

از مباهله شانه خالی کردند و به صلح راضی شدند . پس از مصالحه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: قسم به کسی که جانم به ید اوست هلاکت بر اهل نجران نزدیک شد، اگر مباهله و ملاعنه می کردند به صورت میمون و خوک مسخ می شدند، و وادی بر آنها آتش ; و سال بر نصاری نمی گشت تا همگی هلاک می شدند . »

---

۳۹۲ . سوره آل عمران، آیه ۶۱ (پس هر کس محاجّه کند با تو در عیسی، پس بگو بیایید بخوانیم پسران ما و پسران شما را ، و زنان ما و زنان شما را ، و نفوس ما و نفوس شما را، بعد تضّرع کنیم، پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان)

روایت شده است که چون آن حضرت در کسائی سیاه بیرون آمد، حسن را در آن داخل کرد، بعد حسین را، بعد فاطمه و بعد علی را، بـعـد فرمود: (**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**) سپس فخر می گوید:« و اعلم ان هذه الروایهٔ کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر و الحدیث . »[۳۹۳]

هر چند مجال شرح آیه و این حدیث مورد اتفاق نیست، ولی به دو نکته اشاره می شود:

الف : هنگام خروج، این عدّه را زیر کساء جمع کرد و آیه تطهیر خواند، تا ثابت کند : دعایی که خرق عادت کند، و اسباب طبیعی را از کار بیندازد، و بی‌واسطه به ارادهٔ الله آن خواسته محقّق شود، باید از روح پاک از هر رجسی به درگاه سبّوح قدّوس بالا رود : (**إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ**)[۳۹۴] ; و آن طهارت که اراده خدا به آن تعلّق گرفته در نفوس این عدّه یافت می شود.

ب : مباهله رسول خدا با نصارای نجران، درخواست دوری آن قوم از رحمت بود، و دعایی که اجابتش انقلاب صورت انسان به حیوان، و استحاله خاک به آتش، و بر افتادن امّتی از روی زمین باشد، جز به اراده متّصل به امری که : (**إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ**)[۳۹۵] ممکن نیست ; و این مقامِ انسانِ کامل است که رضا و غضب او مظهر رضا و غضب خداست، و این مقام، مقام خاتم و جانشین خاتم است، و یگانه زنی که به این مقام رسید صدیقّه کبری است، و این کاشف از آن است که روح ولایت کلیّه و امامت عامّه که عصمت کبری است در فاطمه زهرا (علیها السلام) وجود دارد .

حدیثی هم که بزرگان عامّه به صحّت آن اعتراف کردند ناطق به این امر است، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: « **فاطمهٔ بضعهٔ منی فمن اغضبها اغضبنی** »[۳۹۶] و هر چند به حکم عقل و کتاب و سنّت غضب پیغمبر غضب خداست، ولی علمای عامّه این حدیث را هم نقل کردند: که قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لفاطمهٔ : « **ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک** »[۳۹۷]

کسی که بدون هیچ قید و شرطی، خدا به رضای او راضی و به غضب او غضبناک است، به ضرورت عقل باید رضا و غضبش از خطا و هوی منزّه باشد، و این همان عصمت کبری است.

---

۳۹۳ . التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۸، صفحه ۸۵ (...و بدان این روایت مثل روایت مورد اتفاق بر صحت آن بین اهل تفسیر و حدیث است)

۳۹٤ . سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می رود سخنان پاک)

۳۹۵ . سوره یس، آیـه ۸۲ (این است و جز این نیست امر او ، هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید برای او باش ، پس می باشد)

۳۹٦ . صحیح بخاری باب مناقب فاطمه (علیها السلام)، جلد ۵، صفحه ۲۹ (فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به غضب بیاورد مرا به غضب آورده آست)

۳۹۷ . المستدرک علی الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ ; المعجم الکبیر، جلد ۱، صفحه ۱۰۸ ; الآحاد و المثانی، جلد ۵، صفحه ۳۶۳ (هر آینه خداوند برای غضب تو غضب می کند ، و راضی می شود برای رضای تو)

ائمّه اثناعشر (علیهم السلام)

آنچه ذکر شد مختصری از ادلّه مذهب حقّ در مسأله امامت بود، و اعتقاد شیعه اثناعشریه آن است که ائمّه معصومین دوازده نفرند : **اوّل:** علی بن ابی طالب، **دوم:** حسن بن علی، **سوم:** حسین بن علی، **چهارم:** علی بن الحسین، **پنجم:** محمد بن علی، **ششم:** جعفر بن محمد، **هفتم:** موسی بن جعفر، **هشتم:** علی بن موسی، **نهم:** محمد بن علی، **دهم:** علی بن محمد، **یازدهم:** حسن بن علی، **دوازدهم:** حضرت مهدی (علیهم السلام) ; و تفصیل ادلّه امامت هر یک ـ از علم و اجابت دعوت و نصّ معصومـ مجال دیگری می طلبد.

آنچه اشاره به آن لازم است، وجود روایاتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کتب عامّه است به عنوان دوازده خلیفه و دوازده امیر ، که بعضی از آنها ذکر می شود:

۱ ـ صحیح بخاری: « **عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبی صلّی الله علیه و سلّم یقول: یکون اثناعشر امیراً فقال: کلمة لم اسمعها فقال ابی: انّه قال: کلّهم من قریش.** »[۳۹۸]

۲ ـ صحیح مسلم: « **عن جابر بن سمرة قال دخلت مع ابی علی النبی صلّی الله علیه و سلّم فسمعته یقول: ان هذا الامر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثناعشر خلیفة قال: ثم تکلّم بکلام خفی علیّ، قال: فقلت لابی: ما قال؟ قال: کلّهم من قریش.** »[۳۹۹]

۳ ـ صحیح مسلم: « **عن جابر بن سمرة قال: سمعت النبیّ صلّی الله علیه و سلّم، یقول: لایزال امر الناس ماضیاً ما ولیهم اثناعشر رجلا، ثم تکلم النبّی صلّی الله علیه و سلّم بکلمة خفیت علیَّ، فسألت ابی: ماذا قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم، فقال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۰]

۴ ـ صحیح ابن حبّان: « **سمعت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یقول: یکون بعدی اثناعشر خلیفة کلّهم من قریش.** »[۴۰۱]

۵ ـ جامع ترمذی: « **یکون من بعدی اثناعشر امیراً، قال: ثم تکلّم بشیئ لم افهمه، فسألت الّذی یلینی فقال: قال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۲]

۶ ـ مسند احمد بن حنبل: « **یکون بعدی اثناعشر خلیفة، کلّهم من قریش.** »[۴۰۳]

---

۳۹۸ . صحیح بخاری آخر کتاب احکام، جلد ۸، صفحه ۱۲۷ ; مسند احمد حنبل، جلد ۵، صفحه ۹۳

۳۹۹ . صحیح مسلم، ج ۶، صفحه ۳ (کتاب الامارة، الخلافة فی قریش)

٤۰۰ . صحیح مسلم، ج ۶، صفحه ۳ و مسند احمد حنبل، جلد ۵، صفحه ۹۸

٤۰۱ . جلد ۱۵، صفحه ۴۳

٤۰۲ . جلد ۳، صفحه ۳۴۰

٤۰۳ . جلد ۵، صفحه ۹۲

۷ ـ مسند احمد بن حنبل: « **یکون بعدی اثناعشر امیراً ثم لا ادری ما قال بعد ذلک، فسألت القوم کلّهم، فقالوا: قال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۴]

۸ ـ مسند احمد بن حنبل: « **یکون من بعدی اثناعشر امیراً فتکلّم فخفی علیّ، فسألت الّذی یلینی اوالی جنبی، فقال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۵]

۹ ـ مسند احمد بن حنبل: « **یکون بعدی اثناعشر امیراً، قال ثم تکلّم فخفی علیّ ما قال، قال: فسألت بعض القوم او الّذی یلینی ما قال؟ قال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۶]

۱۰ ـ مسند ابن الجعد: « **یکون بعدی اثناعشر امیراً، غیر ان حصیناً قال فی حدیثه: ثم تکلّم بشیئ لم افهمه، و قال بعضهم فسألت ابی و قال بعضهم فسألت القوم فقال کلّهم من قریش.** »[۴۰۷]

۱۱ ـ مسند ابی یعلی: « **یقول لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثناعشر خلیفة کلّهم من قریش.** »[۴۰۸]

۱۲ ـ مسند احمد بن حنبل: « **عن جابر بن سمرة قال: خطبنا رسول الله صلّی الله علیه وسلّم بعرفات فقال: لایزال هذاالامر عزیزاً منیعاً ظاهراً علی من ناواه حتی یملک اثنا عشر کلّهم قال: فلم افهم مابعد، قال: فقلت لابی ما قال بعد ما قال: کلّهم، قال: کلّهم من قریش.** »[۴۰۹]

۱۳ ـ مستدرک حاکم: « **عن مسروق قال: کنا جلوساً لیلة عند عبدالله یقرأنا القرآن فسأله رجل فقال: یا ابا عبدالرحمن هل سألتم رسول الله صلّی الله علیه و آله سلّم کم یملک هذه الامة من خلیفة؟ فقال: عبدالله ما سألنی عن هذا احد منذ قدمت العراق قبلک، قال: سألناه، فقال: اثناعشر عدة نقباء بنی اسرائیل.** »[۴۱۰]

روایات وارده در این موضوع منحصر به کتبی نیست که ذکر شده است ، بلکه در بعضی از کتب مذکوره هم بیش از آن است که از آن کتاب نقل شده است، و به جهت اختصار به این تعداد اکتفا شد.[۴۱۱]

---

٤٠٤ . جلد ۵، صفحه ۹۲

٤٠٥ . جلد ۵، صفحه ۹۹

٤٠٦ . جلد ۵، صفحه ۱۰۸

٤٠٧ . صفحه ۳۹۰، رقم ۲۶۶۰

٤٠٨ . جلد ۱۳، صفحه ۴۵۶

٤٠٩ . جلد ۵، صفحه ۹۳

٤١٠ . جلد ۴، صفحه ۵۰۱

٤١١ . المستدرک علی الصحیحین، جلد۳، صفحه ۶۱۸ ; سنن أبی داود، جلد ۴، صفحه ۱۰۶، رقم ۴۲۸۰ ; مسند أحمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۳۹۸ ، رقم ۳۷۸۱ و صفحه ۴۰۶، رقم ۳۸۵۹ ـ جلد ۵، صفحه ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ ; مسند أبی یعلی، جلد ۸، صفحه ۴۴۴، رقم ۵۰۳۱ و جلد ۹، صفحه ۲۲۲، رقم ۵۳۲۲ ; المعجم الکبیر، جلد ۲، صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۹ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۸ و ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۴۰ و ۲۴۸ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و جلد ۱۰، صفحه ۱۵۷، رقم ۱۰۳۱۰ و جلد ۲۲، صفحه ۱۲۰ ; الآحاد و المثانی، جلد ۳، صفحه ۱۲۸ ; التاریخ الکبیر، جلد ۳، صفحه ۱۸۵، رقم

نصوص وارده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد دوازده امام را بزرگان صحابه روایت کرده اند، مانند : عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود ، سلمان فارسی ، ابی سعید خدری ، ابی ذر غفاری ، جابر بن سمرة ، جابر بن عبدالله ، انس بن مالک ، زید بن ثابت ، زید بن ارقم ، ابی عمامه ، واصلة بن اسقع ، ابی ایوب انصاری ، عمار بن یاسر ، حذیفة بن اسید ، عمران بن حصین ، سعد بن مالک ، حذیفة بن یمان ، ابی قتاده انصاری و دیگران که به جهت اختصار از ذکر آنان صرف نظر می کنیم.

در این روایت مزایایی ذکر شده است، همچون:

۱) حصر خلفاء در دوازده نفر.

۲) استمرار خلافت آن دوازده نفر تا قیامت.

۳) وابستگی عزّت و مناعت دین به آنان.

۴) قیام دین از جهت علمی و عملی به آنان . زیرا قائم بودن دین به خلفایی است که از جهت علمی بیان کننده معارف و حقایق دین، و از جهت عملی مجری حق و قوانین عادله دین باشند، و این دو مهمّ جز با شرایطی که خاصّه در خلفای دوازده گانه قائلند میسر نیست.

۵) تنظیر به نقبای بنی اسرائیل که کاشف از نصب الهی است، همچنان که از آیه کریمه : (**وَبَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً**)[۴۱۲] استفاده می شود.

۶) بودن همه آنان از قریش.

خلفایی که دارای این مزایا باشند آیا جز بر طریقه حقّه اثنی عشریه و دوازده امام (علیهم السلام) قابل انطباق می تواند باشد؟!

آیا در خلافت یزید و مانند آن، عزّت امر اسلام و گذران امر امت و حکومتی مانند نقبای بنی اسرائیل میسّر می گردد؟!

به آنچه گفته شد بعضی از محقّقین علمای عامّه نیز اعتراف کرده اند، که این احادیث نه قابل انطباق بر خلفای بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ـ چون کمتر از دوازده اند ـ و نه قابل حمل بر ملوک بنی امیّه ـ به

---

۶۲۷ و جلد ۸ صفحه ۴۱۰ ; تهذیب الکمال، جلد ۳، صفحه ۲۲۳ و جلد ۳۳، صفحه ۲۷۲، رقم ۷۳۳۵ ; الثقات، جلد ۷، صفحه ۲۴۱ ; طبقات المحدثین بأصبهان و الواردین علیها، جلد ۲، صفحه ۸۹ ; مسند أبی داود الطیالسی، صفحه ۱۰۵، رقم ۷۶۷ و صفحه ۱۸۰، رقم ۱۲۷۸ ; المعجم الأوسط، جلد ۱، صفحه ۲۶۳، رقم ۸۶۳ ; تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمّة الأربعة، صفحه ۵۳۸ و مصادر دیگر عامه.

کشف الغطاء ج۱ ص۷، عیون أخبار الرضا۷ ج۱ ص۴۹ باب۶ ح۹، الخصال ص۴۶۷ و... ، الأمالی للصدوق ص۳۸۶ المجلس الحادی والخمسون ح۴ وص۳۸۷ و... ، کمال الدین وتمام النعمة ص۶۸ و... و۲۷۱ و...، کفایة الأثر ص۳۵ و۴۹ و... ، روضة الواعظین ص۲۶۱ و۲۶۲، دلائل الإمامة ص۲۰، شرح الأخبار ج۳ ص۴۰۰، کتاب الغیبة ص۱۰۳ و... و۱۱۷ و۱۱۸ و۱۲۰ و...، الغیبة للطوسی ص۱۲۸ و...، مناقب آل أبی طالب ج۱ ص۲۹۵، العمدة ص۴۱۶ و... الطرائف ص۱۶۹ و... و مصادر دیگر خاصّه.

۴۱۲ . سوره مائده، آیه ۱۲ (و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب و [رئیس])

جهت ظلم و زیادتشان بر دوازده نفر ـ و نه قابل حمل بر ملوک بنی عباس ـ به جهت زیادتشان بر دوازده نفر و عدم مراعات آیه : (**قُلْ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**)[۴۱۳] ; این احادیث محملی ندارد جز ائمّه اثنی عشر از اهل بیت و عترت آن حضرت (علیهم السلام) ; زیرا آنان اعلم و اجل و اورع و اتقی و اعلای اهل زمانشان بودند نسباً ، و افضل آنها حسباً ، و اکرم آنها عندالله ; و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و توفیق آنان را به این منزلت شناختند.[۴۱۴]

و سدی در تفسیر خود نقل می کند: « که چون ساره از بودن هاجر کراهت داشت، خداوند وحی کرد به ابراهیم و فرمود: اسماعیل و مادرش را ببـر، و در بیت نبیّ تهامی ـ یعنی مکّه ـ منزلش بده، که هر آینه من ذریّه تو را منتشر می کنم، و آنها را سنگین قرار می دهم بر کسی که به من کافر شده، و از ذریّه او دوازده عظیم قرار می دهم.[۴۱۵] »

و این موافق است با آنچه در باب هفدهم از سفر تکوین تورات است که خدا به ابراهیم فرمود: « و امّا در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده بارور گردانم ، و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امّتی عظیم از وی بهوجود آورم. »

امامت دوازده امام به روایات صحیحه و نصّ متواتر از طرق خاصّه که مستغنی از بحث سندی است از معصوم ثابت است . در این مختصر به حدیث لوح که به سندهای متعدّد که بعضی از آنها معتبر است و بزرگان محدّثین آن را روایت کرده اند اکتفا می شود، و از آن مجموعه دو روایت ذکر می گردد:

اوّل : روایتی که شیخ صدوق (رحمه الله) از امام پنجم (علیه السلام) از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند، که گفت: وارد شدم بر فاطمه (علیها السلام) و در مقابل او لوحی بود که در آن اسمای اوصیا بود ; پس شمردم، دوازده نفر، آخر آنان قائم بود، سه از آنان محمد و چهار از آنان علی بود.[۴۱۶]

دوم : حدیثی است که مشتمل بر اخبار غیبی است و متن آن شاهد صدور از مقام عصمت است، که اکابر محدثین خاصه مانند شیخ مفید ، شیخ کلینی ، شیخ صدوق و شیخ طوسی(اعلی الله مقامهم) از عبدالرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام ششم (علیه السلام)نقل کرده اند، و مضمون قریب به روایت این است که:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: همانا من به تو حاجتی دارم، کدام وقت برای تو آسان تر است که تو را در خلوت ببینم، تا از آن سؤال کنم ؟

جابر گفت: هر وقتی که شما دوست بدارید.

---

٤١٣ . سوره شوری، آیه ۲۳ (بگو از شما بر تبلیغ بر رسالت خود ، مزدی نمی خواهم مگر دوستی در خویشان خود را)

٤١٤ . ینابیع المودّة، ج ۳ ص ۲۹۲

٤١٥ . کشف الغطاء، جلد ۱ صفحه ۷

٤١٦ . کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۲۶۹ .

پس در بعضی از ایام با جابر خلوت کرد، و به او فرمود: ای جابر، به من خبر ده، از لوحی که در دست مادرم فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده ای، و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته بود.

جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که در حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد مادرت فاطمه (علیها السلام) رفتم، و او را به ولادت حسین (علیه السلام) تهنیت گفتم، و در دو دست او لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرّد است، و در آن نوشته سفیدی، شبیه رنگ خورشید دیدم . به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟

پس فرمود: این لوحی است که خدا به رسول خود هدیه کرده است ; در آن اسم پدرم و اسم شوهرم، و اسم دو پسرم و اسم اوصیای از فرزندانم هست و پدرم آن را به من عطا فرموده که مرا به آن بشارت بدهد.

جابر گفت: مادرت فاطمه (علیها السلام) آن لوح را به من داد، و من آن را خواندم، و نسخه ای از آن نوشتم.

پدرم فرمود: ای جابر، آیا آن نسخه را بر من عرضه می کنی؟

گفت: آری. پس پدرم با او به منزل جابر رفت، پس صحیفه ای از پوست رقیق بیرون آورد، فرمود: ای جابر، تو در نوشته خود نظر کن تا من بر تو بخوانم.

جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را قرائت کرد، حرفی با حرفی مخالف نبود. جابر گفت: خدا را شاهد می گیرم که در لوح این چنین نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از خداوند عزیز حکیم برای محمد پیغمبر او، و نور او، و سفیر او، و حجاب او، و دلیل او، که روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل کرده است . ای محمّد، تعظیم کن اسمای مرا، و شکر کن نعمت های مرا، و انکار مکن آلای مرا (الطاف باطنی مرا) ، همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست. شکننده جبّاران، دولت رساننده به مظلومان، جزا دهنده روز جزا ; همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست، هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد، یا از غیر عدل من بترسد او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را به آن عذاب نکرده باشم ; پس مرا عبادت کن، و بر من توکّل کن، همانا پیغمبری نفرستادم که ایامش کامل شود، و مدّتش منقضی گردد، مگر آن که برایش وصیّی قرار دادم ; و همانا من فضیلت دادم تو را بر انبیا، و فضلیت دادم وصیّ تو را بر اوصیا، و گرامی داشتم تو را به دو شبلت و دو سبطت، حسن و حسین ; پس حسن را بعد از تمام شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه دار وحی خود قرار دادم، و او را اکرام کردم به شهادت و ختم کردم برای او به سعادت، پس او افضل از هر شهیدی است، و درجه او از تمام شهدا بالاتر است، کلمه تامه خود را با او، و حجت بالغه خودم را نزد او قرار دادم، به وسیله عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم،

اوّل آنان علی است، سید العابدین و زینت اولیای گذشته من، و پسر او شبیه جدّ محمود او، محمد است که باقر ـ شکافنده ـ علم من، و معدن حکمت من است، به زودی هلاک می شوند کسانی که در جعفر شک و ریب کنند، کسی که بر او ردّ کند، مثل کسی است که بر من ردّ کرده است، حقّ است قول از من که هر آینه مقام جعفر را گرامی می دارم، و او را در پیروان و یاوران و دوستانش مسرور می گردانم، بعد از او موسی است، که در زمان او فتنه کور تاریک فراگیر شود، برای این که رشته فرض من منقطع نمی شود، و حجت من مخفی نمی گردد، همانا اولیای من با جام سرشار سیراب می شوند، کسی که یکی از آنان را انکار کند نعمت من را انکار کرده است، و کسی که آیه ای از کتاب من تغییر دهد بر من افترا بسته است ; و هنگامی که منقضی شده مدّت موسی بنده من و حبیب من، و مختار من، وای بر افترا بندان و انکار کنندگان در علیّ، ولیّ من، و یاور من، و کسی که بارهای سنگین نبوّت را بر دوش او می گذارم، و او را به شدّت و قوّت در انجام آنها امتحان می کنم، او را عفریت مستکبری می کشد، و در شهری که آن را بنده صالح بنا کرده، پهلوی بدترین خلقِ من دفن می شود ; حق است قول از من، او را مسرور می کنم به محمد پسر او، و خلیفه او بعد از او، و وارث علم او، پس او معدن علم من، و موضع سرّ من و حجت من بر خلق من است، ایمان نمی آورد بنده ای به او مگر آن که بهشت را جایگاه او قرار می دهم، و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از اهل بیتش که همه آنان سزاوار آتش باشند می پذیرم ; و ختم می کنم به سعادت برای پسرش علیّ، ولیّ من و یاور من، و شاهد در خلق من، و امین من بر وحی من ; از او بیرون می آورم دعوت کننده به راهم، و خزینه دار علمم، حسن را ; و کامل می کنم آن را به پسر او، م ح م د، که رحمهٔ للعالمین است، بر اوست کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایوب ; در زمان او اولیای من ذلیل می شوند، و سرهای آنان را مانند سرهای ترک و دیلم به یکدیگر هدیه می کنند، کشته می شوند، و سوزانده می شوند، و ترسان و بیمناک و هراسانند، زمین به خونشان رنگین می شود، و ناله زنانشان بلند می شود، آنان به حق اولیای من هستند، به آنان هر فتنه کور تاریکی و سختی را دفع می کنم، و به آنان زلزله ها کشف و سنگینی ها و زنجیرها را دفع می کنم، آنانند که بر آنان است صلوات از پروردگارشان و رحمت پروردگارشان، و آنانند هدایت شدگان.[۴۱۷]

بعد از اتمام حدیث، ابوبصیر به عبدالرحمن بن سالم گفت: اگر در تمام روزگارت حدیثی به جز این حدیث نشنوی، همین یک حدیث تو را کفایت می کند، آن را از نا اهل پنهان بدار.

---

٤١٧ . اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۲۷ (باب ماجاء فی الاثنی عشر)

ادلّه امامت ائمّه معصومین (علیهم السلام) بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، ولی به منظور معرفت مقام والای امامت این بحث را به ذکر روایتی ختم می کنیم، و آن روایتی است که شیخ المحدّثین محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی (که نجاشی در شأن او می گوید: شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقهٔ، عین، و قریب به شش هزار روایت نقل فرموده) و او از احمد بن محمد بن عیسی (شیخ القمیّین و وجههم و فقیههم غیر مدافع، و از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام)) و او از حسن بن محبوب (که یکی از چهار رکن زمان خود و از فقهایی است که اجماع بر صحّت روایتی است که از او به سند صحیح نقل شود، و از اصحاب موسی بن جعفر و ابی الحسن الرضا (علیهما السلام) است) و او از اسحاق بن غالب (که گذشته از توثیق خاصّ ، کسی است که مانند صفوان بن یحیی از او روایت کرده است) و او از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت کرده است در خطبه ای که آن حضرت حال و صفات ائمّه را ذکر می کند، و چون لطف خاصّی در کلام امام (علیه السلام) است که قابل وصف نیست، قسمتی از متن حدیث ذکـر می شود :

عن أبی عبدالله (علیه السلام) **فی خطبهٔ له یذکر فیها حال الأئمّهٔ** (علیهم السلام) **و صفاتهم: انّ الله عزّ و جلّ أوضح بأئمّهٔ الهدی من أهل بیت نبیّنا عن دینه، و أبلج بهم عن سبیل منهاجه، و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه، فمن عرف من اُمّهٔ محمّد** (صلی الله علیه وآله وسلم)**واجب حقّ امامه، وجد طعم حلاوهٔ ایمانه، و علم فضل طلاوهٔ اسلامه، لأنّ الله تبارک و تعالی نصب الامام علماً لخلقه، و جعله حجهٔ علی أهل موادّه و عالمه، و ألبسه الله تاج الوقار، و غشّاه من نور الجبّار، یمدّ بسبب الی السماء، لاینقطع عنه موادّه، و لا ینال ما عند الله الاّ بجههٔ أسبابه، و لا یقبل الله أعمال العباد إلاّ بمعرفته، فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدّجی، و معمیّات السنن، و مشبّهات الفتن، فلم یزل الله تبارک و تعالی یختارهم لخلقه من ولد الحسین** (علیه السلام) **من عقب کلّ إمام یصطفیهم لذلک ویجتبیهم، و یرضی بهم لخلقه و یرتضیهم، کلّ ما مضی منهم إمام نصب لخلقه من عقبه إماماً علما بیّناً، و هادیاً نیّراً، و إماماً قیّماً، و حجّهٔ عالماً، أئمّهٔ من الله، یهدون بالحقّ و به یعدلون، حجج الله و دعاته و رعاته علی خلقه، یدین بهدیهم العباد و تستهـلّ بنورهم البلاد، و ینمو ببرکتهم التلاد، جعلهم الله حیاهٔ للأنام، و مصابیح للظلام، و مفاتیح للکلام، و دعائم للاسلام، جرت بذلک فیهم مقادیر الله علی محتومها.**

فالامام هو المنتجب المرتضی، و الهادی المنتجی، و القائم المرتجی، اصطفاه الله بذلک و اصطنعه علی عینه فی الذرّ حین ذرأه، و فی البریّهٔ حین برأه، ظلاّ قبل خلق نسمهٔ عن یمین عرشه، محبوّاً بالحکمهٔ فی علم الغیب عنده، اختاره بعلمه، و انتجبه لطهره، بقیهٔ من آدم (علیه السلام) **و خیرهٔ من ذریّهٔ نوح، و مصطفی من آل إبراهیم، و سلالهٔ من**

إسماعيل، و صفوة من عترة محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) **لم يزل مرعيّاً بعين الله، يحفظه و يكلؤه بستره، مطروداً عنه حبائل إبليس و جنوده، مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوث كلّ فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرّءاً من العاهات، محجوباً عن الآفات، معصوماً من الزّلات، مصوناً عن الفواحش كلّها، معروفاً بالحلم و البرّ فى يفاعه، منسوباً إلى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسنداً إليه أمر والده، صامتاً عن المنطق فى حياته.**

فإذا انقضت مدّة والده، إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته، و جاءت الإرادة من الله فيه إلى محبّته، و بلغ منتهى مدّة والده (عليه السلام) **فمضى و صار أمر الله إليه من بعده، و قلّده دينه، و جعله الحجّة على عباده، و قيّمه فى بلاده، و أيّده بروحه، و آتاه علمه، و أنبأه فصل بيانه، و استودعه سرّه، و انتدبه لعظيم أمــره، و أنبأه فضل بيان علمه، و نصبه علماً لخلقه، و جعله حجّة على أهل عالمه، و ضياء لأهل دينه، و القيّم على عباده، رضى الله به إماماً لهم ...**[۴۱۸].

---

۴۱۸ . اصول كافى، جلد ۱، صفحه ۲۰۳، كتاب الحجة باب نادر جامع فى فضل الامام وصفاته حديث ۲ (همانا خداوند عزّوجلّ به وسيله پيشوايان هدايت از اهل بيت پيغمبر ما ، دينش را واضح و راهش را روشن كرد، و باطن چشمه هاى علمش را بهوسيله آنان گشود، پس هركس از امّت محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) حق واجب امامش را بشناسد طعم حلاوت ايمانش را بيابد، و فضل خرّمى اسلامش را بداند، زيرا خداوند تبارك و تعالى امام را نشانه اى بر خلقش نصب كرده، و او را حجّت بر اهل فيوضات و جهانش قرار داده، و تاج وقار را بر او پوشانده، و او را به نور جبّار پوشانده است.

او به سببى به سوى آسمان كشيده مى شود، فيوضاتش از او منقطع نمى شود، و آنچه نزد خداست جز به جهت اسباب او به دست نمى آيد، و خداوند اعمال بندگانش را جز به معرفت او قبول نمى كند. پس او عالم است به مشكلات تاريكى كه بر او وارد مى شود، و معمّاهاى سنّتها و مشبّهات فتنه ها. خداوند تبارك و تعالى هميشه ائمّه را از اولاد حسين (عليه السلام)، از فرزند هر امامى براى خلق خود اختيار مى كند، و آنان را براى امور خلق انتخاب نموده و بر مى گزيند، و خدا به آنان براى خلق خود راضى و آنان را مى پذيرد.

هرگاه يكى از ايشان رحلت كند از فرزندان او امامى بزرگوار آشكار ، رهبرى نور بخش ، پيشوايى سرپرست و حجتى عالِم براى خلقش نصب نمايد، پيشوايانى از طرف خداوند كه به حقّ هدايت مى كنند، و به حقّ داورى مى كنند ـ و مردم را به حقّ راست مى دارند ـ حجّتهاى خدا و داعيان به او و مديران بر خلق خدا از جانب او مى باشند، بندگان خدا به هدايت آنان دينداد مى شوند، و شهرها به نور ايشان روشن و آشكار مى شود، و به بركت ايشان ثروتهاى كهنه نموّ مى كند.

خداوند ايشان را حيات مردم و چراغهاى تاريكى و كليدهاى كلام و پايه هاى اسلام قرار داده است، مقدّرات حتمى خداوند به آن در ايشان جارى شده است. پس امام همان برگزيده پسنديده و هدايت كننده محرم اسرار ، و قائمى است كه اميد به اوست. خداوند او را به آن برگزيده، و هنگامى كه در عالم ذرّ او را آفريده به نظر خود او را ساخته، و در خلق و مردم قبل از اين كه جانداری بيافريند، او را سايه اى در يمين عرش آفريده، در حالى كه بخشيده شده به او حكمت در علم غيب نزد خداوند، او را به علم خود اختيار كرده و به جهت طهارتش او را برگزيده، در حالى كه باقى مانده از آدم (عليه السلام) و اختيار شده از ذريّه نوح (عليه السلام)، و برگزيده از آل ابراهيم (عليه السلام) و سلاله از اسماعيل (عليه السلام) و تصفيه شده از عترت محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) است.

هر چند هر جمله ای از این حدیث شریف شرح مفصّلی دارد، ولی به بیان بعضی از نکات در چند جمله اکتفا می شود:

الف : امام (علیه السلام) در جمله اوّل موضوع خطبه را ائمّه هدی (علیهم السلام) قرار داده، چون ضرورت وجود امام برای امّت روشن است : (**يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ**)[۴۱۹] و امام امّت هم باید امام هدایت باشد، چنان که خداوند متعال فرموده است: (**وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**)[۴۲۰]، (**إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**)[۴۲۱] . معرفت امامِ هدایت نیز متوقّف بر معرفت هدایت است، و معرفت هدایت محتاج به مطالعه و تدبّر در آیات وارده در این موضوع در قرآن مجید است که عدد آن بیش از دویست و نود می باشد، و شرح هر یک در این مختصر نمی گنجد، زیرا هدایت، کمال خلقت است : (**قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**)[۴۲۲]، (**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الاعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى**)[۴۲۳] و هدایت هر مخلوقی به تناسب خلقت اوست، و چون خلقت انسان بر اساس احسن تقویم است هدایت او بالاترین کمال عالَم امکان است، و بزرگترین نعمتی است که به اشرف مخلوقات عنایت شده : (**وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرَطًا مُسْتَقِيمًا**)[۴۲۴] . در این حدیث شریف امام به عنوان « **ائمّة الهدی** » عظمت مقام امامت را بیان کرد، و بلکه برای اهل نظر خصایص امام را روشن نمود، که چنین ملزومی چه لوازمی دارد ; و بعد از اجمال ، به تفصیل پرداخت و از نقش وجود امام در دین شروع کرد، که خداوند تفسیر قانون خود را به آرای خلق که معرض خطا و اختلاف است وا گذار نکرده، زیرا با این دو آفت ، غرض از تشریع دین نقض شده ، و به جای نور هدایت، امّت به ظلمات ضلالت گرفتار می شود ; بلکه به ائمه هدی

همیشه به نظر خدا از او مراقبت شده، و به ستر خود او را حفظ و مواظبت می نماید، در حالی که از او دامهای شیطان و لشکرش رانده شده، پیش آمدهای شب هنگام و افسون هر فاسقی از او دفع شده، رو آوران بدی از او رو برگردانیده شده، از فسادها مبرا، و از آفتها محجوب، و از لغزشها معصوم، و از همه زشتیها مصون.

در جوانی به حلم و نیکوکاری معروف، و در انتها و پیری به عفّت و علم و فضل منسوب، اعتماد شده به او امر پدرش، در حالی که از سخن گفتن در زمان حیات پدرش ساکت بوده، پس آنگاه که مدّت پدرش منقضی شد تا این که مقدّرات خداوند نسبت به او به پایان رسید، و خواست خدا او را به سوی محبّت خود رساند، و نهایت مدّت پدرش برسید پس او رحلت نمود، و امر خدا بعد از او به وی رسید، و امر دین خود را به گردن او نهاد و او را حجّت بر بندگان و سرپرست خود در بلادش قرار داد، و او را به روح خود مؤیّد کرد، و علم خود را به او داد، و او را به بیان فصل خود ـ که حق را از باطل جدا می کند ـ خبر داد، و سرّ خود را به او سپرد، و او را برای امر عظیم خود دعوت نمود، و او را به فضل بیان علم خود خبر داد، و او را عَلَم خلق خود نصب کرد، و حجّت بر اهل جهانش و روشنایی برای اهل دینش و سر پرست بر بندگانش قرار داد، او را به امامت برای امّت پسندید...)

۴۱۹ . سوره اسراء، آیه ۷۱ (روزی که بخوانیم هر مردمی را به پیشوای ایشان)

۴۲۰ . سوره سجده، آیه ۲۴ (و قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما)

۴۲۱ . سوره رعد، آیه ۷ (این است و جز این نیست که تو انذار کننده ای ، و برای هر قومی هدایت کننده ای است)

۴۲۲ . سوره طه، آیه ۵۰ (گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت کرد)

۴۲۳ . سوره اعلی، آیه ۱ تا ۳ (تسبیح بگو، نام پروردگارت را که برتر است، آن که آفرید پس تسویه کرد، و آن که تقدیر کرد پس هدایت نمود)

۴۲۴ . سوره فتح، آیه ۲ (و تمام کند نعمتش را بر تو، و هدایت کند تو را به راهی راست)

نقطه های ابهامی را که برای بشر در اصول و فروع دین پیدا می شود واضح کرده است : « **ان الله عزّ و جلّ اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه** ».

ب : چون انسان به مقتضای فطرت ، در جستجوی خالق و آفریننده خویش است، و این فطرت جز به رسیدن به راه خدا ـ که دین خداست ـ و استقامت بر آن راه ، به مقصود خود نایل نخواهد شد : (**قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُواْ إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَ مَنِ اتَّبَعَنِي**)[۴۲۵] و با این که عوامل انحراف از راه خدا ـ از خطاها و هوسها و راهزنان این راه از شیاطین جنّ و انس ـ در هر زمان به فرموده قرآن موجود است : (**وَ لاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ**)[۴۲۶]، (**اِشْتَرَواْ بِأَيَـتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ**)[۴۲۷] وجود راهبری لازم است که غرض از تکوین این فطرت ـ که رسیدن به خداست ـ و تشریع صراط مستقیم دین ـ که راه رسیدن به خداست ـ به روشنگری او محقّق شود : « **وابلج عن سبیل منهاجه** ».

ج : غرض از خلقت عقل در انسان ، رسیدن به حقیقت علم و معرفت است، و استدعای ذاتی انسان از خالقِ عقل و ادراک این است که : پروردگارا هر چیز را چنان که هست به من بنمایان، و می خواهد بداند از کجا آمده و در کجاست و به کجا می رود، و آغاز و انجام وجود خود و جهان چیست؟ و عطش ادراک انسان جز به رسیدن به آب حیات علم الهی رفع نخواهد شد، و گرنه عاقبت حکمت هم که حیرة الکمل است، آن است که بداند که نمی داند . به این جهت وجود انسانی الهی لازم است که راه به چشمه های علوم الهی داشته باشد و به دست او لب تشنگان حقیقت سیراب شوند، و غرض از تکوین عقل و ادراک حاصل شود، چنان که امام (علیه السلام)در نصّ معتبر فرمود : « **من زعم ان الله یحتج بعبد فی بلاده ثم یستر عنه جمیع ما یحتاج الیه فقد افتری علی الله** »[۴۲۸].

آری ! این گمان که خداوند متعال کسی را بر بنده ای حجّت قرار دهد، و آنچه او به آن محتاج است از آن حجّت بپوشاند و علم آنها را به او ندهد ، افترایی است که منشأ آن نشناختن علم و قدرت و حکمت لایتناهی است، از این جهت فرمود: « **و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه** ».

د : « **والبسه تاج الوقار** » تاج وقاری که بر سر امام است علم و قدرت است : « **فدلالة الامام فیما هی ؟ قال: فی العلم و استجابة الدعوة** »[۴۲۹] زیرا منشأ اضطراب و سبکی انسان ، جهل و عجز است و چون امام معلّم کتاب خداست ـ و به نصّ حدیث ثقلین بین او و کتاب الله جدایی نیست، و کتاب هم به مقتضای (**وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ**

---

۴۲۵ . سوره یوسف، آیه ۱۰۸ (بگو این است راه من، دعوت می کنم به سوی خدا بر بصیرت، من و هر کس پیروی کند مرا)

۴۲۶ . سوره أنعام، آیه ۱۵۳ (و پیروی نکنید راه ها را که پراکنده کند شما را از راه او)

۴۲۷ . سوره توبه، آیه ۹ (فروختند آیات خدا را به بهایی کم، پس بازداشتند از راه او، هر آینه زشت است آنچه که می کردند.)

۴۲۸ . بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۳۹

۴۲۹ . بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۲۴(پس نشانه امام در چیست؟ فرمود: در علم و استجابت دعوت)

الْكِتَـبَ تِبْيَـنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ)[۴۳۰] بیان هر چیزی است ـ ممکن نیست به هر علمی که در کتاب خداست محیط نباشد، و این نکته از این حدیث معتبر استفاده می شود:

« **عن ابن بکیر عن ابی عبدالله** (علیه السلام) **قال : کنت عنده فذکروا سلیمان و ما اعطی من العلم و ما اوتی من الملک، فقال لی: و ما اعطی سلیمان بن داود انّما کان عنده حرف واحد من الاسم الاعظم، و صاحبکم الذی قال الله قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب، و کان و الله عند علیّ علم الکتاب، فقلت: صدقت و الله، جعلت فداک** »[۴۳۱]

و امام با ارتباط به امر الله صاحب دعوت مستجابه است، و با این علم و قدرت ، ملبّس به تاج وقار است.

هـ : « **و غشّاه من نور الجبّار** » چون نور به اسم مقدّس جبّار اضافه شده و مضاف به هر اسمی از اسماء الهی خصوصیّت آن اسم را به مقتضای اضافه کسب می کند، و خداوند به اسم مقدّس جبّار، جبر کننده هر انکساری است « **یا جابر العظم الکسیر** »[۴۳۲]لذا امام از نور جبّار پوشیده شده است تا شکستهایی را که بر پیکر اسلام و مسلمین پیدا می شود به آن نور جبر کند.

و : « **ائمّة من الله یهدون بالحق و به یعدلون** » امام کسی است که به اختیار خدا مختار، و به اصطفاء و برگزیدن او مصطفی، و به انتخاب او مجتبی برای امامت و رهبری است ; به این جهت هر امامی که از دنیا برود خداوند پس از او نصب کند امامی را، که عَلَمی آشکار، و هدایت کننده ای نور بخش، و رهبری سرپرست، و حجّتی عالِم باشد ، تا غرض از خلقت انسان و بعثت پیغمبران که در دو کلمه خلاصه می شود حاصل شود، و آن دو کلمه ، هدایت به حقّ و عدالت به حقّ است که عصاره حکمت نظری و عملی و منتهای کمال عقلی و ارادی انسان است، و تحقّق این دو امر هم جز به وسیله عقلی که هر چیزی را چنانچه هست بداند، و اراده ای که هر کار را چنانچه سزاوار است انجام دهد ـ که همان صاحب منصب عصمت علمی و عملی است ـ ممکن نیست، و به این جهت فرمود : « **ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون** ».

---

۴۳۰ . سوره نحل، آیه ۸۹(و نازل کردیم بر تو کتاب را بیان کننده ای برای همه چیز)

۴۳۱ . بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۷۰(ابن بکیر گفت: نزد ابی عبدالله (علیه السلام) بودم، پس یاد کردند سلیمان را و آنچه او از علم و ملک داده شده، پس فرمود برای من: و چه به سلیمان بن داوود داده شده، این است و جز این نیست که نزد او یک حرف از اسم اعظم بود، و صاحب شما آن کسی است که خداوند فرموده: « بگو کفایت می کند به الله که شاهد است بین من و بین شما و آن کس که نزد اوست علم کتاب » و بود والله نزد علیّ علم کتاب. پس گفتم: راست گفتی والله، فدایت شوم)

۴۳۲ . بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۹ (ای جبر کننده استخوان شکسته)

ز : « اصطفاه الله بذلک و اصطنعه علی عینه فی الذّر حین ذرأه » امام کسی است که خداوند متعال در عالم ذرّ ، گوهر وجود او را در یمین عرش خود ساخته است و زیرنظر خود تربیت کرده، و در علم غیبی که نزد اوست که احدی راه به آن ندارد : (**إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُول**)[۴۳۳] به او حکمت بخشیده است ; و در این نشأه از جهت نَسَب ، بهترین ذریّه نوح و برگزیده آل ابراهیم و سلاله اسماعیل و صفوه از عترت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)است. و جسم او مبرّا از تمام عیوب و روح او معصوم از هر لغزش و مصون از هر گناه است.

ابلیسی که گفت: (**فَبِعِزَّتِکَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**)[۴۳۴] از ذات قدس او به قدرت : (**إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَـنٌ**)[۴۳۵] مطرود است.

« و صار امر الله الیه من بعد » امرالّلهی که بعد از هر امامی به امام بعد از او می رسد امری است که در حدیث صحیح امام ششم (علیه السلام) فرمود: **« انّ الله واحد متوحد بالوحدانیهٔ، متفرد بامره فخلق خلقا فقدّرهم لذلک الامر، فنحن هم یا ابن ابی یعفور، فنحن حجج الله فی عباده و خزّانه علی علمه و القائمون بذلک »**.[۴۳۶]

ح : «وایّده بروحه» روحی که خدا امام را به آن مؤیّد کرده است روحی است که در حدیث صحیح ابی بصیر گفت: « شنیدم از ابی عبدالله (علیه السلام) که می گفت: (**وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**)[۴۳۷] خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل، با احدی از کسانی که گذشتند به غیر محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) نبوده، و او با ائمّه است و آنان را به استقامت مدد می کند... »[۴۳۸]

« و آتاه علمه » و علم خود را به او داده است . به نصّ صحیح از امام پنجم (علیه السلام) برای خدا دو علم است، علمی که به جز او کسی آن را نمی داند، و علمی که به ملائکه و پیغمبران تعلیم کرده، و آنچه به ملائکه و فرستادگانش تعلیم کرده امام می داند.[۴۳۹]

---

٤٣٣ . سوره جنّ، آیه ۲۷ (مگر آن کسی که پسندد از رسول)

٤٣٤ . سوره ص، آیه ۸۲ ، ۸۳ (پس به عزّت تو سوگند که هر آینه گمراهشان سازم همگی را، جز بندگان تو از ایشان که خالص شده باشند)

٤٣٥ . سوره حجر، آیه ۴۲ (همانا بندگان من برای تو بر آنها نیست سلطنتی)

٤٣٦ . کافی ، جلد ۱، صفحه ۱۹۳ (همانا خداوند یکی است، متوحد به یگانگی است و متفرّد است به امرش، پس آفرید خلقی را و مقدّر کرد او را برای آن امر، پس ما همانان هستیم یا ابن ابی یعفور، پس ما حجّتهای خدا هستیم در بندگانش و خزینه داران او هستیم بر علمش ، و قائم به آن هستیم)

٤٣٧ . سوره اسراء، آیه ۸۵ (و می پرسند تو را از روح، بگو روح از امر پروردگار من است)

٤٣٨ . کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷۳

٤٣٩ . بحار الانوار، جلد۲۶، صفحه ۱۶۳

« **و استودعه سرّه** » و سرّ خود را به او سپرده، و در حدیث صحیح ابوالحسن (علیه السلام)فرمود: سرّ الله را خدا به جبرئیل سپرد، و جبرئیل به محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) سپرد، و محمّد به هر کس که خدا خواست سپرد.[۴۴۰]

ط : « **رضی الله به اماماً لهم** » تردیدی نیست که امّت نیازمند به امام است، و امام امّت باید مرضیّ خدا باشد، خدایی که بین علم و جهل، علم را می پسندد : (**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَيَعْلَمُونَ**)[۴۴۱]، و بین سلامت و آفت، سلامت را می پسندد : (**يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَنَهُ سُبُلَ السَّلَـمِ**)[۴۴۲] و بین حکمت و سفاهت، حکمت را می پسندد : (**يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**)[۴۴۳] و بین عدل و فسق، عدل را می پسندد : (**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِحْسَـنِ**)[۴۴۴]و بین حق و باطل، حق را می پسندند : (**وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَـطِلُ إِنَّ الْبَـطِلَ كَانَ زَهُوقًا**)[۴۴۵] و بین صواب و خطا، صواب را می پسندد : (**لاَ يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَـنُ وَ قَالَ صَوَبًا**)[۴۴۶] . کسی را به امامت امّت می پسندد که امامت او امامت علم و عدل و سلامت و حکمت و صواب و حقّ و هدایت باشد; و با آن که انتخاب احسن محبوب خداست : (**اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**)[۴۴۷] و امر به اخذ به احسن می کند : (**وَأْمُرْ قَومَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا**)[۴۴۸] و امر به قول احسن می کند : (**وَ قُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**)[۴۴۹] و هنگام مجادله، امر به جدال به احسن می کند : (**وَ جَـدِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**)[۴۵۰] و هنگام دفع، امر به دفع به احسن می کند : (**اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**)[۴۵۱] و خود جزا به احسن می دهد : (**وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ**)[۴۵۲] و احسن الحدیث

---

٤٤٠ . بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۷۵

٤٤١ . سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا برابرند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند)

٤٤٢ . سوره مائده، آیه ۱۶ (هدایت می کند به او خداوند ، کسی را که پیروی کند رضای او را به راه های سلامت)

٤٤٣ . سوره بقرة، آیه ۲۶۹ (خدا می دهد حکمت را به هر کس که می خواهد ، و به هر کس که حکمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

٤٤٤ . سوره نحل، آیه ۹۰ (همانا خداوند أمر می کند به عدل و احسان)

٤٤٥ . سوره اسراء، آیه ۸۱ (و بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابود شدنی بود)

٤٤٦ . سوره نباء، آیه ۳۸ (سخن نمی گویند مگر آن کس که خداوند رحمان به او اذن دهد، و صواب گفت)

٤٤٧ . سوره زمر، آیه ۱۸ (آنان که می شنوند گفتار را، پس پیروی می کنند نیکوتر آن را)

٤٤٨ . سوره اعراف، آیه ۱۴۵ (و امر کن قوم خودت را که بگیرند به نیکو تر آن)

٤٤٩ . سوره اسراء، آیه ۵۳ (و بگو برای بندگان من که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است)

٤٥٠ . سوره نحل، آیه ۱۲۵ (و مجادله کن با آنان به آنچه که آن نیکوتر است)

٤٥١ . سوره مؤمنون، آیه ۹۶ (دفع کن به آنچه که آن نیکوتر است)

٤٥٢ . سوره نحل، آیه ۹۷ (و هر آینه البته جزا می دهیم ایشان را به نیکوتر از آنچه که بودند عمل می کردند)

را نازل می کند : (**اَللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ**)[۴۵۳] آیا ممکن است برای امامت امّت به جز احسن که اکمل و افضل و اعلم و اعدل و جامع صفاتی است که در این حدیث است کسی را بپسندد؟!

و با آن که امر به اتباع احسن مستلزم متبوعیت احسن است ، چگونه ممکن است به امامت و متبوعیت غیر احسن راضی شود؟!

(**وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ**)[۴۵۴] و به این جهت فرمود: « **و انتدبه لعظیم امره و انبأه فضل بیان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجهٔ علی اهل عالمه و ضیاء لاهل دینه و القیم علی عباده رضی الله به اماماً لهم** ».

---

٤٥٣ . سوره زمر، آیه ۲۳ (خدا نازل کرد بهترین حدیث را)

٤٥٤ . سوره مائده، آیه ۵۰ (و کیست نیکوتر از خدا در حکم برای قومی که یقین دارند)

امام زمان (علیه السلام)

نظر به روایت فریقین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که می فرماید : کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است،[۴۵۵] هر چند معرفت تفصیلی امام زمان (علیه السلام) میسّر نیست، ولی به معرفت اجمالی به نحو اختصار اکتفا می شود.

وجود امام معصوم در هر زمان ، به دلیل عقلی و نقلی لازم است، که در بحث امامت گذشت.

دلیل عقلی

اجمال بعضی از ادلّه عقلیّه این است که نبوّت و رسالت به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم)ختم شد، ولی قرآنی که بر آن حضرت نازل شده ـ برای همیشه ـ برنامه تعلیم و تربیت انسان است، و نیازمند به معلّم و مربّی می باشد، و قوانین آن برای تضمین حقوق انسان مدنیّ بالطّبع است و محتاج به مفسّر و مجری است. زیرا غرض از بعثت محقّق نمی شود مگر به وجود معلّمی که عالم باشد به آنچه در قرآن است، و متخلّق باشد به اعلی مرتبه فضایل اخلاقی ـ که مقصود از « **انّما بعثت لاتمّم مکارم الأخلاق** »[۴۵۶] است ـ و همچنین منزّه باشد از هر خطا و هوای، تا غرض خداوند که کمال علمی و عملی انسان است حاصل شود : (**إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّـلِحُ يَرْفَعُهُ**).[۴۵۷]

خلاصه این که قرآن کتابی است که به منظور اخراج تمام افراد بشر از ظلمات فکری و اخلاقی و عملی ، و ورود به عالم نور نازل شده است : (**كِتَـابٌ أَنْزَلْنَـهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُمَـتِ إِلَى النُّورِ**)[۴۵۸] و حصول چنین منظوری ممکن نیست مگر به وسیله انسانی که خود از تمام ظلمات رسته، و افکار و اخلاق و اعمال او سراسر نور باشد، و این همان امام معصوم است.

و اگر چنین انسانی نباشد تعلّم کتاب و حکمت و قیام به قسط در امّت چگونه میسّر می شود؟ و قرآنی که برای رفع اختلاف آمده، از ناحیه افکار خطا کار و نفوسِ اسیر هواها و هوسها، خود وسیله و ابزار اختلاف می گردد.

آیا خداوندی که در خلقت انسان، برای مراعات احسن تقویم، از نقش ابرو برای صورت او فرو گذار نکرده، ممکن است کتابی به منظور مذکور بفرستد و غرض از ارسال رُسُل و انزال کتب را که تصویر سیرت انسان در احسن تقویم است باطل کند؟!

---

٤٥٥ . رجوع شود به پاورقی صفحه بعد، شماره ۲ و ۳.

٤٥٦ . بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰(این است و جز این نیست که مبعوث شدم برای این که تمام کنم مکارم اخلاق را)

٤٥٧ . سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می رود سخنان پاک، و عمل صالح را او بالا می برد)

٤٥٨ . سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به سوی تو تا بیرون بیاوری مردم را از ظلمات به سوی نور)

با توجّه به آنچه گذشت روشن می شود نکته کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ـ که در کتب عامّه روایت شده « **من مات بغیر امام مات میتهٔ جاهلیهٔ** »[۴۵۹] و آنچه در کتب خاصّه به مضامین متعدد از ائمّه معصومین (علیهم السلام) وارد شده، مثل کتاب حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)به مأمون در شرایع دین « **و ان الارض لاتخلو من حجهٔ الله تعالی علی خلقه فی کل عصر و اوان، و انّهم العروهٔ الوثقی** » **الی ان قال:** « **و من مات و لم یعرفهم مات میتهٔ جاهلیهٔ** ».[۴۶۰]

اکنون که تأثیر وجود چنین شخصیتی در اکمال دین و اتمامِ نعمتِ هدایت روشن شد، اگر خدا دین خود را به نبودِ او ناقص بگذارد، یا در اثر عدم امکان وجود اوست، یا در اثر عدم قدرت و یا عدم حکمت خداست، و با وضوح بطلان هر سه، ضرورت وجود او ثابت می شود.

و حدیث ثقلین که مورد اتّفاق فریقین است دلیل وجود چنین شخصیّتی است که او از قرآن و قرآن از او برای همیشه جدا شدنی نیست ; و چون حجّت خدا بر خلق حجّت بالغه است ، ابن حجر هیتمی ـ که تعصّب او در برابر مذهب حقّ پوشیده نیست ـ می گوید: « و الحاصل انّ الحثّ وقع علی التمسک بالکتاب و بالسنهٔ و بالعلماء بهما من اهل البیت و یستفاد من مجموع ذلک بقاء الأمور الثلاثهٔ الی قیام الساعهٔ، ثم اعلم ان لحدیث التمسک بذلک طرقاً کثیرهٔ وردت عن نیف و عشرین صحابیاً.[۴۶۱] »

در این سخن اعتراف می کند که تمام امّت به مقتضای روایتی که بیست و چند نفر از اصحاب از پیغمبر خدا روایت کرده اند ، مأمورند به تمسّک به کتاب و سنّت و علمای از اهل بیت، و استفاده می شود از مجموع آن ، بقا و ماندگاری این سه امر تا قیام قیامت.

مذهب حقّ جز این نیست که باید همراه قرآن عالِمی از اهل بیت ، که آگاه به جمیع آنچه در قرآن است، باشد ; کسی که تمام امّت ـ بدون استثنا ـ مأمور به تمسّک به کتاب و سنّت و او هستند، و هدایت هر کس بستگی به این تمسّک دارد.

دلیل نقلی

اعتقاد شیعه به امام دوازدهم (علیه السلام) و ظهور آن حضرت به نصّ متواتر از معصومین (علیهم السلام)ـ که یکی از طرق اثبات امامت است ـ ثابت می باشد.

---

٤٥٩ . (کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را به مرگ جاهلیت مرده است) المعجم الکبیر، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۸ ; مسند الشامیین، جلد ۲، صفحه ۴۳۷ ; مسند امام احمد بن حنبل، جلد ۴، صفحه ۹۶ و کتب دیگر .

٤٦٠ . عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، جلد ۲، صفحه ۱۲۲ (و به تحقیق زمین خالی نمی مانَد از حجّت خداوند تعالی بر خلق او در هر عصری و زمانی، و آنها هستند رشته محکم [تا آن جا که فرمود] و هر کس بمیرد و نشناسد آنان را ، به مرگ جاهلیت مُرده است) .

٤٦١ . الصواعق المحرقهٔ، صفحه ۱۵۰

در قرآن مجید آیاتی است که در کتب عامّه و خاصّه به ظهور حکومت آن حضرت تفسیر شده، که بعضی از آنها ذکر می شود:

۱ ـ (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)[۴۶۲]

ابو عبدالله گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام) می گوید: « و امّا بقای مهدی ، پس به تحقیق در کتاب و سنّت آمده است ; امّا کتاب ، پس به تحقیق سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند عزّوجلّ (**لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشرِکُونَ**)گفته است: « **هو المهدی من عترة فاطمه علیها السلام** ».[۴۶۳]

۲ ـ (اَلَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَـهُمْ یُنْفِقونَ)[۴۶۴]

فخر رازی می گوید: « بعضی از شیعه گفته اند که مراد به غیب ، مهدی منتظر است، که در قرآن و خبر، به او وعده داده است ; امّا قرآن : (**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکُمْ وَ عَمِلُوا الَّصلِحَـتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الارْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ**)[۴۶۵] ; و امّا خبر، قول پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که فرمود : **"لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من أهل بیتی یواطیء إسمه إسمی و کنیته کنیتی، یملأ الأرض عدلا و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً** "[۴۶۶] پس از آن اشکال می کند که تخصیص مطلق بدون دلیل باطل است ».[۴۶۷]

فخر رازی ـ با تسلیم در مقابل دلالت قرآن و خبر پیغمبر نسبت به مهدی موعود ، و اعتراف به این که غیب شامل آن حضرت است ـ پنداشته که شیعه قائل به اختصاص غیب به آن حضرت است، و غفلت نموده که شیعه آن حضرت را یکی از مصادیق غیب می داند.

۳ ـ (وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلاَ تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ)[۴۶۸]

ابن حجر می گوید: « مقاتل بن سلیمان و پیروان او از مفسّرین گفته اند که این آیه در مهدی نازل شده است ».[۴۶۹]

---

٤٦٢ . سوره توبه، آیه ۳۳ (اوست آن که فرستاد پیغمبر خود را به هدایت و دین حقّ ، تا آن را بر هر دینی غالب کند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند)

٤٦٣ . البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحه ۵۲۸ (در کتاب کفایة الطالب)

٤٦٤ . سوره بقرة، آیه ۳ (کسانی که ایمان می آورند به غیب ، و به پامی دارند نماز را ، و از آنچه به آنان روزی کردیم انفاق می کنند)

٤٦٥ . سوره نور ، آیه ۵۵ ; معنی این آیه در سطور آینده خواهد آمد .

٤٦٦ . اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز ، هر آینه طولانی می کند خدا آن روز را تا بیرون آید مردی از اهل بیت من، که اسم او برابر با اسم من است، و کنیه او کنیه من است، زمین را پر می کند از عدل و قسط آن چنان که پر شده است از جور و ظلم)

٤٦٧ . التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۲۸

٤٦٨ . سوره زخرف، آیه ۶۱ (و همانا آن علمی است به ساعت ، پس شک نورزید بدان و مرا پیروی کنید ، این است راهی راست)

٤٦٩ . الصواعق المحرقه، صحفه ۱۶۲

۴ ـ (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّـلِحَـتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الارْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِى لاَيُشْرِكُونَ بِى شَيْئًا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَ لِكَ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْفَـسِقُونَ).[۴۷۰]

که به آن حضرت و حکومتش تفسیر شده است.[۴۷۱]

۵ ـ (إن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَـقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).[۴۷۲]

کلمه « **ءَايَةً** » در این آیه کریمه ، به ندای آسمانیِ هنگام ظهور آن حضرت (علیه السلام) ـ که تمام اهل زمین آن را می شنوند ـ تفسیر شده است، و آن ندا این است : « **الا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه و فيه** ».[۴۷۳]

۶ ـ (وَ نُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ فِى الارْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَرِثِيـنَ).[۴۷۴]

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: دنیا پس از رو گردانی ها و چموشی های خود به ما رو می آورد، مانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خود، و بعد از آن ، این آیه را تلاوت کرد.[۴۷۵]

۷ ـ (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الارْضَ يَرِثُهَا عِبَادِىَ الصَّلِحُونَ).[۴۷۶]

این آیه به آن حضرت و اصحاب ایشان تفسیر شده[۴۷۷]، و مضمون این آیه که حکومت صالحان در زمین است در زبور داوود موجود است:

کتاب مزامیر (زبور داوود) مزمور سی و هفتم از آیه ۲۹: « و امّا نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود، و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود ; دهان صالح حکمت را بیان می کند، و زبان او انصاف را ذکر می نماید، شریعت خدای وی در دل اوست، پس قدمهایش نخواهد لغزید ».

---

٤٧٠ . سوره نور، آیه ۵۵ (و عده داد خدا آنان را که ایمان آوردند از شما ، و کارهای شایسته به جا آوردند ، که هرآینه خلیفه قرار دهد البته آنان را در زمین، چنانکه خلیفه قرار داد آنان را که پیش از ایشان بودند، و هر آینه با قوّت و تمکّن گرداند البتّه برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان، و هر آینه تبدیل کند البتّه خوف آنان را به امن، تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند، و هر کس پس از آن کفر ورزد پس آنها خارج از فرمانند)

٤٧١ . التفسیر الکبیر، فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۲۸ ; غیبت نعمانی، شیخ طوسی (رحمه الله)، صفحه ۱۷۷، تفسیر القمی ج۱ ص۱۴ و مصادر دیگر

٤٧٢ . سوره شعراء، آیه ۴ (اگر بخواهیم نازل کنیم بر ایشان آیتی از آسمان ، پس بگردد گردنهاشان برای آن خاضع)

٤٧٣ . ینابیع المودة، ج ۳ ص ۴۴۸ (آگاه باشید، هر آینه حجّت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، پس پیروی کنید او را که حقّ با او و در اوست)

٤٧٤ . سوره قصص، آیه ۵ (و اراده داریم که منّت بگذاریم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شدند، و آنان را پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارثین قرار دهیم)

٤٧٥ . نهج البلاغه، شماره ۲۰۹ از حِکَم امیرالمؤمنین (علیه السلام)

٤٧٦ . سوره انبیا، آیه ۱۰۵ (و هر آینه به تحقیق نوشتیم در زبور بعد از ذکر ، که وارث زمین می شوند بندگان صالح من)

٤٧٧ . بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۴۷، رقم ۶

کتاب مزامیر ، مزمور هفتاد و دوم از آیه ۱: « ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده، و عدالت خویش را به پسر پادشاه، و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود، و مساکین تو را به انصاف ; آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد، وتلها نیز در عدالت مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد، و ظالمان را زبون خواهد ساخت، از تو خواهند ترسید مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات ; او مثل باران بر علف زارِ چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارش هایی که زمین را سیراب می کند ; در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود ، مادامی که ماه نیست نگردد ; و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا، و از نهر تا اقصای جهان، به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد، و دشمنان او خاک را خواهند لیسید ».

روایات عامّه و خاصّه نیز نسبت به آن حضرت به حدّ تواتر است. ابوالحسین ابری ـ که از بزرگان علمای عامّه است ـ می گوید: « به تحقیق اخبار متواتر و مستفیض شده است به کثرت راویان آن اخبار از مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) در مهدی و این که او از اهل بیت آن حضرت است، و هفت سال حکومت می کند، و زمین را پر از عدل می کند و عیسی علیه الصلاة و السلام خروج می کند، پس او را بر قتل دجّال کمک می کند و او بر این امّت امامت می کند، و عیسی پشت سر اوست »[۴۷۸].

شبلنجی در نورالابصار می گوید: « اخبار از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متواتر است که آن حضرت از اهل بیت اوست، و او زمین را پر از عدل می کند ».[۴۷۹]

ابن ابی الحدید می گوید: « و به تحقیق اتّفاق فِرَق از مسلمین همگی واقع شده است بر این که دنیا و تکلیف منقضی نمی شود مگر بر آن حضرت ».[۴۸۰]

زینی دحلان می گوید: « و احادیثی که در آن احادیث ذکر ظهور مهدی آمده است بسیار است متواتر است ».[۴۸۱]

خصوصیات حضرت مهدی (علیه السلام)

تحریر خصوصیات و مزایای آن حضرت در این مختصر نمی گنجد، ولی به چند خصوصیّت که در روایات عامّه و خاصّه آمده است اشاره می شود:

---

۴۷۸ . تهذیب التهذیب، جلد ۹، صفحه ۱۲۶ (در ترجمه محمد بن خالد الجندی)

۴۷۹ . نور الابصار، صفحه ۱۸۹

۴۸۰ . شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۹۶

۴۸۱ . الفتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۳۳۸.

۱ ـ در نماز جماعت تقدّم با افضل است، چنان که در روایات عامّه و خاصّه آمده است : « **إمام القوم وافدهم فقدموا أفضلكم** »[۴۸۲] و هنگام ظهور آن حضرت و قیام حکومت حقّه او عیسی بن مریم از آسمان به زمین می آید و بر طبق روایات عامّه و خاصّه به آن حضرت اقتدا می کند.[۴۸۳]

او کسی است که از کلمهٔ الله ، روح الله ، زنده کننده مرگان به اذن الله و رسول صاحب عزم خدا ، افضل است ، و وجاهتش نزد خدا، و قربش به ساحت ذو الجلال نیز بیشتر است; و هنگام نماز که هنگام عروج الی الله است، عیسی بن مریم او را امام خود قرار می دهد، و به زبان او با خدا سخن می گوید.

گنجی در البیان بعد از اعتراف به صحّت اخبار وارده در امامت آن حضرت در نماز و جهاد، و اجماعی بودن این تقدّم و امامت، با بیان مفصّلی ثابت می کند که آن حضرت به ملاک این امامت از عیسی افضل است.[۴۸۴]

در عقد الدرر باب اوّل از سالم أشل روایت می کند که گفت : « شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیهما السلام)، که می گوید: موسی (علیه السلام) نظر کرد در نظر اوّل به آنچه به قائم آل محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) عطا می شود، پس موسی گفت: پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده، به او گفته شد: که او از ذریّه احمد است ; در نظر دوم هم مثل همان را یافت، و همچنان درخواست کرد، و همان جواب را شنید ; در نظر سوم هم مانند آن را دید و همچنان گفت، و همان جواب را شنید ».[۴۸۵]

با آن که موسی بن عمران پیغمبر صاحب عزم خداست، و کلیم الله است : (**وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا**)[۴۸۶] و خداوند او را با نُه آیه مبعوث کرد : (**وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ ءَايَـٰتٍ بَيِّنَـٰتٍ**)[۴۸۷] و مقرّب درگاه باری تعالی است : (**وَ نَـٰدَيْنَـٰهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الايْمَنِ وَ قَرَّبْنَـٰهُ نَجِيًّا**)[۴۸۸]، آیا چه مقام و منزلتی برای آن حضرت دید که آرزوی آن داشت و سه مرتبه آن مقام را درخواست کرد.

آرزوی موسی بن عمران مقام آن حضرت را ، واقعیّتی است که نیاز به حدیث و روایتی ندارد، زیرا تنها امامت آن حضرت برای پیغمبر صاحب عزمی مانند عیسی، برای آرزوی این مقام کفایت می کند ; گذشته از این نتیجه ، خلقت عالم و آدم و ثمره بعثت تمام انبیا از آدم تا به خاتم در چهار امر خلاصه می شود:

---

٤٨٢ . بغیهٔ الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۵۶ رقم ۱۳۹ (امام قوم کسی است که از همه جلوتر بر خداوند متعال وارد می شود، پس مقدّم بدارید افضل خودتان را) ; وسائل الشیعهٔ، کتاب الصلاهٔ ـ ابواب صلاهٔ الجماعهٔ، باب ۲۶، جلد ۸ ، صفحه ۳۴۷.

٤٨٣ . الصواعق المحرقهٔ ص ۱۶۴، فتح الباری ج ۶ ص ۳۵۸ و قریب به این مضمون در صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳ ; رصحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۹۴ ; سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۱ ; عقد الدرر، باب دهم و کتب دیگر عامّه.

الغیبهٔ نعمانی، صفحه ۷۵ ; بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۷۲ و کتب دیگر خاصّه.

٤٨٤ . البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحه ۴۹۸.

٤٨٥ . عقد الدرر، باب اوّل، صفحه ۲۶، الغیبهٔ نعمانی ص ۲۴۰.

٤٨٦ . سوره نساء، آیه ۱۶۴ (و خداوند با موسی سخن گفت ، سخن گفتنی)

٤٨٧ . سوره اسراء، آیه ۱۰۱ (و هر آینه به تحقیق به موسی نُه آیه آشکار دادیم)

٤٨٨ . سوره مریم، آیه ۵۲ (و ندا دادیم او را از جانب طور ایمن ، و مقرّب کردیم او را در حالی که راز می گفت)

الف : اشراق نور معرفت و عبادت خدا بر عرصه گیتی که ظهور : (**وَ أَشْرَقَتِ الارْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**)[۴۸۹] است.

ب : احیای زمین به حیات علم و ایمان که بیان : (**اعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الارْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**)[۴۹۰] است.

ج : حکومت حقّ و زوال باطل که تجلّی . (**وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَـطِلُ إِنَّ الْبَـطِلَ كَانَ زَهُوقاً**)[۴۹۱] است.

د : قیام عموم ناس به قسط و عدل، که علّت غائیّه ارسال جمیع رسل و انزال جمیع کتب است : (**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَـتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَـبَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**).[۴۹۲]

و ظهور تمام این آثار به دست قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است : « **يملأ الله به الأرض قسطاً وعدلا كما ملئت جوراً وظلماً** »[۴۹۳] و این مقامی است که آرزوی تمام انبیا از آدم تا به عیسی است.

۲ ــ عنوان آن حضرت در روایات عامّه و خاصّه خلیفهٔ الله است : « **يخرج المهدى و على رأسه غمامة فيها مناد ينادى هذا المهدى خليفة الله فاتبعوه** »[۴۹۴] و به مقتضای اضافه خلافت به اسم مقدّس الله ، وجود آن حضرت آیت جمیع اسمای حسنی است.

۳ ــ علوّ مقام آن حضرت ، از مقام اصحاب آن حضرت روشن می شود که نمونه ای از آن در روایات خاصّه این است: (عدد آنان عدد اهل بدر[۴۹۵]، و بر آنان شمشیرهاست، بر هر شمشیری کلمه ای نوشته شده که مفتاح هزار کلمه است.[۴۹۶]

و در روایات عامّه روایت صحیحه ای است به شرط بخاری و مسلم ، که حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص نقل کرده و قسمتی از آن این است که: « **لا يستوحشون الى احد و لا يفرحون باحد يدخل فيهم على**

---

٤٨٩ . سوره زمر، آیه ۶۹ (و درخشید زمین به نور پروردگارش)

٤٩٠ . سوره حدید، آیه ۱۷ (بدانید هر آینه خدا زنده می کند زمین را بعد از مرگش)

٤٩١ . سوره اسراء، آیه ۸۱ (و بگو حقّ آمد و نابود شد باطل، همانا باطل نابود شدنی بود)

٤٩٢ . سوره حدید، آیه ۲۵ (هر آینه به تحقیق فرستادیم فرستادگانمان را به بیّنات ، و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم به قسط)

٤٩٣ . بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۱۲۶ (خداوند پر می کند زمین را به او از قسط و عدل ، همان طور که پر شده است از ظلم و جور) ; قریب به همین مضمون در: البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، صفحه ۵۰۵ (کتاب کفایهٔ الطالب) ; صحیح ابن حبّان، جلد ۱۵، صفحه ۲۳۸ ; المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۱۴ ; مسند احمد بن حنبل، جلد ۳، صفحه ۳۶ ; مسند ابی یعلی، جلد ۲، صفحه ۲۷۴ رقم ۹۸۷ و کتب دیگر.

٤٩٤ . بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۸۱ (خروج می کند مهدی در حالی که بر سر او قطعه ابری است که در آن ندا کننده ای است که ندا می کند: این مهدی خلیفه خداست پس او را تبعیت کنید) ; و عنوان خلیفهٔ الله در المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۴۶۴ ; سنن ابن ماجهٔ، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۷ ; مسند احمد بن حنبل، جلد ۵، صفحه ۲۷۷ ; نور الابصار، صفحه ۱۸۸ ; عقد الدرر الباب الخامس، صفحه ۱۲۵ و کتب دیگر آمده است.

٤٩٥ . بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۵۷

٤٩٦ . بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۸۶

عدهٔ اصحاب بدر لم یسبقهم الاولون و لا یدرکهم الآخرون و علی عدهٔ اصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر. »[۴۹۷]

۴ ـ به مقتضای خصوصیّت خاتمیّت که در رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و آن حضرت است خصوصیات جسمی و روحی و اسمی خاتم در آن حضرت ظهور کرده است ، که ختم نبوّت به پیغمبر و ختم وصایت به آن حضرت است، و همچنین فتح دین به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ختم آن به مهدی موعود است و در روایات عامّه و خاصّه به این امر توجّه شده، و از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است : « **المهدی منا یختم الدین بنا کما فتح بنا** »[۴۹۸] .

افتتاح و اختتام دین به ابی القاسم محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) کنیةً و اسماً و صورةً و سیرةً ، با تعدد شخص به خاتم النبیّین و خاتم الوصیّین ، برای اهل نظر حکایت از مقام و منزلتی می کند که فوق ادراک و بیان است.

بعضی از روایات وارده در این خصوصیّت ذکر می شود:

الف : از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که فرمود: « بیرون می آید مردی از امّت من که اسم او برابر با اسم من و خلق او خلق من است، پس زمین را پر از عدل و قسط می کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد ».[۴۹۹]

ب : روایت صحیحه از جعفر بن محمّد (علیهما السلام) از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود: « مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، و شبیه ترین مردم به من است در خَلق و خُلق، برای او غیبت و حیرتی است که خلق از دینشان گمراه شوند، پس در آن هنگام مانند شهاب ثاقب رو می آورد، پس زمین را پر از قسط و عدل می کند، همچنان که پر شده است از ظلم و جور ».[۵۰۰]

ج : نصّ صحیح از امام ششم جعفر بن محمّد(علیهما السلام) از آباء بزرگوارش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود: « کسی که انکار کند قائم از فرزندان مرا، پس به تحقیق مرا انکار کرده است ».[۵۰۱]

---

۴۹۷ . المستدرک علی الصحیحین، جلد ۴، صفحه ۵۵۴ (نمی ترسند تا از دیگری مدد بگیرند، و نه خشنود می شوند به احدی که در جماعت آنان داخل شود، شماره آنان شماره اصحاب بدر است، نه بر آنان سبقت گرفتند اوّلین و نه به آنان می رسند آخرین، و بر شماره اصحاب طالوتند که با او از نهر گذشتند.)

۴۹۸ . الصواعق المحرقه، صفحه ۱۶۳ (مهدی از ما است ، دین خدا به ما ختم می شود همچنان که به ما گشوده شد) ; قریب به این مضمون در المعجم الأوسط، جلد ۱، صفحه ۵۶ ; عقد الدرر الباب السابع، صفحه ۱۴۵ و کتب دیگر عامّه ; بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۹۳ و کتب دیگر خاصّه آمده است.

۴۹۹ . صحیح ابن حبّان، جلد ۸، صفحه ۲۹۱، رقم ۶۷۸۶ و کتب دیگر.

۵۰۰ . کمال الدین و تمام النعمهٔ، باب ۲۵، رقم ۴، صفحه ۲۸۷

۵۰۱ . کمال الدین و تمام النعمهٔ، باب ۳۹، رقم ۸، صفحه ۴۱۲

د : شیخ صدوق اعلی الله مقامه به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری که از اکابر ثقات است نقل می کند، که گفت: « داخل شدم بر حسن بن علی (علیهما السلام)، و اراده داشتم که از او سؤال کنم از جانشین بعد از خودش.

در ابتدا آن حضرت فرمود: یا احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجّتی برای خدا بر خلقِ خودش خالی نگذاشته و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت، به او بلا را از اهل زمین دفع می کند، و به او باران را نازل می کند، و به او برکات زمین را بیرون می آورد.

پس گفتم: یابن رسول الله بعد از تو امام و خلیفه کیست؟

پس آن حضرت برخاست شتابان داخل خانه شد، بعد بیرون آمد، و بر شانه آن حضرت پسری سه ساله بود که گویا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود: یا احمد بن اسحاق اگر بزرگواریِ تو بر خدای عزّ و جلّ و بر حجج او نبود پسرم را به تو نشان نمی دادم، این پسر همنام و هم کنیه پیغمبر خداست، کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می کند، همچنان که از جور و ظلم پر شده است. یا احمد بن اسحاق مَثَل او در این امّت مَثَل خضر و مَثَل ذی القرنین است، و الله هر آینه غیبتی خواهد کرد که از هلاکت نجات پیدا نمی کند مگر کسی که خدا او را بر قول به امامت این پسر ثابت کرده، و به او توفیق دعا به تعجیل فرج او را داده است.

پس احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من، آیا علامتی هست که قلب من به آن مطمئن شود؟

آن پسر به عربی فصیح فرمود: « **انا بقیّة اللّه فی ارضه و المنتقم من اعدائه** » من بقیّة الله هستم در زمین خدا ، و انتقام گیرنده ام از دشمنان خدا ، ای احمد بن اسحاق بعد از دیدن، طلبِ اثر مکن.

پس احمدبن اسحاق گفت: بیرون آمدم مسرور وشادمان،فردای آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم: یابن رسول الله، خشنودی من به منّتی که بر من نهادی بزرگ شد ; پس چیست سنّتی که در این پسر از خضر و ذی القرنین جریان دارد؟

فرمود: طولانی شدن غیبت، یا احمد.

گفتم: یابن رسول الله هر آینه غیبت این پسر طولانی می شود؟

فرمود: بلی به پروردگارم قسم، تا زمانی که بیشتر قائلین به این امر، از این امر برگردند، و باقی نماند مگر کسی که خداوند عزّ و جلّ از او عهد گرفته برای ولایت ما، و ایمان را در دل او نوشته، و او را به روحی از خودش مؤیّد کرده است . یا احمد بن اسحاق، این امری است از امر خدا، و سرّی است از سرّ خدا، و غیبی است از غیب خدا، پس بگیر آنچه دادم به تو و آن را کتمان کن و از شاکرین باش ، که فردا در علّیین با ما خواهی بود ».[۵۰۲]

۵ ـ ظهور آن حضرت به روایتی که عامّه و خاصّه نقل کرده اند از کنار خانه خداست، و جبرائیل از یمین او و میکائیل از یسار اوست، و چون مَلَکی که واسطه افاضه علوم و معارف الهیّه که حوایج معنوی انسان است جبرائیل

---

۵۰۲ . کمال الدین و تمام النعمة، صفحه ۳۸۴ ; ینابیع المودّة، صفحه ۴۵۸

است، و مَلَکی که واسطه افاضه ارزاق و حوایج مادّی آدمی است میکائیل است، کلید خزینه علوم و ارزاق در اختیار آن حضرت است[۵۰۳] ; و با صورتی ظهور می کند که در روایات عامّه و خاصّه، آن رخساره به کوکب درّی[۵۰۴] تشبیه شده است ; و « **له هیبة موسی و بهاء عیسی و حکم داوود و صبر أیوب** »[۵۰۵] و با پوششی که به تعبیر امام هشتم (علیه السلام) . « **علیه جیوب النور تتوقد من شعاع ضیاء القدس** ».[۵۰۶]

۶ ـ زمان ظهور آن حضرت ـ به روایتی که شیخ طوسی در الغیبة و صاحب عقد الدرر ذکر کرده اند ـ روز عاشورا است[۵۰۷]، تا تفسیر (**یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِه وَ لَوْ کَرِهَ الْکَـفِرُونَ**)[۵۰۸] ظاهر شود، و شجره طیّبه اسلام که به خون پاکِ امام حسین (علیه السلام) آبیاری شده، به دست آن حضرت به ثمر رسد، و آیه کریمه : (**وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَـناً**)[۵۰۹] بر مصداق اعلای خود تطبیق شود.

طول عمر آن حضرت (علیه السلام)

آنچه ممکن است موجب شبهه در ذهن ساده اندیشان شود طول عمر آن حضرت است، ولی باید دانست که طول عمر یک انسان ـ حتی تا چندین هزار سال ـ نه محال عقلی است و نه محال عادی ; زیرا محال عقلی آن است که به اجتماع یا ارتفاع دو نقیض منتهی شود، مثل آن که می گوییم: هر چیزی یا هست یا نیست، یا هر عددی زوج است یا فرد، که اجتماع و ارتفاع هر دو عقلا محال است ; و محال عادی آن است که به نظر عقل ممکن است ولی مخالف قوانین طبیعت است ; مانند آن که انسانی در آتش بیفتد و نسوزد.

طول عمر انسان و بقای سلولهای بدن به حال نشاط جوانی نه از قسم اوّل است و نه از قسم دوم، بنابراین اگر حیات انسانی مانند نوح (علی نبیّنا و علیه السلام) نهصد و پنجاه سال یا بیشتر واقع شد، پس زیاده بر آن هم ممکن است . به این جهت است که دانشمندان در جستجوی یافتن راز بقای حیات و نشاط جوانی بوده و هستند، همچنان که با قواعد علمی به وسیله اختلاف ترکیب اتمهای فلزات ، می توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بیمه کرد، و آهنی که زنگار می گیرد و تیزاب آن را می خورد به طلای نابی آفت ناپذیر تبدیل می شود .

بنابراین طول عمر یک انسان از نظر عقلی و علمی ممکن است، هر چند راز آن برای بشر کشف نشده باشد.

---

۵۰۳ . عقد الدرر الباب الخامس و فصل اوّل الباب الرابع، صفحه ۶۵، الأمالی للمفید ص ۴۵

۵۰٤ . فیض القدیر، جلد ۶، صفحه ۳۶۲، رقم ۹۲۴۵ ; کنز العمال، جلد ۱۴، صفحه ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۶ ; ینابیع المودّة، ج ۲ ص ۱۰۴ و ج ۳ ص ۲۶۳ و کتب دیگر عامّه . بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۱۷ ، ۲۲۲ و جلد ۵۱، صفحه ۸۰ و موارد و کتب دیگر خاصّه.

۵۰۵ . بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۰۳ (برای اوست هیبت موسی ، و بهاء عیسی ، و حُکم داوود و صبر ایوب)

۵۰٦ . بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحه ۱۵۲ (بر اوست جامه های نور که روشن می شود به ضیای قدس)

۵۰۷ . الغیبة، صفحه ۴۵۲ و ۴۵۳ ; عقد الدرر الباب الرابع، فصل اوّل، صفحه ۶۵

۵۰۸ . سوره صف، آیه ۸ (اراده می کنند که خاموش کنند نور خدا را به دهانهایشان، و خداوند تمام کننده نور خود است، اگر چه کراهت داشته باشند کافران)

۵۰۹ . سوره اسراء، آیه ۳۳ (کسی که مظلوم کشته شد پس به تحقیق برای ولیّ او سلطنت قرار دادیم)

گذشته از این که اعتقاد به امام زمان (علیه السلام) در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت مطلقه خداوند متعال، و اعتقاد به نبوّت انبیا و تحقّق معجزات است، به این جهت قدرتی که آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت می کند، و سحر ساحران را در کام عصای موسی نابود می نماید، و مرده را به دم عیسی زنده می کند، و اصحاب کهف را قرنها در خواب ـ بدون مدد غذا ـ نگه می دارد، برای او نگه داشتن انسانی هزاران سال با نشاط جوانی به جهت حکمت بقای حجّت در زمین و نفوذ مشیّت به غلبه حق بر باطل ، سهل و آسان است : (**إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ**).[۵۱۰]

دیر زمانی نیست که قبر شیخ صدوق در ری باز شد و بدن تازه او نمایان گشت، و روشن شد که قانون طبیعت در مورد پیکر او استثنا خورده، و عوامل فساد از تأثیر در اندراس بدن او عقیم گشته است . اگر عموم قانون طبیعت در مورد شخصی که به دعای امام زمان (علیه السلام) به دنیا آمده، و کتابی به عنوان کمال الدین و تمام النعمه به نام آن حضرت نوشته است تخصیص بخورد، تخصیص آن در مورد خلیفه خدا و وارث جمیع انبیا و اوصیا تعجّب ندارد.

معجزاتی از حضرت مهدی (علیه السلام)

شیخ الطایفه در کتاب الغیبهٔ می گوید: « و امّا ظهور معجزاتی که دلالت بر صحّت امامت او در زمان غیبت دارد بیشتر از آن است که احصا شود »،[۵۱۱] اگر عدد معجزات تا زمان شیخ ـ که در سنه ۴۶۰ هجری وفات نموده است ـ بیش از حدّ احصا باشد، تا زمان ما چه اندازه خواهد بود؟

اکنون در این مختصر به دو آیت که از مشهورات است اکتفا می شود، و خلاصه آن به نقل علی بن عیسی إربلی[۵۱۲] که عندالفریقین ثقه است، این است : مردمان برای امام مهدی قصص و اخباری را در خوارق عادات نقل می کنند که شرح آنها طولانی است و من دو قصّه که قریب به عهد زمان خودم اتّفاق افتاده و جماعتی از ثقات اخوانم نقل کرده اند ذکر می کنم:

۱ ـ در شهر حلّه بین فرات و دجله مردی به نام اسماعیل بن حسن بود که بر ران چپ او جراحتی به مقدار قبضه انسانی بیرون آمد، که اطبّای حلّه و بغداد او را دیدند و گفتند علاج و چاره ندارد ; پس به سامرا رفت، و دو امام علی الهادی و حسن عسکری (علیهما السلام) را زیارت کرد، و به سرداب رفت، و دعا و تضرّع به درگاه خدا، و استغاثه به امام مهدی کرد ; پس به دجله رفت و غسل کرد، و جامه خود را پوشید، دید چهار اسب سوار از دروازه شهر بیرون آمدند، یکی پیر مردی بود نیزه به دست، و جوان دیگری که بر او قبای رنگین بود، و پیر مرد طرف راست راه، و دو جوان طرف چپ راه، و جوانی که با قبای رنگین بود بر راه بود.

---

۵۱۰ . سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست امر اوست هرگاه اراده کند چیزی را، که بگوید برای او باش پس می باشد)

۵۱۱ . الغیبهٔ، شیخ طوسی ، صفحه ۲۸۱

۵۱۲ . کشف الغمهٔ، جلد ۲، صفحه ۴۹۳

صاحب قبای رنگین فرمود : تو فردا روانه اهلت می شوی؟ گفت: بلی . فرمود : جلو بیا، تا ببینم درد تو چیست؟ پس جلو رفت و جوان آن زخم و جراحت را به دستش فشرد و بر زین سوار شد، پیر مرد گفت: رستگار شدی ای اسماعیل، این امام بود.

آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می رفت، امام فرمود: برگرد.

اسماعیل گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: مصلحت در برگشتن توست. باز گفت: از تو هرگز جدا نمی شوم. پیر مرد گفت: اسماعیل حیا نمی کنی؟ امام دو مرتبه به تو فرمود برگرد، مخالفت می کنی؟

ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات کرد، و فرمود: ای اسماعیل، وقتی به بغداد رسیدی، ابوجعفر ـ یعنی خلیفه مستنصر بالله ـ تو را طلب می کند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر، و بگو به فرزند ما رضا ، نامه ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می رسانم که آنچه می خواهی به تو عطا کند.

بعد با اصحابش به راه افتاد، و اسماعیل ایستاده نظاره گر آنان بود تا غایب شدند . ساعتی بر زمین نشست متأسّف و محزون، و از مفارقت آنها گریه می کرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند: چرا چهره ات متغیّر است؟ گفت: شما سواره هایی را که از شهر خارج شدند شناختید کِه بودند؟ گفتند: آنان افراد شریفی هستند که گوسفند دارند، گفت: آنها امام و اصحاب او بودند، و امام دست بر مرض من کشید.

چون جای زخم را دیدند که اثری از آن نمانده، جامه هایش را پاره کردند . خبر به خلیفه رسید، ناظری فرستاد، که از حال او تحقیق کند.

اسماعیل شب را در خزانه گذراند، و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا بیرون رفت . مردم با او وداع کردند و او حرکت کرد تا رسید به قنطره عتیقه، دید مردم ازدحام کرده اند و از هر کس که وارد می شود، اسم و نسبش را می پرسند، و چون او را شناختند به نشانه هایی که داشتند، جامه هایش را پاره کردند و به تبرّک بردند.

ناظر به بغداد قضیّه را نوشت، وزیر یکی از رفقای اسماعیل را به نام رضی الدین طلب کرد تا از صحّت خبر تحقیق کند، چون آن شخص به اسماعیل رسید و پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غشّ کرد، و چون به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد . وزیر اطبّایی را که معالج او بودند خواست، و چون او را معاینه کردند و اثری ندیدند گفتند: این کار مسیح است، وزیر گفت: ما می دانیم کار کیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد، خلیفه از او قصّه را سؤال کرد، وقتی ماجرا را حکایت کرد، خلیفه هزار دنیار به او داد، اسماعیل گفت: من جسارت آن را ندارم که یک ذرّه از آن بگیرم، خلیفه گفت: از که می ترسی؟ گفت: از آن که این رفتار را با من کرد، او به من گفت: از أبی جعفر چیزی نگیر ; پس خلیفه گریه کرد.

علی بن عیسی گفت: که من این قصّه را برای جماعتی نقل می کردم، و شمس الدین پسر اسماعیل در مجلس حاضر بود و من او را نمی شناختم، گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسیدم که ران پدرت را در حالی که مجروح بود دیدی؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم، ولکن قصّه را از پدر و مادرم و خویشاوندان و همسایگان شنیدم، و دیدم ران پدرم را که در موضع آن جراحت موی روییده بود.

علی بن عیسی می گوید: پسر اسماعیل حکایت کرد که پدرم بعد از صحّت چهل مرتبه به سامرا رفت به امید این که شاید دوباره او را ببیند.

۲ ـ علی بن عیسی می گوید : سید باقی بن عطوه علوی حسنی حکایت کرد برای من که پدرش عطوه به وجود امام مهدی (علیه السلام) ایمان نداشت و می گفت: اگر بیاید و مرا از این مرض خوب کند، من او را تصدیق می کنم، و مکرّر این مطلب را می گفت.

هنگامی که وقت نماز عشا جمع بودیم، صیحه پدر را شنیدیم، با سرعت نزد او رفتیم گفت: امام را دریابید، که همین ساعت از نزد من بیرون رفت.

بیرون آمدیم کسی را ندیدیم، برگشتیم نزد پدر، گفت: شخصی بر من وارد شد، و گفت: یا عطوه، گفتم: لبیّک، گفت: منم مهدی، آمده ام تو را از مرضت شفا بدهم، بعد دست مبارکش را کشید و ران مرا فشرد و رفت، و از آن وقت به بعد عطوه مانند غزال راه می رفت.

راه بهره مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت

هر چند امام زمان (علیه السلام) غایب از انظار است، و این غیبت موجب محروم شدن امّت از قسمتی از برکات وجود آن حضرت است که متوقف بر ظهور است، ولی قسمتی از فیوضات ، وابسته به ظهور نیست.

او همچون آفتابی است که ابر غیبت نمی تواند مانع تأثیر اشعّه وجود او در قلوب پاکیزه شود، مانند اشعّه خورشید که در اعماق زمین جواهر نفیسه را می پروراند، و حجاب ضخیم سنگ و خاک مانع استفاده آن گوهر از آفتاب نمی شود.

و چنان که بهره مند شدن از الطاف خاصّه خداوند به دو طریق میسّر است:

اوّل: جهاد فی الله ، به تصفیه نفس از کدورتهایی که مانع از انعکاس نور عنایت اوست.

دوم: اضطرار ، که رافع حجاب بین فطرت و مبدأ فیض است : (**أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**)[۵۱۳] ; همچنین استفاده از واسطه فیض خدا که اسم اعظم و مَثَل اعلای اوست نیز به دو طریق ممکن است:

اوّل : تزکیه فکری و خلقی و عملی که فرمود : « **اما تعلم أن أمرنا هذا لاینال إلاّ بالورع** ».[۵۱۴]

دوم : انقطاع از اسباب مادّی و اضطرار . و از این طریق ، بسیاری از کسانی که بیچاره شدند، و کارد به استخوان آنها رسید، و به آن حضرت استغاثه کردند نتیجه گرفتند.

---

۵۱۳ . سوره نمل، آیه ۶۲ (آیا کیست که اجابت می کند مضطر را زمانی که او را بخواند، و بر طرف می کند سوء را)

۵۱٤ . بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۷۱ (آیا نمی دانی که هر آینه أمر ما نیل نمی شود مگر به ورع)

در خاتمه به قصور و تقصیر نسبت به ساحت قدس آن حضرت اعتراف می کنیم، او کسی است که خدا به او نور خود را، و به وجود او کلمه خود را تمام کرده است ; و او کسی است که کمال دین به امامت و کمال امامت به اوست، و دعای وارد در شب میلاد او این است:

« اللّهم بحق لیلتنا هذه و مولودها و حجّتک و موعودها التی قرنت الی فضلها فضلک، فتمّت کلمتک صدقاً و عدلا، لامبدّل لکلماتک و لا معقّب لاِیاتک، و نورک المتعلّق و ضیاءُک المشرق و العلم النور فی طخیاء الدیجور الغائب المستور جلّ مولده و کرم محتده، و الملائکهٔ شهّده و الله ناصره و مؤیّده اذا آن میعاده، و الملائکهٔ امداده، سیف الله الذی لاینبو، و نوره الذی لایخبو، و ذو الحلم الذی لایصبو... ».[۵۱۵]

۵۱۵ . مصباح المتهجّد، صفحه ۸۴۲

فروع دین

در این مختصر مجالی برای بحث از حکمتها و اسرار فروع دین نیست، زیرا فروع دین مقرّراتی است نسبت به احوال شخصی و اجتماعی انسان و رابطه وی با خالق و خلق ، که فقه قسمتی از آن چهل و هشت کتاب می شود; ولی از این مجموعه به مختصری از حکمت نماز و زکات اشاره می کنیم .

الف : نماز

نماز مشتمل بر اجزا ، شرایط و موانعی است، که حکمت بعضی از آنها ذکر می شود:

شرط اباحه در مکان نماز گزار او را متوجّه می کند که تجاوز به حقّ کسی نکند، و اشتراط نماز به طهارت از خبث و حدث ، او را متوجّه می کند نجاستی که به آب شسته می شود ، یا کدورتی که مثلا از جنابتی بی اختیار در آینه روح پیدا می شود، موجب بطلان نماز ، و مانع از اقبال به ذوالجلال و الاکرام است . پس نجاست اعمال قبیحه همچون دروغ ، خیانت ، ظلم ، جنایت و اخلاق رذیله چه تأثیری در محرومیّت انسان از حقیقت نماز که معراج مؤمن است می گذارد.

فصول اذان ، که اعلان حضور در محضر خداست ، و اقامه ، که مقدّمه مهیّا شدن روح برای پرواز به مقام قُرب است مشتمل بر خلاصه معارف دین است.

فقط تأمّل در شروع اذان و اقامه به تکبیر ، و ختم آن دو به تهلیل کفایت می کند که تعلیم و تربیت اسلام را نشان دهد، و چون اوّل تکبیر « **الله** » و آخر تهلیل هم « **الله** » است، نمازگزار در مکتب نماز می آموزد : (**هُوَ الاوَّلُ وَ الاخِرُ**).[۵۱۶]

۱) ابتدا و انتهای اذان و اقامه به کلمه « **الله** » ، و استحباب اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپِ مولود، و تلقین محتضر به کلمه توحید، یعنی این که افتتاح و اختتام زندگی انسان باید به نام خدا باشد.

با آن که دو مرتبه بعد از تکبیر شهادت به « **لا اله الاّ الله** » داده می شود، در آخر هم این جمله تکرار می شود ; و این کاشف از نقش این کلمه طیّبه در کمال علمی و عملی انسان است.

این جمله از جهت لفظ و معنی دارای خصوصیاتی است:

حروف آن همان حروف کلمه « **الله** » است، و چون زبان بدون اظهار می تواند به آن مشغول باشد ریا در آن راه ندارد ; و مشتمل بر نفی و اثباتی است که اعتقاد راسخ به آن، به نفی باطل و اثبات حقّ در اعتقادات و اخلاق و اعمال منتهی می شود ; و معنای حدیث سلسلة الذهب آشکار می گردد که : « **کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی** ».[۵۱۷]

---

۵۱۶ . سوره حدید، آیه ۳ (اوست اوّل و آخر)

۵۱۷ . بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۲۳ (کلمه لا اله الاّ الله حصار من است، پس هر کس در حصار من داخل شد از عذاب من در امان است)

و بشریّت عمق بیان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را درک می کند که فرمود: « **قولوا لا إله إلاّ الله تفلحوا** »[۵۱۸] و این منفی و مثبت است که جان بشر را به مرکز برق وجود متصل ، و به نور فلاح و رستگاری منوّر می نماید.

با تصفیه روحِ نماز گزار به تدبّر در « **لا اله الاّ الله** » هنگام آن می رسد که بگوید: (**إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَـوَتِ وَالارْضَ حَنِیفًا وَ مَآ أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ**)[۵۱۹] و با توجه به « فاطر السموات و الارض » از زمین و آسمانها می گذرد، و با هفت تکبیر از هفت حجاب هم می گذرد، و با بلند کردن دستها تا بنا گوش آنچه غیر خداست پشت سر می اندازد و به تکبیرِ او از هر وصفی ، و از هر حدّی که « **الله أکبر من أن یوصف** » پرده اوهام و افکار را در مقابل عظمت او پاره می کند، و آماده سخن گفتن با خدا می شود ; چرا که نماز سخن انسان است با خدا، و قرآن سخن خداست با انسان، ولی سخن انسان با خدا در نماز با کلام خدا شروع می شود، زیرا به غیر آنچه او به انسان آموخته ، ستایش او ممکن نیست، و به حرمت کلام خدا گفتار او لایق شنیدن می شود : « **سمع الله لمن حمده** ».

نماز به مقتضای : « **لا صلاة له اِلاّ ان یقرأ بها** »[۵۲۰] باید مشتمل بر حمد باشد، و همچنان که قرآن که تکلّم خالق با خلق است با سوره حمد شروع می شود ، نماز هم که تکلّم خلق با خالق است با سوره حمد شروع می شود.

نمازگزار باید حمد و سوره را به قصد قرائت کلام خدا بخواند، ولی رسیدن به روح نماز ، با توجّه به معانی و اشارات و لطایفی که در اقوال و افعال نماز است حاصل می شود ; از این رو به بعضی از خصوصیاتی که در سوره حمد است اشاره می نمـاییم:

در این سوره معرفت مبدأ و معاد، و اسماء و صفات خداوند متعال، و عهد خدا با انسان و عهد انسان با خداست،و به حسب بعضی از روایات[۵۲۱] « **اسم الله الاعظم** » در این سوره تقطیع شده است . امتیاز این سوره آن است که نصف سوره تا (**مَـلِکِ یَوْمِ الْدّینِ**)برای خداست، و نصف آن از (**إِهْدِنَا الصِّرَطَ الْمُسْتَقِیمَ**) تا آخر برای انسان، و آیه وسط بین خدا و بنده قسمت می شود: عبادت برای خدا و استعانت برای انسان.

ابتدای سوره با (**بِسْمِ اللَّهِ**) است که ابتدای طلوع صبح رسالت هم همین بود : (**إِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ**).[۵۲۲]

خصوصیت اسم « **الله** » آن است که اسم ذات جامع جمیع اسمای حسنی است : (**وَ لِلَّهِ الاسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا**).[۵۲۳]

---

۵۱۸ . بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۲ (بگوئید لا اله الا الله ، رستگار می شوید)

۵۱۹ . سوره انعام، آیه ۷۹ (همانا برگرداندم روی خود را به سوی آنکه آفرید آسمانها و زمین را ، در حالی که مستقیم باشم به توحید ، و نیستم از مشرکین)

۵۲۰ . وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۷، باب اوّل از ابواب قرائت حدیث ۱ (نماز نیست برای او مگر این که فاتحهٔ الکتاب را قرائت کند)

۵۲۱ . وسائل الشیعه باب اوّل از ابواب قرائت حدیث ۵، جلد ۶، صفحه ۳۸

۵۲۲ . سوره علق، آیه ۱، (بخوان به نام پروردگارت)

۵۲۳ . سوره اعراف، آیه ۱۸۰ (برای خداست اسمای حسنی ، پس خدا را به آنها بخوانید)

و معنای آن معبودی است که خلق در او متحیّرند و به او پناه می برند : « **عن علی** (علیه السلام) **: الله معناه المعبود الذی یأله فیه الخلق و یوله الیه** [۵۲۴] و کمالِ معرفتی که برای بشر نسبت به خالق متعال ممکن است ادراک عجز از معرفت اوست.

« **الله** » وصف می شود به « **رحمن و رحیم** » ; شرح رحمت رحمانیّه و رحیمیّه در این مختصر نمی گنجد، اما آنچه باید مورد توجّه باشد این است که خداوند کلام خود را با انسان و کلام انسان را با خود به (**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحْيمِ**) شروع کرد، و این جمله آسمانی را طلیعه قول و عمل مسلمانان قرار داد، و شبانه روز در پنج نمازِ فریضه ، او را وادار به تکرار این جمله نمود، و به او آموخت که نظام آفرینش بر مدار رحمت می گردد، و کتاب تکوین و تشریع به رحمت شروع می شود.

باران رحمت رحمانیّه او بر مؤمن ، کافر، برّ وفاجر می بارد، همچنان که شعاع رحمت رحیّمیه او بر هر قلب پاک می تابد : (**كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**).[۵۲۵]

دین او دین رحمت و فرستاده او (**رَحْمَةً لِّلْعَـلِمِينَ**)[۵۲۶] است، و حدود و تعزیراتی هم که در دین هست رحمت است ; این نکته از مراتب امر به معروف و نهی از منکر روشن می شود، که اگر عضوی از پیکر اجتماع از صلاح فرد و جامعه رو برگرداند یا به فسادِ فرد و نوع روآورد، اوّل با ملایمت باید به علاج او کوشید، چنان که موسی بن عمران با آن که دارای نُه معجزه بود، و بر طاغوتی مانند فرعون مبعوث شد، خداوند در مقام دعوت به او و برادرش دستور داد که به نرمی با او سخن بگویید، چون مقصود از بعثت ، سیطره و قدرت نیست، بلکه تذکّر و خشیت و هدایت است : (**فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى**)[۵۲۷] و تا علاج به طبابت ممکن است نشتر به آن عضو نباید زد، و اگر به دارو علاج نشد باید مفاسدی را که در آن عضو رخنه کرده به وسیله نشتر بیرون کشید ; و تا میسّر است باید آن عضو را حفظ کرد، و اگر به آن وسیله هم اصلاح نشد باید با جدا کردن آن از پیکر اجتماع حیات جامعه را تأمین کرد.

از این رو نظام تکوین و مقرّرات دین تفسیر (**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحْيمِ**) است، و هر مسلمانی هم با این تعلیم و تربیت باید پیام آور رحمت بر بندگان خدا باشد.

بعد از ابتدا به اسم خداوند، نماز گزار به جمله (**اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ**) متوّجه می شود که هر حمد و ثنایی برای اوست، چون او ربّ العالمین است، و هر کمال و جمالی ظهور تربیت اوست، و هنگام گفتنِ این جمله با دیدن آثار ربوبیّت او در وجود خود و جهان ـ از آسمان ، زمین ، جماد ، نبات ، حیوان و انسان ـ ثنا را به او منحصر

---

۵۲٤ . بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۱ (از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که معنی الله معبودی است که خلق در او متحیّر و به او پناهنده می شوند)

۵۲۵ . سوره انعام، آیه ۵۴ (پروردگار شما رحمت را بر خود نوشته است)

۵۲٦ . سوره انبیا، آیه ۱۰۷ (رحمتی برای جهانیان)

۵۲۷ . سوره طه، آیه ۴۴ (پس سخن بگویید با او به نرمی، شاید متذکر شود یا بترسد)

می کند، و چون آثار تربیت در خسیس ترین موجودات تا اشرف کائنات ظهورِ رحمت عمومی و خصوصی اوست دوباره می گوید: (**اَلرَّحْمنِ الرَّحِیمِ**).

و با استغراق در فضل و رحمت، برای این که از عدل خدا غافل نشود می گوید: (**مَـلِکِ یَوْمِ الدِّینِ**) زیرا معصیت خدا هتک حرمت اوست، و عظمت لایتناهی حرمت لایتناهی دارد، و هتک حرمت لایتناهی با هیچ هتک حرمتی قابل قیاس نیست، و نافرمانی آن کس که حقّ او و نعمت او بر انسان قابل شماره و احصا نیست سزایی به تناسب چنین عملی دارد ; و قوّت و قدرتی که در هر گناهی صرف می شود محصول جهان است، چون زندگی آدمی به جهان بستگی دارد، و گناهی که انسان می کند خیانت به دست رنج زمین و آسمان است، و حساب و کتاب، روز جزایی را در پیش دارد که خداوند فرمود: (**یَـأَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ * یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَی النَّاسَ سُکَـرَی وَ مَا هُمْ بِسُکَـرَی وَ لَـکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ**)[۵۲۸] از این رو توجه به (**مَـلِکِ یَوْمِ الدِّینِ**)لرزه بر اندام عارفان می افکند ; که امام العارفین و زین العابدین (علیه السلام) به این جمله که می رسید آن قدر تکرار می کرد که « **کادَ أنْ یَمُوتَ** ».[۵۲۹]

(**اَلرَّحْمَـنِ الرَّحْیمِ**) و (**مَـلِکِ یَوْمِ الّدینِ**) به نمازگزار ، بال و پرِ خوف و رجا می دهد، و آدمی را به رحمت و عزّت خدا آشنا می کند، و در جمله اوّل مغفرت و ثواب ، و در جمله دوم مؤاخذه و عقاب می بیند.

و در این هنگام عظمت الوهیّت ، ربوبیّت ، رحمانیّت ، رحیمیّت ، فضل و عدل خدا قلب او را تسخیر ، و از غیبت به خطاب التفات می کند، و با این ادراک که جز او سزاوار پرستش نیست، می گوید: (**إِیَّاکَ نَعْبُدُ**) و با توجّه به این که عبادت هم به هدایت و حول و قوّه اوست می گوید: (**وَ إِیَّاکَ نَسْتَعینُ**) .

در « **نَعْبُدُ** » می بیند عبادت از بنده است، و در « **نَسْتَعینُ** » می بیند به خداست : که « **لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ** » .

در (**إِیَّاکَ نَعْبُدُ**) نفی جبر است و در (**إِیَّاکَ نَسْتَعینُ**) نفی تفویض، و به صیغه جمع می گوید تا خود را جدا از مسلمانان نبیند، و در (**إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعینُ**)هم کلمه توحید و هم توحید کلمه را عملی می کند.

آن گاه که وظیفه عبودیّت را انجام داد نوبت به دعا و در خواست بنده از مولا می رسد، و می گوید: (**إِهْدِنَا الصِّرَطَ الْمُسْتَقیمَ**) . علوّ همّت انسانیّت ، و جلال و اکرام الوهیّت اقتضا می کند که از او ارزشمندترین گوهر را بخواهد، و آن گوهر هدایت به صراط مستقیم است که از هر افراط و تفریطی بر کنار است، و خط مستقیم تعدّد ندارد، خدا یکی است و راه او هم یکی است، و این خط سیری است که از نقطه نقص انسان شروع می شود : (**وَ اللَّهُ**

---

۵۲۸ . سوره حج، آیه ۱، ۲ (ای مردم بترسید پروردگار خود را که لرزش قیامت چیزی است بزرگ، روزی که می بینید آن زلزله را که غافل می شود هر مادر شیردهی از فرزندی که شیر می دهد، و می گذارد هر بارداری بار خود را، و می بینی مردمان را که مَستند و حال آن که مست نیستند، و لکن عذاب خداوند شدید است)

۵۲۹ . بحارالانوار جلد ۴۶، صفحه ۱۰۷ (نزدیک بود که بمیرد)

أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَـتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئًا)[۵۳۰] و به کمال مطلق منتهی می گردد که : « **ماذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک** »[۵۳۱] و (**وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى**).[۵۳۲]

(**صِراطَ الَّذِين انْعَمْتَ عَلَيهِمْ**) راه مستقیم راه کسانی است که مورد انعام خدا قرار گرفتند : (**وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّـلِحِينَ وَ حَسُنَ أُوْلَئِكَ رَفِيقًا**).[۵۳۳]

مسلمان از خدای خود، پیوستن به صف انبیا ، مرسلین ، شهدا و صدّیقین را می خواهد، و دوری از آنهایی را که به غضب الهی گرفتار و گمراه شدند درخواست می کند، و این دعا ایجاب می کند که به اخلاق انبیا متخلّق و از راه و رویّه اهل غضب و ضلال اجتناب نماید، و به مقتضای : (**اَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَـتِ إِلَى النُّورِ**)[۵۳۴] به ذات قدّوسی که (**نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الارْضِ**)[۵۳۵] است متوجّه شود، و با چشمِ دلی روشن به حقیقت ایمان ، عظمت او را دریابد، و به امتثال فرمان : (**فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**)[۵۳۶] در مقابل او سر تعظیم فرود آورد و بگوید : « **سُبْحانَ رَبِّيَ الْعَظيمِ وَ بِحَمْدِهِ** ».

و سر از رکوع بردارد و برای مقام قرب که در سجود حاصل می شود آماده شود، و به اطاعتِ خطاب : (**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الاعْلى**)[۵۳۷] به خاک بیفتد، و پیشانی بر خاک بگذارد، و به یاد آورد عنایتی را که از خاک تیره چراغ عقل را در جان او روشن کرده است، و در سر گذاشتن بر خاک (**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الاِنسَـنَ مِن سُلَـلَةٍ مِّن طِين**)[۵۳۸] را ببیند و بگوید: « **سُبْحَانَ رَبِّيَ الاعْلَى وَ بِحَمْدِهِ** » و در سر بر داشتن (**ثُمَّ أَنْشَأْنَـهُ خَلْقاً ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَـلِقِينَ**)[۵۳۹] و حیات دنیوی خود را ببیند، و بگوید: « **الله اکبر** » و دوباره به خاک بیفتد، و روزی را که در خاک تیره منزل می کند به یاد آورد، و بعد از حیات ، موت را ببیند، و دوباره سر بر دارد و زندگی بعد از مرگ را ببیند، و در دو سجده معنای (**مِنْهَا خَلَقْنَـكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى**)[۵۴۰] را بیابد، و به معرفتِ مراحل وجود خود نایل شود.

---

۵۳۰ . سوره نحل، آیه ۷۸ (و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید)

۵۳۱ . بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۲۲۶ (چه چیز یافته آن کس که تو را ندارد، و چه چیز ندارد آن کس که تو را یافته)

۵۳۲ . سوره نجم، آیه ۴۲ (و همانا به سوی پروردگار توست انتهای امور)

۵۳۳ . سوره نساء، آیه ۶۹ (و کسی که اطاعت کند خدا و فرستاده او را، پس آنها با کسانی هستند که انعام کرد خدا بر آنان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و آنها نیکو رفیقانی هستند)

۵۳۴ . سوره بقره، آیه ۲۵۷ (خدا ولیّ کسانی است که ایمان آوردند، بیرون می آورد آنان را از ظلمات به سوی نور)

۵۳۵ . سوره نور، آیه ۳۵

۵۳۶ . سوره واقعه، آیه ۷۴ (پس تسبیح کن به اسم پروردگارت که بزرگ است)

۵۳۷ . سوره الاعلی، آیه ۱ (تسبیح کن به اسم پروردگارت که بالاتر است)

۵۳۸ . سوره مؤمنون، آیه ۱۲ (و همانا آفریدیم انسان را از خلاصه ای از گل)

۵۳۹ . سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (سپس پدید آوردیم او را آفرینشی دیگر، پس بلند مرتبه است خداوند که بهترین آفرینندگان است)

۵۴۰ . سوره طه، آیه ۵۵ (از آن آفریدیم شما را و در آن بر می گردانیم شما را و از آن بیرون می آوریم شما را بار دیگر)

آنچه گفته شد ذرّه ای بود از انوار خورشید حکمت و هدایت در نماز، و از اشاره به اسرار سوره که بعد از فاتحه خوانده می شود، و اسرار اذکار ، قیام ، قعود ، قنوت ، تسبیحات اربعه ، تشهّد ، تسلیم و آداب نماز به جهت اختصار صرف نظر می شود.

این بود نمونه عبادت در اسلام، و در مقابل عبادت مسیحیان از این قرار است: « و چون عبادت کنید مانند امّتها تکرار باطل مکنید، زیرا ایشان گمان می برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند، پس مثل ایشان مباشید، زیرا که پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آن که از او سؤال کنید ; پس شما به این طور دعا کنید : ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدّس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان است، در زمین نیز کرده شود، نان کفاف ما را امروز به ما بده، و قرضهای ما را ببخش، چنان که ما نیز قرض داران خود را می بخشیم، و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریرْ ما را رهایی ده زیرا ملکوت و قوّت و جلال تا ابد الآباد از آن توست آمین ».[۵۴۱]

به بعضی از موارد در این عبادت اشاره می شود:

۱ ـ « ای پدر ما » اطلاق پدر بر خدا یا حقیقی است یا مجازی، اگر به حقیقت باشد نسبت تولید به خدا، صفت مخلوق را برای او ثابت کردن، و خالق را مخلوق پنداشتن است ; و اگر به مجاز باشد تشبیه است، و شباهت خالق به مخلوق، اثبات صفت مخلوق برای خالق است، و چنین عبادتی عبادت مخلوق است نه خالق.

حال آن که عبادت در اسلام عبادت خداوندی است که نباید عقول را از معرفت او تعطیل و نه او را به غیر او تشبیه کرد.

۲ ـ بعد از این ثنا برای خدا، خواسته آنان نان کفاف است; مسیحی در نماز نانِ شکم ـ که برای تن انسان چون علف برای حیوان است ـ از خدا می خواهد، و مسلمان هدایت به صراط مستقیم را که نور چشم عقل ، و مقصد در آن صراط خداست می خواهد; نه از هدایت که کمال انسانیّت است گوهری ارزشمندتر، و نه موجودی از خداوند متعال اجلّ و اعلا است.

۳ ـ « قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرض داران خود را می بخشیم » دروغ معصیت خداست و به معصیت عبادت کردن ممکن نیست، آیا مسیحیان قرض داران خود را می بخشند که با خدای خود اینچنین می گویند؟!

از مقایسه با عبادت سایر ملل ، به جهت اختصار صرف نظر می شود.

ب : زکات

---

۵٤۱ . انجیل متّی باب ششم

نماز رابطه انسان با خالق ، و زکات رابطه انسان با خلق است، و در قرآن مجید در آیات بسیاری زکات قرین نماز قرار داده شده است : « **عن ابی جعفر و ابی عبدالله** (علیهما السلام)**قالا: فرض الله الزکاة مع الصلاة** ».[۵۴۲]

زندگی انسان بالطبع مدنی است، و آنچه از مال ، مقام ، علم و کمال به دست آورده به وسیله روابط اجتماعی است، و چون جامعه ای که در او زندگی می کند در اندوخته مادّی و معنویِ او ذی حقّ است، باید دَیْن خود را به آن ادا نماید، و با عمل کردن به دستورات اسلام در زکات و صدقات ، دَیْن هر فردی به جامعه ادا می شود.

توسعه زکات و صدقات و انفاقات در اسلام به گونه ای است که اگر عملی شود ، هیچ انسان نیازمندی در جامعه نخواهد بود، و دنیایی آباد و تمدّنی مهد امن و امان ، و مطمئن از سرکشی و طغیانِ گرسنگان و محتاجان به وجود خواهد آمد.

امام ششم (علیه السلام) فرمود:

« إن الله عزّ و جلّ فرض للفقراء فی مال الأغنیاء ما یسعهم، و لو علم أن ذلک لا یسعهم لزادهم انهم لم یؤتوا من قبل فریضة الله عزّ و جلّ، و لکن اوتوا من منع من منعهم حقّهم لا ممّا فرض الله لهم و لو انّ النّاس ادوا حقوقهم لکانوا عائشین بخیر ».[۵۴۳]

و به جهت اهمیّت مفسده منع مستمندان از حقشان فرمود: (**وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَاب أَلِیم**).[۵۴۴]

و به جهت اثر بذل و بخشش در ریشه کن کردن فقر از جامعه ، و تخلّق انسان به سخاوت و کرم ، و نقشی که در سعادت فرد و جامعه دارد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرک سخیّ[۵۴۵] را امان داد، و به همان سخاوت به اسلام هدایت شد ; و روایت شده که خداوند به موسی وحی کرد که سامریّ را نکش[۵۴۶] چون سخاوتمند است.

---

۵۴۲ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۳، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیه الزکاة، باب ۱، حدیث ۸ (خداوند زکات را با نماز واجب کرده است)

۵۴۳ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۰، کتاب الزکاة، ابواب ما تجب فیه الزکاة، باب ۱، حدیث ۲ (همانا خداوند عزّ و جلّ فرض کرده است برای فقرا در مال اغنیا آنچه کفایت کند آنها را، و اگر می دانست که آن اندازه کفایت نمی کند آنها را ، هر آینه زیاد می کرد، آنچه بر سر فقرا آمده است از ناحیه منع کسانی است که حقّ آنها را از آنها منع کردند، نه از ناحیه فریضه خداوند عزّ و جلّ، و اگر مردمان حقوق فقرا را ادا کنند، هر آینه معیشت آنها به خیر خواهد بود)

۵۴۴ . سوره توبه، آیه ۳۴ (آنها که گنجینه می کنند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا ، پس بشارت بده آنها را به عذابی دردناک)

۵۴۵ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ماتجب فیه الزکاة، باب ۲ حدیث ۴

۵۴۶ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب ماتجب فیه الزکاة، باب ۲، حدیث ۶

اهمیّت رسیدگی به فقرا به حدّی است که سیر کردن و پوشانیدن و حفظ آبروی یک خانواده از سؤال ، افضل از هفتاد حجّ بیت الله شمرده شده است.[۵۴۷]

دایره صدقه و احسان به قدری توسعه دارد، که امام پنجم (علیه السلام) فرمود:

« انّ الله تبارک و تعالی یحبّ ابراد الکبد الحرّی و من سقی کبداً حرّی من بهیمهٔ و غیرها أظلّه الله یوم لاظل الا ظله ».[۵۴۸]

آدابی در صدقات معین شده است، از آن جمله این است که مستور باشد تا به حیثیتِ طرف آسیبی نرسد،[۵۴۹] و هر چه بزرگ باشد کوچک شُمُرَد،[۵۵۰] که هر چه آن صدقه و احسان بزرگ باشد، گیرنده از آن بزرگتر است .[۵۵۱] و بر او منّت نگذارد،[۵۵۲]بلکه از او منّت بکشد که او وسیله طهارت مال و جان او شده ، و قبل از سؤال و درخواست ، به عطا مبادرت ورزد، که امام ششم (علیه السلام) فرمود: « به کسی که بعد از سؤال عطا کنی ، آنچه به او داده ای در برابر آبروی اوست »[۵۵۳] ; و روی خود را از او بپوشاند،[۵۵۴] و از کسی که به او تصدّق می کند التماس دعا کند،[۵۵۵] و دستی را که به آن دست صدقه می دهد ببوسد، به آن جهت که صدقه را به ظاهر به گیرنده می دهد و در واقع گیرنده خداست[۵۵۶] : (**اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ**).[۵۵۷]

و به رفع نیاز نیازمندان تا آن جا عنایت کرد که باب ایثار را گشود و فرمود: (**وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**)[۵۵۸] و ایثار را هم به منتهای کمال رساند که فوق آن تصوّر نشود و فرمود : (**وَ یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَ یَتِیمًا وَ أَسِیرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَآءً وَ لاَ شُکُورًا**).[۵۵۹]

---

۵۴۷ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۱۷، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۲، حدیث ۱

۵۴۸ . وسائل الشیعهٔ، جلد ۹، صفحه ۴۰۹، کتاب الزکات، ابواب صدقه، باب ۱۹، حدیث ۲، (همانا خداوند تبارک و تعالی دوست دارد خنک کردن جگر سوخته را، و کسی که سیراب کند جگر سوخته ای را از چهار پا و غیر آن، خداوند سایه می دهد او را روزی که سایه ای نیست بجز سایه او)

۵۴۹ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۷، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۳۹، حدیث ۳

۵۵۰ . من لایحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۳۱ ح ۱۲

۵۵۱ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۲۹

۵۵۲ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۱، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۳۷

۵۵۳ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب صدقه، باب ۳۹، حدیث ۱

۵۵۴ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۵۶، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۳۹، حدیث ۲

۵۵۵ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۲۴، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۲۵

۵۵۶ . وسائل الشیعه، جلد ۹، صفحه ۴۳۳، کتاب الزکاة، ابواب الصدقهٔ، باب ۲۹

۵۵۷ . سوره توبه، آیه ۱۰۴ (آیا ندانستند که خداوند قبول می کند توبه را از بندگان خود ، و می گیرد صدقات را)

۵۵۸ . سوره حشر، آیه ۹ (و ایثار می کنند بر خودشان ، هر چند خود محتاج باشند)

آیین اسلام انفاق و صدقه را منحصر به مال نکرد، بلکه کمک به ضعیف و راهنمایی نابینا را صدقه قرار داد، و صَرف اعتبار و حیثّیت را برای رفع نیاز نیازمندان زکات جاه و مقام قرار داد، و تنها به تأمین حوایج مادّی بسنده نکرد، بلکه فرمود: (**وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**)[۵۶۰] و رزق انسان آن چیزی است که قوام زندگی او از هر جهت به آن است، و از این رو فرمود: « **و مما علمناهم يبثون** ».[۵۶۱]

آنچه گفته شد قسمت کمی از حکمت اسلام در زکات و صدقات بود که با این دستور مقدّس ، نفوس اغنیا را از کدورت و زنگارِ بُخل ، حرص و طمع پاک ، و اموال آنها را از آلودگی به حقوق فقرا که به منزله خون آنان است پاکیزه کرد ; و به این وسیله پیوند طبقه غنی و فقیر را مستحکم نمود، و فاصله بین این دو طبقه را ـ که بدنه و پیکر جامعه از آنها تشکیل می شود ـ از میان بُرد و کدورت را به الفت تبدیل کرد ; و به برکت این مقرّرات و آداب نه تنها حوایج بیچارگان را، بلکه عزّت نفس ، آبرو ، شرافت و کرامت انسانی آنها را تأمین نمود.

آتش حسد فقرا را به آب رحمتِ انفاقی که غنّی از فقیر در آن انفاق منّت بکشد، خاموش کرد، و در حصار این زکات و صدقات، اموال اغنیا را که مانند خون در شریان جامعه باید جریان داشته باشد ـ تا نظام اقتصادی امّت محفوظ بماند ـ بیمه کرد، که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: « **و حصنوا اموالکم بالزکاة** ».[۵۶۲]

با اجرای چنین برنامه ای از انفاقِ مال ثروتمندان تا دانشِ دانشمندان با این کمیّت و کیفیتی که ملاحظه شد، آیا فقر مادّی و معنوی در جامعه ریشه کن نخواهد شد؟!

این نمونه ای از حکمت نماز و زکات ، و اثر این دو در سعادت فرد و جامعه بود، بنابراین دینی که برای هر حرکت ، سکون ، فعل و ترک انسان وظیفه ای معیّن کرده است، که مجموعه واجبات ، محرّمات ، مستحبّات ، مکروهات و مباحات را تشکیل می دهد، و برای مصونیّت جان و عرض و مال افراد، حقوق و حدودی معیّن نموده، آیا مراعات آنها چه مدینه فاضله ای را بهوجود خواهد آورد؟

از مطالعه ـ مثلا ـ حقوق حیوانی که انسان از او بار می کشد، روشن می شود که حقوق انسان در این دین چگونه تضمین شده است.

حقّ مرکبی که انسان بر او سوار می شود این است : وقتی به منزل رسید ، پیش از آن که به غذای خود بپردازد ، علوفه او را آماده کند، و به هر آبی رسید آب را بر او عرضه کند که مبادا تشنگی بکشد، و تازیانه بر صورت او نزند، و بر پشت او جز در میدان جهاد ـ هنگامی که ضرورت اقتضا کند ـ نایستد، و بیشتر از طاقت او بر او بار نکند

---

۵۵۹ . سوره انسان، آیه ۸ و ۹ (و می خورانند طعام را با دوست داشتن آن طعام ، به مسکین و یتیم و اسیر ; این است و جز این نیست ، اطعام می کنیم شما را برای خاطر خدا، از شما نه جزا می خواهیم و نه سپاس)

۵۶۰ . سوره بقره، آیه ۳ (و از آنچه روزی کردیم به آنان انفاق می کنند)

۵۶۱ . بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۷ (و از آنچه آموخته ایم به آنان منتشر می کنند)

۵۶۲ . نهج البلاغهٔ، حِکَم، شماره ۱۴۶ (در حصار کنید اموالتان را به زکات)

و از او کار نکشد، و ناسزا به او نگوید، و چهره او را زشت نکند، و در زمین خشک او را تُند، و در علف زار کُند و با مدارا براند، و پشت او را مجلس گفتگو قرار ندهد.

و اگر در کنار دریا سفره برای خود پهن کرد، باقی مانده آن را در دریا بریزد که حیوانات دریا از جوار او بی بهره نمانند.

و در زمانی که کسی از وجود جاندارهای ذرّه بینی خبری نداشت، دستور داد در آب بول نکنند، که برای آب اهلی است.

این قسمت کمی از حقوق و وظایف انسان در مورد حیوان است، و از آن روشن می شود که برنامه این دین در عدالت اجتماعی و حقوق انسانی چیست.

برنامه این دین ، آبادی و عمران دنیا و آخرت ، و سلامت و قوّت جسم و جان انسان است : (**رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الاخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذابَ النَّارِ**).[۵۶۳]

به مقتضای عدل و حکمت و وابستگی دنیا و آخرت و تن و روح به یکدیگر به زندگی مادّی و معنوی انسان، به اندازه ارزش آنها پرداخت و فرمود: (**وَ ابْتَغِ فِیمَآ ءَاتَـکَ اللَّهُ الدَّارَ الاخِرَةَ وَ لاَ تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا**).[۵۶۴]

و به آبادیِ دنیا و رفاهِ انسان کمال توجّه را داشت، ولی با نظر تبعی نسبت به دنیا ، و نظر استقلالی نسبت به آخرت ـ که مقتضای آفرینش دنیا و آخرت است ـ و درخواست انسان را از خدا، حسنه دنیا و آخرت قرار داد و در بیان امام (علیه السلام) حسنه دنیا به وسعت در رزق و معاش و حُسن خلق ، و حسنه آخرت به رضوان خدا و بهشت تفسیر شده است.

به رشد اقتصادی خصوصاً به زراعت و تجارت اهمیّت داد، و به حکم : (**وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ**)[۵۶۵] مؤمن را به غنا و بی نیازی عزیز خواست، و در روایتی از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است : « **و ما فی الاعمال شیئ احبُّ الی الله من الزراعة** »[۵۶۶] و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به غرس و آبیاریِ نخلستان می پرداخته است.

در روایتی آمده است که امام ششم (علیه السلام) به کسی که از بازار کناره گرفت، فرمود: « **اغد الی عزّک** »[۵۶۷] و در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: « **تعرّضوا للتجارات** ».[۵۶۸]

---

٥٦٣ . سوره بقره، آیه ۲۰۱ (پروردگارا به ما بده در دنیا حسنه و در آخرت حسنه ، و حفظ کن ما را از عذاب آتش)

٥٦٤ . سوره قصص، آیه ۷۷ (و طلب کن در آنچه خدا به تو داده است دار آخرت را، و فراموش مکن بهره خود را از دنیا)

٥٦٥ . سوره منافقون، آیه ۸ (و برای خداست عزّت و برای رسول خدا و برای مؤمنین)

٥٦٦ . وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۴۲، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱۰، حدیث ۳ (و در کارها چیزی نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست)

٥٦٧ . وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه۱۰، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۲ (صبح کن به عزّت خودت)

٥٦٨ . وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۱، کتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب ۱، حدیث ۶ (به تجارتها رو آورید)

بازار و تجارت اسلام مبتنی است بر کیاست ، امانت ، عقل ، درایت و مراعاتِ احکام تجارت : « **لا یقعدن فی السوق إلا من یعقل الشراء و البیع** »[۵۶۹]، « **الفقه ثم المتجر** ».[۵۷۰]

در اسلام برای معاملات ، واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهاتی مقرّر شده است، که تفصیل آنها مجال دیگری می طلبد، و به بعضی از مجموع آنها اشاره می شود: ربا ، قَسَم ، مدح و ستایش فروشنده از متاعی که می فروشد، مذّمت و نکوهش مشتری نسبت به متاعی که می خرد، پنهان کردن عیب و تدلیس و غشّ در هر چه داد و ستد می شود ممنوع است ; و سوداگر باید حقّ بدهد و حقّ بگیرد، و خیانت نکند، و اگر طرف مقابل پشیمان شد معامله را به هم بزند، و اگر گرفتار عسر و تنگدستی شد به او مهلت بدهد ; و اگر کسی به او گفت متاعی برای من خریداری کن، از آنچه خود دارد به او ندهد، و اگر گفت متاع مرا بفروش، برای خود نخرد ; و اگر ترازو را به دست گرفت کمتر بگیرد و بیشتر بدهد هر چند نیّتش آن باشد که به سود خود کم و زیاد نکند، و هر تاجری فاجر است مگر آن کس که در گفتارش صادق است.

و به کسی که می گوید در سودا و معامله با تو به احسان و خوبی رفتار می کنم از او سود نگیرد، خریداران را بدون ملاحظه هیچ رابطه ای به یک نظر ببیند، و متاعی را که نرخ معلوم و معیّنی دارد بین آن کسی که مماکسه می کند و چانه می زند و آن کس که ساکت است به یک نرخ بفروشد ; و کتابت و حساب را یاد بگیرد که بی کتاب و حساب سودا نکند، و متاعی را که مردم به آن محتاجند احتکار ننماید ; سهل المعامله باشد، به سهولت بخرد و بفروشد، و به سهولت حقّ مردم را بدهد و حقّ خود را از مردم بگیرد، و بر بدهکار سخت نگیرد، و بعد از معامله درخواست کم کردن بها نکند ; و هنگامی که بانک مؤذّن بلند شد از بازار به مسجد بشتابد و به ذکر خدا دل را صفا بخشد و به نماز از عالم طبیعت به ماورای طبیعت پرواز کند : (**فِی بُیُوت أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاصَالِ * رِجَالٌ لاَّتُلْهِیهِمْ تِجَـرَةٌ وَ لاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَوةِ وَ إِیتَآءِ الزَّکَوةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الابْصَـرُ**) .[۵۷۱]

هر چند آثار معجزه آسای تعلیم و تربیت اسلام را باید در تمام آیات قرآن و سنّت اهل بیت عصمت جستجو کرد ولی به جهت این که هر شعاعی از آفتاب کتاب و سنّت ، کانون نور علم و هدایت است، به آیات آخر سوره فرقان و سه حدیث که آینه سیمای تربیت شدگان این مکتب است اکتفا می شود:

---

۵۶۹ . وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۲، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۳ (در بازار ننشیند البته مگر کسی که عقل خرید و فروش را داشته باشد)

۵۷۰ . وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۸۱، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۱، حدیث ۱ (فقاهت بعد تجارت)

۵۷۱ . سوره نور، آیه ۳۶، ۳۷ (در خانه هایی که اذن داده است خدا که بلند شوند و اسم خدا در آنها یاد شود، تسبیح می کند برای خدا در آن خانه ها صبح و شب مردانی که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی کند، می ترسند از روزی که دگرگون می شود در آن روز دلها و دیده ها)

۱ ـ (وَ عِبَادُ الرَّحْمَـنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الارْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَـهِلُونَ قَالُواْ سَلاَمًا * وَ الَّذينَ يَبِيتُونَ لِرِبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَـمًا * وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا * وَالَّذينَ إِذَآ أَنْفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُواْ وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَ الَّذينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَـهًا ءَاخَرَ وَ لاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لاَ يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَ لِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَـعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَـمَةِ وَ يَخْلُدْ فيه مُهَانًا * إِلاَّ مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَـلِحًا فَأُولَـئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَـت وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحيمًا * وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَـلِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَالَّذينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا * وَالَّذينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِئَايَـتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمْيَانًا * وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَجِنَا وَ ذُرِّيَّـتِنَا قُرَّةَ أَعْيُن وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولَـئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَـمًا * خَـلِدينَ فيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقامًا).[۵۷۲]

اثر بندگی برای خداوند رحمان که رحمت واسعه او، برّ وفاجر را فرا گرفته، آن است که راه رفتن عبادالرحمن بر زمین ـ که نشانه رفتار آنهاست ـ نه به تکلّف است و نه به تجبّر .

عباد الرحمن کسانی هستند که در پیشگاه خالقْ ذلیل ، و در برابر خلقْ متواضع و فروتنند، که نه تنها به دیگران آزار و اذیّتی ندارند، بلکه اذیّت و آزار دیگران را تحمّل می کنند، و در برابر آنها که به جهل و نادانی با آنان سخن می گویند، به جای آن که مقابله به مثل کنند، نه تنها به حلم و برد باری متعرّض آنها نمی شوند، بلکه برای آنها سلامت از مرض جهالت را آرزو می کنند : (**وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَـهِلُونَ قَالُواْ سَلاَمًا**).

کسانی که شعارشان سلام و سلامت برای بیگانگان و مخالفان است، برای آشنایان و موافقان بجز مواسات و ایثار از آنان انتظاری نیست.

این گفتار و رفتارِ روز آنها است، و امّا حالاتشان در شب این است که به آفاق آسمان چشم می دوزند، و آیات علم و قدرت و حکمت خداوند را در ستاره ها و کهکشانها می بینند، و با تجلّی عظمت خداوند در آن آیات ، شب را به قیام و سجود می گذرانند : (**يَبِيتُونَ لِرِبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَـمًا**).

و چون با دقّت می نگرند که میلیونها ستاره سر بر خط فرمانند، و از مدار خود کوچکترین تخلّفی ندارند، از ترس انحراف خود از مدار دین و آیین الهی می گویند: (**رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا**).

نسبت به اموالشان ـ که مانند خون ، مایه حیات جامعه است ـ به گونه ای عمل می کنند که از امساک به فشار خون ، و از اسراف در انفاق به فقرالدم مبتلا نشوند، و از حدّ اعتدال خارج نمی شوند، تا هم به خود برسند و هم به دیگران : (**وَ الَّذِينَ إِذَآ أَنْفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُواْ وَ كَانَ بَيْنَ ذَ لِكَ قَوَامًا**).

---

۵۷۲ . سوره فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۶

آنان کسانی هستند که دل و زبان را به شرک، و دست را به خون ناحقّ و دامن را به زنا آلوده نمی کنند : (**وَ الَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَـهًا ءَاخَر وَ لاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لاَ يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَ لِكَ يَلْقَ أَثَامًا**).

آنان کسانی هستند که از دروغ و باطل برکنار هستند، و با بزرگواری ، از لغو و گفتار و رفتار بیهوده می گذرند، و چنین افرادی که از حضور در مجلس باطل و ناحقّ امتناع می‌ورزند و کرامت و بزرگواریشان اجازه نمی دهد که خود را به لغو و عبث آلوده کنند، از درخت وجودشان جز میوه علم ، حکمت ، امانت ، صداقت و عدالت چیده نمی شود : (**وَ الَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّواْ بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا**).

آنان کسانی هستند که وقتی به آیات خدا تذکّر داده می شوند، کور و کر ، بر آنها نمی افتند، بلکه گوش جان به آیات خدا می دهند، و با چشم تفکّر و تدبّر در آنها می نگرند : (**وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِئَايَـتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمْيَانًا**).

چنین کسانی حقّ دارند از خدا پیشواییِ پرهیزکاران را درخواست کنند، و بگویند: (**وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**) و در مقابلِ خویشتن داری در برابر عوامل انحراف فکری و اخلاقی و عملی ، سزای آنها غرفه ای است که خداوند متعال به آنان وعده داده است، که در آن غرفه به بالاترین عطیّه الهی که تحیّت و سلام خداست نایل می شوند : (**أُولَـئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَـمًا**)، (**سَلَمٌ قَوْلاً مِّن رَّبٍّ رَّحِيم**).[۵۷۳]

۲ ــ در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود: ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آن که صد و سه خصلت را فرا گیرد ; از آن خصال چند خصلت قریب به مضمون ذکر می شود:

علم مؤمن کثیر و حلم او عظیم است، تذکّر دهنده غافل و معلّم جاهل است، کسی که او را آزار کند از او آزار نمی بیند، در آنچه که به کار او نمی آید وارد نمی شود، کسی را به مصیبت شماتت نمی کند، و کسی را به غیبت یاد نمی کند، کمک غریب و پدر یتیم است، شادی او در چهره او و حزن و اندوه او در دل اوست، سرّکسی را کشف نمی کند، ستر کسی را هتک نمی کند، امین بر امانتها و دور از خیانتهاست، حرکات او ادب و کلام او عَجب است، و از امور طالب اعلای آنها و از اخلاق طالب اسنای آنهاست، قلب او با تقوا و علم او پاکیزه است، هرگاه قدرت پیدا کند عفو می کند، و هرگاه وعده دهد وفا می کند، نه در بغضش غرق و نه در حبّش هلاک می شود (حب و بغض او، او را از اعتدال خارج نمی کند) باطل را از دوستش نمی پذیرد، و حقّ را بر دشمنش ردّ نمی کند، و نمی آموزد مگر برای آن که بداند، و دانا نمی شود مگر برای آن که به کار ببندد و عمل کند، اگر با اهل دنیا راه برود زیرک ترین آنان است، و اگر با اهل آخرت راه رود پارساترین آنان است.[۵۷۴]

---

۵۷۳ . سوره یس، آیه ۵۸

۵۷٤ . بحار الانوار، جلد ۶۴ ، صفحه ۳۱۰

۳ ـ مدار کمال در کلمات پیشوایان دین بر عقل و علم و ایمان است ; و نسبت به هر یک به مستفاد قسمتی از یک حدیث از امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) اکتفا می شود که قریب به مضمون آن این است:

اگر کسی را دیدید که از سیرت و منطق خود، ترس و عبادت و زهد را نشان می دهد و در حرکات خود خضوع و فروتنی را اظهار می کند، شتاب زده نشوید، فریب او را نخورید، چه بسیار کسانی هستند که از دسترسی به دنیا عاجزند، پس دین را وسیله صید دلها قرار می دهند، ولی اگر متمکن از حرامی شوند در آن فرو می روند ; و هرگاه دیدید از حرام هم عفّت می‌ورزد، باز هم مغرور نشوید، چون شهوتها و هوسهای خلق مختلف است، چه بسیاری از مردمان که از مال حرام هر چند زیاد باشد رو برمی گردانند ولی در مقابلِ شهوتِ دامن، خود را می بازند ; و اگر دیدید از آن هم عفّت ورزید مغرور نشوید تا ببینید که عقل او چگونه است، چه بسیارند کسانی که همه آنها را ترک کردند، ولی به عقلی متین رجوع نکردند، و افسادشان به جهل از اصلاحشان به عقل بیشتر است ; و اگر عقلش را هم متین یافتید، باز مغرور نشوید تا ببینید در مبارزه عقل و هوی آیا با هوسش همراه می شود برخلاف عقل، یا با عقلش برخلاف هوی، و محبتّش نسبت به ریاستهای باطل چگونه است که در میان مردمان کسانی هستند که تارک دنیا برای دنیایند.[۵۷۵]

نتیجه آن که معیار کمال، سخنان فریبنده و اعمال متواضعانه نیست و صرف نظر از شهوت مال و شکم و دامن نیست، بلکه معیار کمال عقلی است که از کدورت جهل تصفیه شده تا مبدأ صلاح و اصلاح شود، و هوایی است که تابع امر و فرمان خدا باشد که هیچ هوسی حتی شهوت جاه و مقام او را نفریبد و از عزّت با باطل بگذرد و ذلّت با حقّ را انتخاب کند.

۴ ـ عنوان بصری که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود، و سالها نزد مالک بن أنس ـ امام مذهب مالکی ـ برای تحصیل علم رفت و آمد می کرد، چون امام ششم (علیه السلام)به مدینه آمد از آن حضرت درخواست کرد که به خدمتش برای کسب علم بیاید، حضرت فرمود: « من مردی هستم مطلوب ـ که در طلب من هستند ـ و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به أوراد و اذکاری مشغول هستم. »

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت، و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد که قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره ای ببرد که به راه مستقیم خدا هدایت شود، و غمگین به خانه برگشت . دلش اسیر محبّت آن جناب شد، و برای تحصیل علم به نزد مالک هم نرفت، و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی آمد.

چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت ، خادم گفت: چه حاجت داری؟

گفت: حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد: او در مصلاّی خود ایستاده.

---

۵۷۵ . بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۸۴

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت: داخل شو بر برکت خدا.

عنوان گفت: داخل شدم و سلام کردم ; جواب سلام داد و فرمود: بنشین، خدا تو را بیامرزد، مدّتی سر به زیر انداخت ، بعد سر بلند کرد و از کُنیه من پرسید و دعا کرد.

با خود گفتم: اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند کرد و فرمود: حاجت تو چیست؟

گفتم: از خدا خواسته ام قلب تو را به من متوجّه ، و از علم تو روزیم کند و امیدوارم دعا به اجابت رسیده باشد.

فرمود: یا أبا عبدالله علم به تعلّم نیست، این است و جز این نیست : علم نوری است که در قلب آن کس که خدا هدایت او را خواسته باشد واقع می شود ; پس اگر مراد تو علم است در خودْ حقیقت بندگی طلب کن ، و علم را به استعمالِ علم و عمل به آن بطلب، و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم: حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: سه چیز است:

آن که بنده خدا، خود را مالک آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملکی ندارند، مال را مال الله می بینند و هر جا که خدا امر کرده آن مال را می گذارند.

و آن که بنده برای خود تدبیری نیندیشد.

و آن که تمام اشتغالش در آن باشد که خدا او را به آن امر ، و از آن نهی کرده است.

پس چون برای خود ملکی ندید، انفاق در آنچه خدا امر کرده که مالش را در آن انفاق کند آسان می شود، و چون تدبیر خود را به مدبّر خود واگذار کرد مصائب دنیا بر او آسان می شود، و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی برای مراء و مباهات با مردمان پیدا نمی کند ; پس چون خدا بنده خود را به این سه امر اکرام کرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می شود، دنیا را برای افزون طلبی و فخرفروشی طلب نمی کند، و آنچه نزد مردمان است برای عزّت و برتری نمی طلبد، و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی دهد.

پس این اوّل درجه تقوی است که خداوند تبارک و تعالی فرمود:(**تِلْکَ الدَّارُ الاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الارْضِ وَلاَ فَسَادًا**).[۵۷۶]

گفتم: یا ابا عبدالله مرا وصیّت کن.

فرمود: تو را به نُه چیز وصیّت می کنم و آنها وصیّت من است برای کسانی که مرادشان راه به سوی خداست، و از خدا می خواهم که تو را برای عمل به آن موفّق کند:

سه وصیّت در ریاضت نفس و سه وصیّت در حلم و سه وصیّت در علم است.

---

۵۷۶ . سوره قصص، آیه ۸۳ (آن خانه آخرت است ، قرار می دهیم آن را برای کسانی که اراده نمی کنند بلندی و فساد را در زمین)

امّا آن چه در ریاضت است: بپرهیز از آن که چیزی را که اشتها نداری بخوری، که مورث بُله و حماقت است، و جز هنگام گرسنگی نخوری، و هرگاه خوردی حلال بخور و نام خدا را ببر، و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به یاد آور که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکم خود پُر نکرده است ، پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و ثلث آن برای نوشیدن و ثلث آن برای نفس کشیدن باشد.

و امّا آن وصیّتها که در حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، تو بگو: اگر ده تا بگویی یکی نخواهی شنید ; و کسی که ناسزا به تو بگوید، پس به او بگو: اگر در آن چه می گویی راستگو هستی ، از خدا می خواهم مرا بیامرزد، و اگر دروغگویی از خدا می خواهم تو را بیامرزد ; و کسی که به تو وعده فحش می دهد تو به او وعده نصیحت بده.

و امّا آن وصیّتها که در علم است: پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس، و بپرهیز از آن که از آنان به طریق تعنّت و تجربه سؤال کنی، و بپرهیز از آن که در آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل کنی، و تا آن جا که میسّر است به احتیاط عمل کن ; و از فتوا دادن بگریز آن چنان که از شیر می گریزی، و گردنت را پُل قرار نده که مردمان بر آن بگذرند.

برخیز که تو را نصیحت کردم و وِرد مرا بر من فاسد مکن، که من به خود مشغولم **وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی.**[۵۷۷]

شرح این آیات و روایات در این مختصر نمی گنجد، که فهم هر آیه ای از آن آیات و هر جمله ای از این روایات نیازمند به بحث مفصّلی است، و به آنچه بیان شد اکتفا می شود.

در خاتمه توجّه به دو نکته لازم است:

الف : تعبّد در دین

ملاحظه اصول و فروع دین اسلام، و تفکّر در عبادات و معاملات، و تأمّل در سیاساتِ این دین ـ در تدبیر نفس و منزل و مدینه ـ و تدبّر در آداب این دین ـ در مستحبّات و مکروهات ـ مبیّن حکمت بالغه در این مقرّرات است . این امری طبیعی است که درک حکمت تمام احکام ، بلکه درک تمام حکمت هر حکمی ، در دینی که برنامه سعادت انسان در تمام عوالم زندگی اوست میسّر نیست، مگر برای کسی که محیط بر آن عوالم و حوایجِ انسان در آنها ، و طرق تأمین آن حوایج باشد، و ندانستن حکمتِ حکمی دلیل عدم حکمت در آن حکم نیست.

و همچنان که کتاب خلقت و تکوین محکمات و متشابهاتی دارد، کتاب تشریع هم محکمات و متشابهاتی دارد، و در اثر وجود متشابهات نباید از محکمات دست برداشت، و همچنین نباید وجود متشابهات را در نظام خلقت و دین عبث و بیهوده پنداشت : (**وَ الَّراسِخُونَ فِی العِلْمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا**).[۵۷۸]

---

۵۷۷ . بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴

و باید دانست که حیات دنیویِ انسان نسبت به آخرت به منزله حیات جنین در رحم است، که در آن جا قوا و اعضایی به او داده می شود، و جنین هر چند دارای عقل و شعور باشد، ادراک کاربرد و نتیجه وجود آن اعضا برای او میسّر نیست، و هرگز نمی تواند بفهمد که حکمت تشکیلات اسرار آمیز مغز چیست، یا دستگاه بینایی و شنوایی و جهاز تنفّس برای او به چه کار می آید، امّا وقتی به دنیا قدم گذاشت حکمت آنها ظاهر می شود.

همچنین جنین جان انسان در رحم مادرِ طبیعت ، به وسیله تعلیم و تربیتِ وحی الهی باید به قوا و اعضایی مجهّز شود که ابزار حیات ابدی اوست، و حکمت آن دستورات بعد از قدم گذاشتن به عالم آخرت ـ که نسبت آن به دنیا، نسبت دنیا به رحم مادر است ـ روشن می شود.

به این جهت تعبّد در احکام دین از ضروریّات خلقت انسان است، بلکه از ضروریّات کمال انسانی است، چون ارزش عامل به عمل است، و ارزش عمل ، به داعی و محرّک عامل بر آن عمل است، و بیان معصوم (علیه السلام) هم راهنمای به این واقعیّت است که می فرماید : « **انّما الاعمال بالنیّات و لکلّ امریء مانوی** »[۵۷۹] از این رو اطاعت خدا برای خدا با چشم پوشیدن از مصلحت و مفسده و نفع و ضرر ، مقام مقرّبین است.

ب : لزوم تقلید از علمای دین

انسانی که حفظ حیات و سلامت او تابع مقرّرات و قوانین است، چاره ندارد که برای حفظ سلامت خود یا طبیب باشد، و یا به طبیب حاذق مورد اعتماد مراجعه کند و به دستور او عمل نماید، و یا جانب احتیاط را بگیرد و از هر چه که احتمال می دهد مضرّ به حال اوست خودداری کند ; تا بداند یا از دانا بپرسد.

بلکه تقلید از ضروریّات زندگی انسان است، چه عالم باشد و چه جاهل; نیاز جاهل به تقلید در زندگی روزمره اش محتاج به بیان نیست، و نیاز عالم به تقلید به این جهت است که هر دانشمندی دایره دانش او به قسمت ناچیزی از احتیاجات او محدود است، مثلا دانشمند در طبّ باید در ساختمان خانه اش مقلّد مهندس و معمار ساختمان باشد، و اگر سوار هواپیما شد مقلّد خلبان، و اگر سوار کشتی شد پیرو بی چون و چرای ناخدا باشد.

بلکه با انشعاب طبّ اگر متخصّص در عضوی شد، در عضو دیگر باید مقلّدِ متخصّص دیگر باشد ; در نتیجه زندگی هیچ فردی بدون تقلید اداره نمی شود.

بنابر این کسی که ایمان به دین دارد ، و می داند که در دین برای او وظایف و تکالیفی معیّن شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است که نسبت به آن وظایف یکی از سه راه را انتخاب کند: یا علم به آنها را تحصیل کند، و یا از عالم به آنها پیروی نماید، و یا جانب احتیاط را مراعات کند، و در صورتی که نه عالم به آن وظایف است و نه اهل احتیاط، راه ، منحصر به پیروی از نظریّات عالم و دانشمند به آن احکام است، و اگر دانشمندان و متخصّصان در

---

۵۷۸ . سوره آل عمران، آیه۷ (کسانی که در علم رسوخ دارند، می گویند:ایمان آوردیم به او، همه آنها از نزد پروردگارماست)

۵۷۹ . وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۴۹، ابواب مقدمه عبادات، باب ۵، حدیث ۱۰ (این است و جز این نیست که اعمال وابسته به نیّت ها است و برای هر کس آن است که نیّت کرده است)

آن احکام اختلاف نظر داشتند، از نظرِ اَعلم آنان پیروی کند، همچنان که اگر نظر طبیبان در تشخیص درد و علاج آن مختلف بود، باید به اعلم آنان رجوع نماید.

و چون دین اسلام دین علم است، و هر عملی ـ هر چند به واسطه ـ باید به علم منتهی شود، تقلید هم که اعتماد و استناد به رأی و نظر عالم و مجتهد در احکام دین است ـ چنان که روشن شد ـ باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد : (**وَ لاَتَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّ أُوْلَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً**).[۵۸۰]

۵۸۰ . سوره اسراء، آیه ۳۶ (و پیروی نکن آنچه را که به آن علم نداری ، همانا گوش و چشم و دل همه آنها مسئولند)

فهرست کتب

۱ . **إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)** ، قم ـ مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)

۲ . **أسباب النزول** ، مؤسسة الحلبي و شركاه ـ القاهرة

۳ . **أسد الغابة** ، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت

۴ . **أسنى المطالب** ، مكتبة أميرالمؤمنين (عليه السلام) ـ اصفهان

۵ . **إعلام الورى بأعلام الهدى** ، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) ـ قم

۶ . **الآحاد و المثاني** ، دار الدراية

۷ . **الإحتجاج** ، دار النعمان ـ النجف الأشرف

۸ . **الإختصاص** ، جماعة المدرسين في الحوزه العلمية ـ قم

۹ . **الأربعون حديثاً** ، مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) ـ قم

۱۰ . **الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد** ، قم ـ مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)

۱۱ . **الإستيعاب في معرفة الأصحاب** ، دار النهضة ـ مصر ـ القاهرة

۱۲ . **الإصابة في تمييز الصحابة** ، دار الكتب العلمية ـ بيروت

۱۳ . **الإفصاح في إمامة أميرالمؤمنين** (عليه السلام) ، مؤسسة البعثة ـ قم

۱۴ . **الإقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد** ، مكتبة جامع چهلستون ـ طهران

۱۵ . **الأمالي للصدوق** ، مؤسسة البعثة ـ قم

۱۶ . **الأمالي للطوسي** ، دار الثقافة ـ قم

۱۷ . **الأمالي للمفيد** ، جماعة المدرسين ـ قم

۱۸ . **الإمامة و التبصرة من الحيرة** ، مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) ـ قم

۱۹ . **الإيضاح** ، انتشارات دانشگاه طهران

۲۰ . **البداية و النهاية** ، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت

۲۱ . **البيان في أخبار صاحب الزمان (في آخر كتاب كفاية الطالب)** ، دار إحياء تراث أهل البيت (عليهم السلام)

۲۲ . **التاريخ الكبير** ، المكتبة الإسلامية ـ دياربكر

۲۳ . **التبيان في تفسير القرآن** ، دار إحياء التراث العربي

۲۴ . **التفسير الكبير** ، دار إحياء التراث العربي

۲۵ . **التلخيص (في هامش المستدرك)** ، دار الكتب العربي ـ بيروت

۲۶ . **التوحيد** ، جامعة المدرسين ـ قم

۲۷ . **الثقات** ، مؤسسة الكتب الثقافية

۲۸ . **الجامع الصغیر** ، دار الفکر ـ بیروت

۲۹ . **الجامع لأحکام القرآن (تفسیر القرطبی)** ، دار إحیاء التراث العربی ـ بیروت

۳۰ . **الجرح و التعدیل** ، دار إحیاء التراث العربی ـ بیروت

۳۱ . **الخرائج و الجرائح** ، مؤسسة الإمام المهدی (علیه السلام) ـ قم

۳۲ . **الخصال** ، جامعة المدرسین ـ قم

۳۳ . **الدر المنثور** ، دار المعرفة

۳۴ . **الدعوات** ، مدرسة الإمام المهدی (علیه السلام)

۳۵ . **الرسائل العشر** ، جامعة المدرسین ـ قم

۳۶ . **السنن الکبری للبیهقی** ، دار الفکر ـ بیروت

۳۷ . **السنن الکبری للنسائی** ، دار الکتب العلمیة ـ لبنان

۳۸ . **السیرة النبویة لابن کثیر** ، دار المعرفة ـ بیروت

۳۹ . **السیرة النبویة لابن هشام** ، مکتبة محمد علی صبیح و أولاده بمصر

۴۰ . **الصواعق المحرقة** ، مکتبة القاهرة

۴۱ . **الطبقات الکبری** ، دار صادر ـ بیروت

۴۲ . **الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف** ، مطبعة الخیام ـ قم

۴۳ . **العمدة** ، جامعة المدرسین ـ قم

۴۴ . **الغیبة للطوسی** ، مؤسسة المعارف الإسلامیة ـ قم

۴۵ . **الفائق فی غریب الحدیث** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۴۶ . **الفتوحات الإسلامیة بعد مضیّ الفتوحات النبویة** ، المکتبة التجاریة الکبری بمصر

۴۷ . **الفضائل** ، المکتبة الحیدریة ـ النجف الأشرف

۴۸ . **الکافی** ، دار الکتب الاسلامیة

۴۹ . **الکامل فی التاریخ** ، ادارة الطباعة المنیریة ـ مصر

۵۰ . **المجازات النبویة** ، مکتبة بصیرتی ـ قم

۵۱ . **المحاسن** ، دار الکتب الاسلامیة

۵۲ . **المستدرک علی الصحیحین** ، دار المعرفة ـ بیروت

۵۳ . **المسترشد** ، مؤسسة الثقافة الإسلامیة لکوشانبور

۵۴ . **المصنّف** ، المجلس العلمی

۵۵ . **المعجم الاوسط** ، دار الحرمین

۵۶ . **المعجم الصغیر** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۵۷ . **المعجم الکبیر** ، مکتبة ابن تیمیة ـ القاهرة

۵۸ . **المعیار و الموازنة** ، مؤسسة المحمودی ـ بیروت

۵۹ . **المناقب** ، جامعة المدرسین ـ قم

۶۰ . **النکت الإعتقادیة** ، دار المفید ـ بیروت

۶۱ . **الهدایة** ، مؤسسة الإمام الهادی (علیه السلام) ـ قم

۶۲ . **أنساب الأشراف** ، مؤسسة الأعلمی ـ بیروت

۶۳ . **أنیس الأعلام فی نصرة الإسلام** ، مرتضوی ـ طهران

۶۴ . **بحارالأنوار** ، مؤسسة الوفاء ـ بیروت

۶۵ . **بصائر الدرجات الکبری** ، مؤسسة الأعلمی ـ طهران

۶۶ . **بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث** ، دار الطلایع

۶۷ . **تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک)** ، مؤسسة الأعلمی ـ بیروت

۶۸ . **تاریخ بغداد أو مدینة الإسلام** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۶۹ . **تاریخ مدینة دمشق** ، دار الفکر ـ بیروت

۷۰ . **تحف العقول عن آل الرسول** ، جامعة المدرسین ـ قم

۷۱ . **تحفة الاحوذی فی شرح الترمذی** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۷۲ . **تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة** ، دار الکتب العربی ـ بیروت

۷۳ . **تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)** ، دارالمعرفة ـ بیروت

۷۴ . **تفسیر أبی حمزة الثمالی** ، دفتر نشر الهادی

۷۵ . **تفسیر الثعالبی المسمی بجواهر الحصان** ، دار إحیاء التراث العربی

۷۶ . **تفسیر العیاشی** ، المکتبة العلمیة الإسلامیة

۷۷ . **تفسیر القرآن للصنعانی** ، مکتبة الرشد ـ الریاض

۷۸ . **تفسیر القمی** ، دار الکتاب ـ قم

۷۹ . **تفسیر فرات الکوفی** ، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی

۸۰ . **تنقیح المقال** ، مطبعة المرتضویة ـ النجف الاشرف

۸۱ . **تهذیب الأحکام** ، دار الکتب الاسلامیة ـ طهران

۸۲ . **تهذیب التهذیب** ، دار الفکر ـ بیروت

۸۳ . **تهذیب الکمال** ، مؤسسة الرسالة

۸۴ . **جامع الأحادیث** ، دار الفکر ـ بیروت

۸۵ . **جامع البیان فی تأویل آی القرآن** ، دار الفکر ـ بیروت

۸۶ . **جامع المسانید و السنن** ، دار الفکر

۸۷ . **جمهرة اللغة** ، دار العلم للملایین ـ بیروت

۸۸ . **جواهر العقدین فی فضل الشرفین** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۸۹ . **حلیة الأولیاء** ، دار الفکر ـ بیروت

۹۰ . **خصائص الأئمة** ، مجمع البحوث الإسلامیة ـ الرضویة

۹۱ . **خصائص الوحی المبین** ، دار القرآن الکریم ـ قم

۹۲ . **خصائص أمیرالمؤمنین** (علیه السلام) ، مکتبة نینوی الحدیثة

۹۳ . **دعائم الإسلام** ، دار المعارف

۹۴ . **دلائل الإمامة** ، مؤسسة البعثة ـ قم

۹۵ . **دلائل النبوة** ، دار طیبة ـ ریاض

۹۶ . **ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی** ، مکتبة القدسی ـ القاهرة

۹۷ . **ذیل تاریخ بغداد** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۹۸ . **رسائل المرتضی** ، دار القرآن الکریم ـ قم

۹۹ . **روضة الواعظین** ، منشورات الرضی ـ قم

۱۰۰ . **زبدة البیان فی أحکام القرآن** ، مکتبة المرتضویة ـ طهران

۱۰۱ . **سبل الهدی و الرشاد** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۰۲ . **سعد السعود** ، المکتبة الحیدریة فی النجف

۱۰۳ . **سنن أبن ماجة** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۰۴ . **سنن أبی داود** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۰۵ . **سنن الترمذی** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۰۶ . **شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار** (علیهم السلام) ، جامعة المدرسین ـ قم

۱۰۷ . **شرح السنة** ، المکتب الإسلامی

۱۰۸ . **شرح المواقف** ، مطبعة السادة بجوار محافظة مصر

۱۰۹ . **شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید** ، دار احیاء الکتب العربیة

۱۱۰ . **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلة فی أهل البیت** (علیهم السلام) ، وزارة الإرشاد الاسلامی

۱۱۱ . **صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان** ، مؤسسة الرسالة

۱۱۲ . **صحیح البخاری** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۱۳ . **صحیح مسلم** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۱۴ . **طبقات المحدثین بإصبهان و الواردین علیها** ، مؤسسة الرسالة ـ بیروت

۱۱۵ . **عقد الدرر** ، مکتبة عالم الفکر ـ القاهرة

۱۱۶ . **علل الشرایع** ، دار إحیاء التراث العربی

۱۱۷ . **عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة** ، مطبعة سید الشهداء (علیه السلام) ـ قم

۱۱۸ . **عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل)** ، طبع دروگولین در مدینه لپسیا (لپسیک) در سنه **۱۱۹** . ۱۹۸۵ مترجم از زبان اصلی یونانی

۱۲۰ . **عیون أخبار الرضا** (علیه السلام) ، انتشارات جهان ـ طهران

۱۲۱ . **فتح الباری شرح صحیح البخاری** ، دار المعرفة للطباعة و النشر ـ لبنان

۱۲۲ . **فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل** ، مؤسّسة الرسالة ـ بیروت

۱۲۳ . **فضائل الصحابة للنسائی** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۲۴ . **فیض القدیر شرح الجامع الصغیر** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۲۵ . **کتاب السنة** ، المکتب الاسلامی ـ بیروت

۱۲۶ . **کتاب الغیبة** ، مکتبة الصدوق ـ طهران

۱۲۷ . **کشف الغطاء** ، مهدوی ـ اصفهان

۱۲۸ . **کشف الغمة فی معرفة الأئمة** ، مکتبة ابن هاشمی ـ تبریز

۱۲۹ . **کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الأثنی عشر** ، انتشارات بیدار ـ قم

۱۳۰ . **کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب** (علیه السلام) ، دار احیاء التراث اهل البیت (علیهم السلام) ـ طهران

۱۳۱ . **کمال الدین و تمام النعمة** ، جامعة المدرسین ـ قم

۱۳۲ . **کنز العمال** ، مؤسسة الرسالة ـ لبنان

۱۳۳ . **کنز الفوائد** ، مکتبة المصطفوی ـ قم

۱۳۴ . **لسان المیزان** ، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات ـ بیروت

۱۳۵ . **مجمع البیان فی تفسیر القرآن** ، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات ـ بیروت

۱۳۶ . **مجمع الزوائد و منبع الفوائد** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۳۷ . **مسند ابن الجعد** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۳۸ . **مسند أبی حنیفة** ، مکتبة الکوثر ـ الریاض

۱۳۹ . **مسند أبی داود الطیالسی** ، دار الحدیث ـ بیروت

۱۴۰ . **مسند أبی یعلی الموصلی** ، دار المأمون للتراث

۱۴۱ . **مسند أحمد بن حنبل** ، دار صادر ـ بیروت

۱۴۲ . **مسند الشامیین** ، مؤسسة الرسالة ـ بیروت

۱۴۳ . **مسند سعد بن أبی وقاص** ، دار البشائر الإسلامیة ـ بیروت

۱۴۴ . **مصباح المتهجد** ، مؤسسة فقه الشیعة ـ لبنان

۱۴۵ . **مصنف ابن أبی شیبة** ، دار الفکر

۱۴۶ . **معانی الأخبار** ، جامعة المدرسین ـ قم

۱۴۷ . **معانی القرآن** ، جامعة أم القری ـ المملکة السعودیة

۱۴۸ . **معجم البلدان** ، دار إحیاء التراث العربی ـ بیروت

۱۴۹ . **مناقب آل أبی طالب** ، مؤسسة انتشارات علامه ـ قم

۱۵۰ . **مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علی** (علیه السلام) ، مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة

۱۵۱ . **من لا یحضره الفقیه** ، دار الکتب الاسلامیة

۱۵۲ . **موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبان** ، دار الکتب العلمیة ـ بیروت

۱۵۳ . **میزان الإعتدال** ، دار المعرفة ـ بیروت

۱۵۴ . **نظم درر السمطین** ، من مخطوطات مکتبة أمیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱۵۵ . **نور الأبصار** ، دار الفکر ـ بیروت

۱۵۶ . **نهایة ابن أثیر** ، المکتبة الاسلامیة

۱۵۷ . **نیل الأوطار من أحادیث سید الخیار** ، دار الجیل ـ بیروت

۱۵۸ . **وسائل الشیعة** ، مؤسسة آل البیت (علیهم السلام) لإحیاء التراث ـ قم

۱۵۹ . **وصول الأخیار إلی أصول الأخبار** ، مجمع الذخائر الإسلامیة

۱۶۰ . **ینابیع المودة** ، دار الأسوة